یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان فبای آلاء ربکما تکذبان

الحمدلله المنعم [illegible] که [illegible] به برکت اقتران رساله براعت عنوان هدایت بنیان

لؤلؤ و مرجان در شرط پله اول و دوم منبر روضه خوانان

تصنیف منیف سرکار شریعتمدار ثقة الاسلام علم الاعلام آیة الله فی الانام مصباح الظلام

نور اللیالی والایام فقیه اهل البیت علیهم السلام محیی السنة النبویة مجدد آثار الاثنی عشریة

غواص ابحر الاخبار ونقاد ما روی عن الائمة الاطهار ملاذ الشیعة

وظهیر الشریعة نادرة الادوار وباقعة الادهار صاحب التصانیف

الجلیلة الجمة والمآثر المعظمة المهمة حجة الرواة واعجوبة

المحدثین الوعاة الفرد الاوحد والمؤید المسدد

بقیة السلف وخاتمة الخلف برکة العصر

وحسنة الدهر مرجع الفقهاء والمجتهدین

شیخ اصحاب الشرع

والدین نائب الحجج

المصطفین مستودع

اسرار الثقلین

[illegible]

القدسی الحاج میرزا حسین النوری الطبرسی طیب الله رمسه وجعل الجنة مثواه

بحسن اهتمام [illegible] طبع گردید

الحمد للہ المنعم المنان کہ درین زمان برکت اقتران رسالہ براعت عنوان ہدایت بنیان

تصنیف منیف سرکار شریعتمدار ثقۃ الاسلام علم الاعلام آیۃ اللہ فی الانام مصباح الظلام

نور اللیالی والایام فقیہ اہل البیت علیہم السلام محیی السنۃ النبویہ و مجدد آثار الاثنی عشریہ

غواص البحر الاخبار و نقاد ما روی عن الائمۃ الاطہار ملاذ الشیعہ و

ظہیر الشریعہ نادرۃ الادوار و باقعۃ الادہار صاحب التصانیف الجلیلۃ

الجمہ والمآثر المعظمۃ المہمہ حجۃ الرواۃ و اعجوبۃ المحدثین الوعاۃ

الفرد الاوحد المؤید المسدد بقیۃ السلف و خاتمۃ الخلف

برکۃ العصر و حسنۃ الدہر مرجع الفقہاء المجتہدین

ملجأ اصحاب الشرع والدین

نائب الحجج المعصومین

مستودع اسرار الثقلین صاحب الفیض القدسی الحاج میرزا حسین النوری الطبرسی طیب اللہ ثراہ و جعل الجنۃ مثواہ

فهرست رسالهٔ لؤلؤ و مرجان

۞ ۞ ۞

الجهبذ النقاد الخبیر والعلیم الوقاد البصیر السید السند المؤید المجتبی مولوی سید محمد مرتضی جونپوری
هندی ایده الله تعالی مکرر از اینجانب حقیر شکایت از ذاکرین و روضه خوانان آن صوب کرده که در
گفتن دروغ حریص و بی باک و اصرار تمام در نشر اکاذیب و مجعولات دارند بلکه نزدیک بآن رسیده
که آن را جائز دانند و مباح شمارند و چون سبب گریانیدن مؤمنین است از دائره عصیان و
قبح او را بیرون دانند و امر فرمود که چند کلمه در این باب بطریق موعظه و مجادله حسنه نوشته شاید بتنبیه
دست بر داشتن از این قبائح شود و ظاهر احباب ایشان گمان دارند که در عتبات عالیات
و بلاد مقدسه ایران این طائفه از این غائله آسوده و دامن عفت ایشان بلوث کذب و افترا
آلوده نیست و این خرابی و بی منحصر است در همان بلاد غافل از آنکه نشر خرابی از سرچشمه و در هر جا
منتشر شده تقصیری با گر علم و حوزه اهل شرع اعقاب حالیه است چه اگر اهل علم مسامحه نمیکردند و مراقب
تمیز صحیح و سقیم و صدق و کذب گفتار این طائفه میشدند و از گفتن اکاذیب نهی میکردند کار خرابی
باینجا نمیرسید و باینجا بی باک و متجری نمیشدند و این قسم اکاذیب واضحه معلومه نشر نمیکردند و
نزد مذاهب فرقه حقه امامیه و دیگران باین درجه مورد سخریه و استهزا نمیشدند و این مجالس شریفه
باین اندازه بی رونق و بی برکت نمیشد بهر حال این حقیر بجهه اشتغال بکتاب مستدرک نتوانستم
مسئول ایشان را اجابت نمایم تا در این ایام که بحمد الله تعالی از این خدمت خود فارغ
شدم حسب الامر مختصری در کیفیت سلوک این طائفه و دخولشان در این شغل نوشتم
و نام آن را **لؤلؤ و مرجان** در شرط پله اول و دوم منبر روضه
خوانان گذاشتم و رجاء واثق از الطاف خفیه الهیه و نظر لطف و مرحمت ولی عصر
و امام زمان صلوات الله علیه که بمنصه قبول رسیده لا محاله سبب ردع و زجر بعضی از ایشان
شود و دست از تمام یا عمده آن اکاذیب و فساد اعظم دیگر که بآن اشاره خواهد شد

ستایش بیرون از اندازه و حساب سزاوار قادری است که از سوزش برق خاطف و ناله رعد
تا صف ابر تیره را بگریاند و از قطرات تیرسان اشک دیدگانش قلب زمین را بشگافد و بنای اشجار
با وقار و تمکین و کرسیهای نباتات لطیف رنگین شبستان جهان را آرایش نماید و بواعظان اثمار با دستار
گوناگون و ذاکران گلهای رنگارنگ با پیرهن واژگون زمزمه توحید ذات اقدس سبحان تبارک
کل من علیها فان را بگوش هوش عالمیان برساند و خلعت رسائی در خور قامت حمد و ثنا البته
آن قامتی است که در رضای محبوب تیرهای بلا را بجان خرید و سخنان زشت ناگوار از مشرکین
شنید و دست از ابلاغ رسالت نکشید تا آنکه روح انسانی در هیکل بنی آدم دمید و آل اطهارش
نجوم ثواقب و انوار غیاهب بهدف های سهام مسموم مصائب و بعد چنین گوید بنده مجرم
مسمّی حسین بن محمد تقی نوری طبرسی البسه الله تعالی حلل الصدق و الیقین و جعل له
لسان صدق فی الآخرین که جناب العالم العامل الجلیل و الفاضل الکامل النبیل حامی
حوزة الدین و ماحی بدع المشرکین و الملحدین صاحب التصانیف الرشیقه و المؤلفات الا

انشاء الله تعالی بردارند واین رساله مشتمل است بر **مقدمه** و **دو فصل** و **خاتمه**

مقدمه مخفی نماند که گریانیدن مؤمنین و وا داشتن ایشان بگریستن و ناله کردن بر مصائب وارده بر **حضرت** ابی عبدالله علیه السلام و سائر اهلبیت علیهم السلام بخواندن مراثی و ندبه کردن و ذکر کیفیت آن مصائب و غیر آن از آنچه در شرع مطهر نهی از ان نشده و محذوری در ان نباشد از عبادات ممدوحه مستحسنه است که برای آن ثوابهای جزیله و اجرهای جمیله مقرر فرموده‌اند **چنانچه** در کامل الزیارة مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمودند بعبدالله بن حماد بصری بلغنی ان قوما یاتونه من نواحی الکوفة وناسا من غیرهم ونساء یندبنه وذلک فی النصف من شعبان فمن بین قارئ یقرء وقاص یقص ونادب یندب وقائل یقول المراثی فقلت له نعم جعلت فداک قد شهدت بعض ما تصف فقال الحمد لله الذی جعل فی الناس من یفد الینا ویمدحنا ویرثی لنا وجعل عدونا من یطعن علیهم من قرابتنا او من غیرهم یهددونهم ویقبحون ما یصنعون

یعنی رسیده که گروهی می‌آیند نزد حسین علیه السلام از اطراف کوفه و مردمانی از غیر ایشان و زنانیکه برای آنحضرت نوحه گری میکنند و این در نیمه ماه شعبان است پس بعضی قرائت و بعضی حکایت میکنند یعنی کیفیت شهادت و سائر مصائب را ذکر میکنند و پاره نوحه گری میکنند و برخی مرثیه میخوانند پس گفتم آری فدایت شوم ملاحظه کردم پاره از آنچه بیان فرمودی پس فرمود حمد خداوندیرا که قرار داده در میان مردم کسانی را که نزد ما می‌آیند

ومارا مدح میکنند و مرثیه میخوانند برای ما و قرار داد دشمن مارا کسانیکه طعنه میزنند برایشان
از خویشان ما یا غیر ایشان و تهدید مینمایند ایشان را و زشت میشمارند کارهائی ایشان را
و در اینجا در کتاب عیون شیخ صدوق علیه الرحمه مرویست که حضرت رضا علیه السلام
فرمود یابن علی بن فضال من ذکر مصابنا فبکی وابکی لم تبک عینه یوم تبکی
العیون هرکس یاد کند مصائب مارا پس بگرید و بگریاند دیده اش گریان نشود در آن روز که
دیده ها گریان شود و در کامل و ثواب الاعمال و آمالی مروی است که حضرت صادق علیه السلام
فرمود بابی عمارہ شعری یعنی شعرخوان من انشد فی الحسین بن علی صلوات الله علیهما فابکی خمسین فله الجنة
ومن انشد فی الحسین شعرا فابکی ثلثین فله الجنة ومن انشد فی الحسین علیه السلام فابکی عشرین
فله الجنة ومن انشد فی الحسین علیه السلام فابکی عشرة فله الجنة ومن انشد فی الحسین
علیه السلام فابکی واحدا فله الجنة ومن انشد فی الحسین علیه السلام فبکی
فله الجنة ومن انشد فی الحسین علیه السلام فتباکی فله الجنة هرکه بخواند شعری
در مصیبت حسین بن علی علیهما السلام پس بگریاند پنجاه نفر را پس برائی اوست بهشت و هرکه
بخواند در مصیبت حسین علیه السلام یک بیت پس بگریاند سی نفر را پس برای او ست بهشت
هرکه بخواند در مصیبت حسین علیه السلام شعری پس بگریاند بیست نفر را پس برائی او ست بهشت
و هرکه بخواند در مصیبت حسین علیه السلام شعری پس بگریاند ده نفر را پس برائی او ست بهشت
و هرکه بخواند در مصیبت حسین علیه السلام شعری پس بگریاند یک نفر را پس برائی او ست بهشت
و هرکه بخواند شعری در مصیبت حسین علیه السلام پس بگرید پس برائی او ست بهشت و هرکس شعری
بخواند در مصیبت حسین علیه السلام پس خود را بگریه وادارد پس برائی او ست بهشت و نیز
در کامل الزیارة مرویست از حضرت صادق علیه السلام که فرمود بابی هرون مکفوف

یعنی یا ابنیا یا اباهرون من انشد فی الحسین علیه السلام فابکی عشرة ثم
جعل ینتقص واحدا واحدا حتی بلغ الواحد فقال من انشد فی الحسین علیه السلام
فابکی واحدا فله الجنة ای ابوهرون هرکه بخواند شعری در مصیبت حسین علیه السلام
پس بگریاند ده نفر را پس پیوسته کم میکرد تا رسید بیک نفر پس فرمود هرکه بخواند در مصیبت حسین علیه السلام
شعری پس بگریاند یک نفر را پس برای او است بهشت و نیز در اینجا و در ثواب الاعمال مرویست
از آنحضرت علیه السلام که فرمود یا ابی هارون من انشد فی الحسین علیه السلام فبکی و ابکی عشرة کتبت لهم الجنة و من
انشد فی الحسین علیه السلام فبکی و ابکی خمسة کتبت لهم الجنة و من انشد فی الحسین علیه السلام فبکی و
ابکی واحدا فلهما الجنة هرکس بخواند شعری در مرثیه حسین علیه السلام پس بگرید و بگریاند ده نفر را
نوشته شود برای ایشان بهشت و هرکه بخواند شعری در مصیبت حسین علیه السلام پس بگرید و
دیگریابد پنج نفر را پس نوشته شود برای ایشان بهشت و هرکه بخواند در مصیبت حسین علیه السلام
شعری پس بگرید و بگریاند یک نفر را پس برائی این هر دو است بهشت و نیز در اینجا [illegible]
و در ثواب الاعمال صدوق علیه الرحمه مروی است که آنحضرت فرمود بصالح بن عقبه من
انشد فی الحسین علیه السلام بیتا من شعر فبکی و ابکی عشرة فله ولهم الجنة
و من انشد فی الحسین علیه السلام بیتا من شعر فبکی و ابکی تسعة فله ولهم
الجنة فلم یزل حتی قال و من انشد فی الحسین علیه السلام بیتا فبکی
واظنه قال او تباکی فله الجنة هرکه بخواند یک بیت شعر در مصیبت حسین علیه السلام
پس بگرید و بگریاند ده نفر را پس برائی او و آن گریه کنندگان است بهشت و هرکه بخواند یک بیت
شعر در رثاء حسین علیه السلام پس بگرید و بگریاند نه نفر را پس برائی او و ایشان است بهشت
پس پیوسته کم میکرد تا آنکه فرمود و هرکس بخواند در مرثیه حسین علیه السلام یک بیت پس

بگرید و گریاند که فرمود یا عود را شعر گریه کنندگان کند پس برای او است بهشت و سید
جلیل علی بن طاوس طاب ثراه در ملهوف فرموده روی عن آل الرسول
علیهم السلام انهم قالوا من بکی وابکی فینا مائة فله الجنة ومن بکی وابکی
خمسین فله الجنة ومن بکی وابکی ثلثین فله الجنة ومن بکی وابکی
عشرة فله الجنة ومن بکی وابکی واحدا فله الجنة از آل رسول علیهم السلام
روایت شده که فرمودند هر کس بگرید و بگریاند درباره ما صد نفر را پس برای او است بهشت و هر که بگرید و بگریاند
پنجاه نفر را پس برای او بهشت و هر که بگرید و بگریاند سی نفر را پس برای او بهشت و هر که بگرید و بگریاند
ده نفر را پس برای او بهشت و هر که بگرید و بگریاند یک نفر را پس برای او بهشت و در رجال
شیخ کشی مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمود بجعفر بن عفان بعد از آنکه در محضر
شریفش اشعاری در مصیبت خواند و اصحاب را گریاند ولقد اوجب الله تعالی لک
یا جعفر فی ساعته الجنة باسرها وغفر الله لک فقال یا جعفر الا ازیدک
قال نعم یا سیدی قال ما من احد قال فی الحسین علیه السلام شعرا
فبکی وابکی به الا اوجب الله له الجنة وغفر له هر آینه تحقیق که خدای تعالی واجب
نمود برای تو ای جعفر در این ساعت بهشت را با تمام نعمتهای آن و خدای تعالی گناهان تو را
آمرزید آنگاه فرمود ای جعفر آیا زیاد کنم برای تو عرض کرد آری ای آقای من فرمود نیست
احدی که بگوید در مصیبت حسین علیه السلام شعری پس بگرید و بگریاند بآن مگر آنکه واجب کند
خدای تعالی برای او بهشت را و بیامرزد او را و برای صدق دعوای مذکوره [illegible]
اخبار کافی است و مستفاد میشود از تمام آنها آنکه گریانیدن غیر در مصائب اهل بیت علیهم السلام
بخواندن شعر و غیر آن از اسباب تقرب و مغفرت و سلامتی در قیامت و عیش جاودانی در جنت

است واین از عبادات سابقه قدیمه بود در عصر ائمه علیهم السلام وبعد از آن قصص وحکایات
آن در کتب اخبار ومقاتل موجود است واین صنف از مؤمنین اسمی مخصوص نداشتند تا در عصر
ملا حسین کاشفی که در حدود سنه نهصد بود وچون کتاب روضة الشهدا را تالیف نمود مردم رغبت
نمودند در خواندن آن کتاب در مجالس مصیبت وبجهت اغلاق آن کتاب هر کسی از عهده خواندن
آن بر نمی آمد بلکه اشخاص مخصوصه بودند که آن را درست آموخته در مجالس تعزیه داری میخواندند
وایشان معروف شدند بروضه خوان یعنی خواننده کتاب روضة الشهدا پس از آن کم کم از آن
کتاب بکتاب دیگر انتقال نمودند واز آن بخواندن از حفظ وآن اسم اول بر ایشان ماند وکار
این طائفه اندک اندک بالا گرفت وبرای اصل مقصد که گریانیدن باشد مقدماتی پیدا شد
از قصص وحکایات واشعار وفضائل وزواجر ومسائل فرعیه وغیر آن وفنی شد مخصوص و
ممتاز وکار ترقی آن بآنجا رسید که یکی از علماء اعلام سفیر بود در مقام مطایبه ومزاح که در این
اعصار روضه خوانی داخل در علوم شده وعلمی شده مخصوص که باید در تعریف آن گفت
علم یبحث فیه عن عوارض اجساد الشهداء او ما یتعلق بها ودر این فن از
علمای اعلام وبی بهرگان از علم کتب ورسائل بسیار تالیف شده بنظم ونثر بزبان عربی و
فارسی وترکی وهندی وکافه شیعیان در بذل اموال وخدمت گذاری بابدان وجاه در اقامه
مجالس مصیبت وترتیب ماتمکده آنحضرت که اصل وقوام آن شخص معظم روضه خوان است
بی اختیارند چه علاوه بر مثوبات اخرویه در این دنیا از آن برکات وخیرات بی حصا در
جان ومال واولاد خود دیده اند ولهذا کسانیکه در سایر مقامات انفاق وصدقه حتی در واجبات
آنها مسامحه دارند واگر دهند از روی شوق ورغبت نیست در این مرحله بانهایت میل ومحبت و
وبطوع ورغبت بمال وجان خدمت کنند ولکن خدمت روضه خوان که رکن اعظم این

مجالس شریفه است از خدمت سائرین که این مجالس را برپا کنند اعلی و اشرف است
چه روضه خوان خود در زمرهٔ آنان است که در اخبار گذشته وعدهٔ مغفرت و جنت بایشان
داده‌اند و نیز محسوب است از طائفه که اعانت میکنند مؤمنین را بر نیکی و پرهیزگاری و کردن اعمال
خیریه که خداوند تبارک و تعالی بآن امر فرموده در کلام شریفش که تعاونوا علی البر والتقوی
پس بمقتضائی اخبار بسیاری در ثواب با هم شنوندگان و گریه کنندگان و خدمت گذاران
شریک و سهیم خواهد بود بلکه از خادمان خاص و چاکران سرافراز آنحضرت شمرده میشوند و باین
منصب عظیم و مقام جلیل فائز و معزز و مکرم و رواست که بر سائر شیعیان افتخار کنند و لکن
رسیدن باین رتبهٔ جلیله و در آمدن در سلک آن طوائف مذکوره مشروط است بشروطی که عمده
آنها دو شرط است که با نبودن هر یک از آنها نه تنها بی فائده و رنجها بی ثمر و شقتها بی نتیجه
خواهد بود و نامها از دفترهائی آن گروه محو شده یا گاهی در آن ثبت نشده بلکه اسامی
ایشان با نداشتن آن دو شرط العیاذ بالله یا در دفتر کسبه و تجار یا در دیوان کاذبین
و غادرین و خاسرین و مشرکین درج خواهد شد و در این عیاذ جمیله حظی از بندگی خداوند
و خدمتگذاری رسول اکرم و ائمه هدی صلوات الله علیهم نخواهند داشت پس بر هر
روضه خوانی که عزم نموده بر داخل کردن نفس خویشتن در این صنف و رسیدن بمقامات
عالیه و درجات سامیه و ثوابهائی بی نهایت و اکرامهائی بی منت و اذیت که برائی این
زمره مهیا نموده اند و وعده داده اند لازمست پیش از اشتغال در این فن درست
کردن این دو شرط و دارائی آن بنحو جزم یا اطمینان بلکه امتحان داشتن بانداختن
آنها بمیزان عدل که در کف کفایت علمای راسخین و امناء شرع مبین است تا آنکه از کید شیطان
و تسویل نفس که بسیار شده و میشود که باطل را بصورت حق و خطا را در لباس صواب

بیرون آورده آسوده شود و کورانه خود را در مهالک عظیمه نیندازد و آن دو شرط
یکی **اخلاص** است و دیگری **صدق** که بجای دو پله سیری است که بر آن بالا میرود که
اگر هر دو یا یکی از آن دو صحیح و بی عیب نباشد برو خواهد افتاد و از فیوضات عرشیه
بی بهره و محروم خواهد ماند و شرح این دو شرط در ضمن دو فصل مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی **فصل اول** در
اخلاص مستور نماند که مقصد اصلی و غرض کلی از فرستادن پیغمبران و صحف شریفه آسمانی
کشاندن خلائق است بسوی خداوند تبارک و تعالی و نشان دادن ایشان است
بآیات باهره و معجزات قاهره بآنجناب ذات اقدس یگانه دانائی توانائی بی نیازی
که آفریننده و روزی دهنده و نگاه دارنده و میراننده و زنده کننده تمام جهانیان
است و احدی غیر از ذات مقدسش را بهره و نصیبی از امور مذکوره نیست و انبیاء عظام
و اوصیاء کرام صلوات الله علیهم به بیانهای شافیه و براهین کافیه مراتب مسطوره را واضح
و هویدا نمودند و در در آوردن خلائق بزیر بار باور کردن و تصدیق نمودن و تسلیم شدن
آنچه فرمودند و بعد از آن گذاشتن بر فرمان برداری آنچه بآن امر نمودند رنجها کشیدند و ناشایستها
شنیدند و صدمه‌ها دیدند و جان و مال بخشیدند بامید آنکه خلق پروردگار خود را شناسند و خود را
بنده و فقیر عاجز ذلیل دانند و غیر ذات مقدسش خالق و رازق و دافعی نبینند و ندانند
حاجت دارند از او بخواهند از بلا ترسند پرستش را از او مسئلت نمایند سرکشی نمودند
عفو و صفح آن را از او طلبند و برای آنکه باور کردند و پیروی نمودند اعمال و آدابی مقرر
نمودند بعضی قلبی و بعضی جوارحی که بوسیله آنها اظهار بندگی کنند و اعتراف بعجز و اضطرار
و فقر خویش نمایند و بآنها حاجات خود را بخواهند و حق ربوبیت را ادا نمایند و این رقم
عمل را در لسان شرع عبادت گویند که حاق معنی آن پرستش و بندگی کردن است که

تمام نشود و درست نیاید تا آنگاه که خود را بنده دانند و عبادت را از روی عبودیت خود
بجا آرند چه بسیار میشود که انسان عبادت کند و بپسندد انچه را خدای برای او خواسته و لیکن
معنی عبودیت در یکون نفسش بنا شده و خود را براستی بنده ندانند و از انجهت سرکشی کنند
و از معاصی کناره نکنند و گاهی بعکس میشود که خود را بنده دانند ولکن در پرستش مسامحه نمایند
و این مطلب در محل خود بشرح ذکر شده و مقام فرق میان عابد و عبد و عبادت و
عبودیت و در هر دو مرحله باید برای ذات مقدس حضرت احدیت جل جلاله شریکی قرار
ندهد یعنی پرستش نکند مگر خداوند را و خود را بنده احدی نداند مگر بنده ذات مقدس او
معبود نگیرد جز او و مولائی نداند غیر او و در تلاوت آیه مبارکه ایاک نعبد و ایاک نستعین باید
ملتفت شود بهر دو مقام و بجهة کاذب نبودن در این دعوی باید انچه بزبان گفته در سویدای
قلبش ثابت و راسخ باشد و کردارش با انچه در دل گرفته و بزبان گفته مطابق باشد
پس اگر کسی پرستش کند مخلوقی را بشکلی داعی و محرک او در کردن آن عبادت مخلوق باشد که
تا در قلبش جائی گیرد و او را از این عابد خوش آید یا بازار آن عمل بالای باو دهد در عبادت
برای پروردگار خود شریک قرار داده و داخل در یکی از اقسام مشرکین شده و این مطلب
با شهادت وجدانی عقل صافی بران در مطاوی کتاب و سنت بغایت واضح و هویدا است
بلکه بعد از تامل معلوم میشود که اذن در عملی باین نحو و روا دانستن ان معقول نیست زیرا که
منافی است با غرض اصلی از ارسال رسل و انزال کتب و مقاصد انبیاء علیهم السلام و از حکیم
علی الاطلاق نشود چنین کاری صادر شود و بر فرض جواز معقول نیست که برای ان عمل ثوابی
باشد و مستحق اجری شود پس از تمهید این مقدمه میگوئیم بر هیچ دانائی بصیری پوشیده
نیست که ابکاء شیعیان و گریانیدن مومنین بر مصائب آل محمد علیهم السلام مثل گریستن

از عبادات موکده و مستحبات مرغوبه است که بآن امر فرموده‌اند و بران تحریص و ترغیب نموده‌اند
و برائی آن اجرها و ثوابها مهیا نموده‌اند و همه مکلفین مشمول این امر و قابل فرمان بر نسبت قدر
استعداد و قوه و مستحق ان ثوابها بعد از امتثال آن فرمان مثل اصل گریستن بر آن مصائب که
اعظم عبادات و اجل مثوبات است که کافه انام مکلفند بآن و این دو از یک صنف عبادت
و از یک منبع منشعب میشوند جز آنکه گریستن برائی هر کس میسر است و اما گریانیدن چون
برائی همه میسر و خالی از مشقت نیست لهذا این طائفه مخصوصه موسوم بروضه‌خوان
دامن همت بر کمر زده‌اند و علم این سنت سنیه را بر پا نموده‌اند و برائی تعظیم این شعیر عظیم نفوس
خویش را سپرده دل و اشتغال داشتند والبته باید بدانند و ملتفت شوند که این عبادت مانند سائر عبادات
است و این عمل آنگاه عبادت شود که در هنگام بجا آوردن آن جز رضائی خداوند و خوشنودی
رسول و ائمه هدی صلوات الله علیهم غرض و مقصدی نداشته باشد و اگر داردهمان مجرد
یافتن ثوابهائی موعوده و پاک شدن از گناهان مهلکه باشد که با اخلاص در عمل منافاتی ندارد
چه عمل باز برائی فرمان برداری فرمان حضرت باریتعالی است که بوسیلهٔ آن بآن ثوابها برسد
و از شر گناهانش ایمن شود و این بمنزلهٔ پلهٔ اول منبر او ست که چون پائی بر آن گذارد باید
غیر از ذات مقدس حضرت احدیت و خلفاء راشدینش همه را فراموش کند که بیرا نه بپسندد کسی را
بخوید چه رسد بآنکه برائی جذب قلبش یا جذب مالش بآنجا بالا رود و سخن گوید و از مصائب
شمرد و خلق را بگریاند پس نعوذ بالله اگر شیطان او را از این پله بلغزاند و بهوائی نفس او در دام
دامن ملوث دنیا کشاند و برائی تحصیل مال یا فریفتن بال یا انتشر فضل و کمال در اقطار و امصار
و بلاد و رسیدن محاسن گفتارش در اسماع عباد بر منبر آید و سخن گوید و روضه بخواند خود را
بمهالک عظیمه انداخته که امید نجات دران نیست و بعضی از آنها اشاره باید نمود اول آنکه

خود را بجهة آن غرض فاسد از فیوضات و ثوابهائی موعوده که برائی این طائفه مهیا نموده‌اند
محروم کرده و گشته‌اند کسی که ازجهة کندیده دنیا و غرض فاسد سمعه و ریا دست از نعمتهائی
بی نقص و زوال آخرت کشیده چه از واضحات دین مبین است و اجمالا گذشت که ثواب
در مقابل عبادت است و آن نعمتها بار از بندگیست و عبادت بی اخلاص عبادت نیست بلکه
محسوب از شرک خفی است ثقة الاسلام کلینی قدس سره در جامع کافی در باب المستاکل بعلمه
والمباهی به روایت نموده از ابی عبدالله الصادق علیه السلام که فرمود من اراد الحدیث
لمنفعة الدنیا لم یکن له فی الآخرة نصیب ومن اراد به الآخرة اعطاه الله
خیر الدنیا والآخرة هر کس که قصد کند از حدیث یعنی از یاد گرفتن و نقل آن برای دیگران
منفعت دنیویه را که بوسیله آن مالی بدست آورد برائی او در آخرت حظ و نصیبی نخواهد بود و هر که
قصد کند از تعلیم و تعلم آن خیر آخرت را خداوند با و عطا میفرماید خیر دنیا و آخرت را و نیز فقره
اول را در انجا از جناب سند دیگر روایت کرده و شیخ فقیه محمد بن ادریس حلی در کتاب سرائر
از کتاب ابی القاسم جعفر بن محمد بن قولویه نقل کرده که او از جناب ابی ذر رحمه الله روایت کرده که
فرموده من تعلم علما من علم الآخرة یرید به عرضا من عرض الدنیا لم یجد ریح
الجنة هر که بیاموزد علمی از علوم آخرت را و غرض از آن یادگرفتن تحصیل متاعی باشد از
متاعهائی دنیا بوی بهشت را نخواهد یافت و شیخ ابن ابی جمهور احسائی در کتاب غوالی اللآلی
روایت کرده از امیر المومنین علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود من اخذ العلم
من اهله وعمل به نجی ومن اراد به الدنیا فهو حظه هر کس بستاند علم را
از اهلش و بان عمل کند نجات یافته و هر که قصد کند بان تحصیل دنیا را پس بهره او از آن علم همان
است که قصد کرده و تحصیل نموده یعنی دیگر از آخرت حظ و نصیبی ندارد و سلیم بن قیس هلالی

از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام همین مضمون را در کتاب خود از آنجناب با زیادتی نقل کرده که
ومن اراد به الدنیا هلك وهی حظه و حاصل زیادتی آنکه علاوه بر نداشتن
نصیبی در آخرت هلاک نیز شده جهت آنکه علم دین داده و مال دنیا گرفته چنانچه شرحش بیاید و در
این مضمون اخبار بسیار است دوم آنکه داخل شود در آنجماعت که آل محمد علیهم السلام را سرمایه تجارت
خود کرده اند و آن را کسب و پیشه و معاش خود را از آن میکنند چنانچه شیخ معظم کلینی در کافی روایت
کرده از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمود بابی النعمان در ضمن وصایا که یاد کرده ولا تستأکل
الناس بنا فتفتقر نخور مال مردم را بسبب و وسیله ما که فقیر خواهی شد و ظاهرا مراد فقر در دنیا و آخرت
هر دو باشد چنانچه از تفصیل آینده معلوم میشود و شیخ مفید علیه الرحمه این خبر را در امالی روایت کرده باین عبارت یا
ابا النعمان لا تستأکل بنا الناس فلا یزیدك الله بذلك الا فقرا حاصل آنکه مخور بوسیله ما مال مردم را که خدا تعالی
نیفزاید باین کسب برای تو بجز فقر و پریشانی را و شیخ کشی در رجال خود روایت کرده از قاسم بن عوف که حضرت امام
زین العابدین علیه السلام باو فرمود ایاك ان تستأکل بنا فیزیدك الله فقرا و مضمون آن هم مثل سابق است و
شیخ جلیل حسن بن علی بن شعبه در کتاب تحف العقول روایت کرده که مفضل بن عمر باصحاب خود وصیت میکرد و گفت
لا تأکلوا الناس بآل محمد علیهم السلام فانی سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول افترق الناس
فینا علی ثلث فرق فرقة احبونا انتظار قائمنا لیصیبوا من دنیانا فقالوا وحفظوا کلامنا وقصروا
عن فعلنا فسیحشرهم الله الی النار وفرقة احبونا وسمعوا کلامنا ولم یقصروا عن فعلنا
لیستأکلوا الناس بنا فیملأ الله بطونهم نارا یسلط علیهم الجوع والعطش
وفرقة احبونا وحفظوا قولنا واطاعوا امرنا ولم یخالفوا فعلنا
فاولئك منا ونحن منهم نخورید مال مردم را بوسیله آل محمد علیهم السلام
زیرا که من شنیدم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که میفرمود مردم متفرق شدند

دربارهٔ ما ائمه فرقه فرقه دوست داشتند ما را با انتظار قائم ما که برسند بدنیای ما یعنی نصرت شان
از محبت ما اهلبیت و خوشگذرانی است در سلطنت ما پس گفتند یعنی اظهار تشیع و محبت کردند و
سخنان ما را حفظ کردند ولکن کوتاهی کردند در افعال ما یعنی متابعت نکردند ما را در کردار ما پس بزودی
برانگیزاند ایشان را خداوند بسوی دوزخ و فرقه دوست داشتند ما را و سخنان ما را شنیدند و
در کردارهای ما کوتاهی نکردند بجهت اینکه بسبب ما اموال مردم را بخورند پس پر خواهد کرد خداوند تعالی شکمهای
ایشان را از آتش جهنم و مسلط میکند بر ایشان تشنگی و گرسنگی را و فرقه دوست داشتند ما را و کلمات
ما را حفظ نمودند و فرمان ما را اطاعت کردند و مخالفت نکردند افعال ما را ایشان رفتارشان
مانند رفتار و کردار ما است پس این گروه از مایند و ما از ایشان و مرحوم آخوند ملا
محمد صالح مازندرانی و غیر او در شرح این کلام شیخ کلینی که فرمود باب المستأکل بعلمه و اخباری
در ذم ایشان روایت کرده چنین ذکر کرده اند که مراد او کسی است که علم را آلت قرار میدهد از
برای خوردن اموال مردم و او سرمایه میکند که بان کسب کند و وسعت دهد در معاش خود
و بالجمله شراره آتش فرقه دوم دامن بسیاری از اهل علم را گرفته و از افراد واضحه مصادیق معلوم
ایشان است جماعتی از طائفه جلیله روضه خوانان که اصل غرض ایشان از تعلم این فن
و آموختن آنچه متعلق بروضه خوانی است از اخبار فضائل و مصائب و خطب و مواعظ بلکه بعضی
از مسائل دینیه که باصطلاح ایشان در آن جائی گریز است از آنها باصل مقصد گریز کسب
و تحصیل مال است بدون ستر و تقیه و توریه بلکه مثل سائر اهل کسب تجارت معامله کنند در
زیادی و کمی مکاسه و گفتگو نمایند و برای اذن در رفتن مجالس عرض متاع خود بمشتریان
واسطها فرستند در رقعها نویسند و بعد از رفتن و خواندن بی اذن یا با اذن بی تعیین مقدار
عوض اگر از آنچه قصد کرده از عوض بازاء آنچه خوانده نقصی شود خشم کنند و بد گویند و صاحب مجلس را

رسوا و مفتضح کنند بلکه بعضی از پست فطرتان ایشان در بالای منبر سؤال کنند و از بانی طلبند
و با آنچه خوانند معامله کنند و از عجائب مضحکه آنکه با این کاسبی تجارت و معاوضه دنیا
با آخرت در مجالس و محافل و بالای منبر افتخار کنند و خود را از چاکران خاص حضرت سید الشهداء علیه السلام
شمرند و خویشتن را صاحب حقوق عظیمه بر همه و مستحق هرگونه توقیر و اکرام و تعظیم و احترام دانند و از اینجا
در بالای منبر میگویند آقایم امام حسین علیه السلام چنین کرد چنین فرمود و با شما چنین کند بیچاره
جاهل غافل از آنکه میان او و آنحضرت ابداً علاقه نیست و بین ایشان دوری است از ما بین
زمین و آسمان و قدر و رتبه اش پست‌تر است از پست‌ترین کسبه مانند حمال و سبزی فروش و نان
و در فقر کسبه ثبت است و باید شغل ایشان هر ساله بحساب منافع خود از این تجارت برسد
خمس آن را بنحو مقرر در شرع بمحلش برساند و با این حال کارش از همه آنها خراب‌تر زیرا که کسب حلال
از صنف عبادات نیست پس صحت آن مشروط باخلاص و قصد قربت نیست همان
قدر که سرمایه از تمام محرمات شرعیه پاک شد و در عمل کاسبش نیز محذوری شرعی نباشد کار صحیحی
کرده و خسرانی برای او نیست بلکه اگر قصد کند بکسب خود تحصیل مالی بجهت زیارت بیت الله الحرام
و زیارت ائمه انام علیهم السلام و اعانت سادات و علماء و فقراء و وسعت بر عیال و امثال این امور
از مستحبات مالیه و اعمال خیریه با اجر و ثواب خواهد بود و اما شغل روضه خوان مثل شغل
طالبین علوم دینیه که محسوب از عبادات و مندرج در قربات است مردد است میان
دو چیز یا خیر عظیم اگر دارای اخلاص و قربت باشد یا خسران عظیم اگر مقصد جز تحصیل مال و جاه
دنیوی نباشد چه این سرمایه گران بها را باو مرحمت فرمودند بجهت تجارت آخرت و تحصیل
رضای حضرت احدیت و رسیدن به نعیم جنت نه بجهت کسب متاع دنیای دنیه و جلب متاع
مغشوش و حطام دنیوی و از این بیان مکشوف شد که بمجرد ذکر فضائل و مناقب و حالات

و مصائب حضرت سید الشهدا علیه السلام کسی سمت چاکری و منصب نوکری آنحضرت پیدا
نخواهد کرد و گرنه هر که کتب فضائل و مقاتل را طبع کند و نشر دهد جهة تجارت بلکه مکاری که آنها را
نقل کند از بلدی ببلدی برای تحصیل کرایه و حمالی که حمل کند آنها را از دکان بخانه برای گرفتن
درهمی همه از چاکران و خدمت گذاران آنجناب محسوب خواهند بود و لکن **روضه خوان**
آنگاه در قطار چاکران آنحضرت درآید که آنچه گوید برای حق عز و جل و ادای حق اولیائش
علیهم السلام باشد و الا کاسبی خواهد بود که آن فضائل و مصائب را سرمایه نموده و بآن مشغول
تجارت شده ابدا حقی برکسی ندارد و خدمتی برای احدی نکرده و برای امتثال فرمان آن بزرگواران
عملی از او سر نزده پس این سمت چاکری از کجا پیدا شده و سبب این افتخار از کدام مأخذ بدست
آمده بلکه روضه خوان با تقوی و دیانت باید راه جواز این قسم تجارت و حلیت آنچه میگیرد بعوض این خواندن را
بزحمت پیدا کند و از آنکه ربقه تقلید او را بر گردن خود نهاده سوال کند و قسم جائز را از آن صوری که در آن و در
امثال آن از مستحبات تصور نموده اند بدست آورد که آیا در معامله برین عمل و امثال آن از مستحبات
اجرت در مقابل عنوان نیابت از صاحب وجه است چنانچه در اجاره بر زیارت یا حج از غیر فرموده اند
که اجرت در مقابل عنوان نیابت در زیارت یا حج است نه در مقابل نفس عمل زیارت
و حج پس بنابراین وجه می باید اجیر در ابتداء شروع در عمل قصد کند که نائب باشد از
جانب آنکه او را اجیر کرده و اجرت داده بقصد نیابت از او زیارت کند یا حج نماید
یا روضه بخواند پس فی الحقیقه آنچه میگیرد در مقابل این عمل خواهد بود که خود را نائب از غیر در
عمل حج مثلا قرار داده که پس از قصد نیابت چنان است که گویا اجرت دهنده خود زیارت
یا حج بجای آورده و یا روضه خوانده است بتوسط نائب از او و بنابراین وجه بباید قصد قربت در
عمل زیارت یا حج یا ابکاء که عنوان عمل روضه خوان است از اجیر نائب محقق باشد تا عملی که بنیابت

بیان صور ممکنه جواز روضه خوانی

غیر کرده علی وجه العبادة از او واقع شود و مستحق اجرت گردد که هرگاه ان عمل را جهت وجه عبادت
و لقصد قربت واقع نشود هیچ وجه مستحق اجرت نخواهد بود و یا آنکه اجرت روضه خوان در مقابل نفس آن عملی
است که در مقام امتثال امر شارع مقدس بکار بجا می آورد چه بقصد نیابت از صاحب وجه باشد یا نباشد و یا
اینکه جواز اخذ اجرت بر این عمل مطلق و اعم از صورت سابقه نیز خواهد بود یا اینکه هر چند بی قصد قربت باشد و در
مقام امتثال امر شرع بکار نیاید همین قدر که فقرات مخصوصه را میخواند کافی است در اجرت در مقابل نفس آن
خواندن نیست که بسا باشد سبب گریه غیر گردد بدون ملاحظه اینکه الفعل محسوب از عبادت باشد و یا نه و در هر یک
این مقامات سخن بسیار و کلام طولانی است انشاء الله محل گفتگوی فقهاء اعلام است چنانچه شطری از کلام
در این مقام را در مسئله اخذ اجرت بر اذان گفتن که در میان مستحبات نظیر عمل روضه خوانی است مشروحا
ذکر فرموده اند و اگر چه در این مسئله بعضی در بعض صور ان تصریح بجواز فرموده اند ولی قول مشهور میان علمای
اعلام حرمت اخذ اجرت است و در ان باب اخبار بسیار نیز وارد است ثقة الاسلام کلینی علیه الرحمه
در کافی و شیخ طوسی طاب ثراه در تهذیب بسند بسیار معتبر روایت کرده اند از حضرت ابی جعفر یعنی امام
محمد باقر علیه السلام که فرمود نماز کرده نمیشود در پشت سر آنکه مطالبه میکند برای گفتن اذان و کردن نماز در [illegible] شهادت او
مقبول نیست و شیخ صدوق نور الله مرقده در فقیه بسند صحیح همین خبر را نقل کرده ولی در انجا مذکور است کردن
نماز با ایشان که مراد امامت است و نیز شیخ صدوق قدس الله سره در کتاب فقیه روایت کرده از امیر المؤمنین
علیه السلام که مردی خدمت آنحضرت رسید و عرض کرد یا امیر المؤمنین بخدا قسم که من ترا دوست دارم برای خدا و بعد
جل جلاله پس حضرت با او فرمود لکن من ترا دشمن دارم برای خدا عرض کرد چرا فرمود زیرا که تو در اذان طلب
میکنی کسب را یعنی اذان میگوئی برای طلب مال و شیخ طوسی عطر الله مرقده همین خبر در تهذیب نقل کرده
با زیادتی که فرمود و بر تعلیم قرآن مزد میگیری و شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود هر کس بتعلیم قرآن مزد بگیرد
حظ او در قیامت همان است که گرفته و نیز شیخ علیه الرحمه در همان کتاب از ان جناب روایت کرده که فرمود آخر چیزی که مفارقت

کردم بر آن حبیب قلبم یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله را آن بود که فرمود یا علی هرگاه نماز
کردی نماز کن نماز ضعیف ترین آنان که در پشت سر تو اند یعنی ماموین و موذنی مگیر که بر اذان گفتن
اجرت میگیرد و در کتاب جعفریات از آنجناب مروی است که اجرت موذن را از
اقسام سحت شمردند مثل قیمت میته و نظائر آن و غیر اینها از اخبار بسیار که در محلش ثبت شده و مثال بهت
روضه خوان با موذن واضح ست زیرا که موذن اعلام میکند مومنین را بحضور وقتی که تجلیات
حاضر شد در آن وقت در محضر خداوند تبارک و تعالی و برسیدن وقت بهترین اعمال که
سبب رستگاری و خاموش کردن آتشی ست که بسبب گناهان برای خود افروختند و غیر اینها
از فضائل و آثار و خواص دینوی و اخروی نماز که معراج مومن است و همچنین روضه خوان
اعلام میکند مومنین را بفضائل و مناقب و مصائب سادات انام و رسیدن موسم عملیکه سبب
تقرب بخداوند و خوشنودی رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام و نجات از شدائد در دنیا و آخرت
و خاموش شدن دریاها از آتش ست یعنی گریستن بر آل محمد علیهم السلام و چنانچه
اذان بر همه مستحب است ولکن بر غالبی شاق چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله بآن خبر داد
که اما انه لن یعدو ضعفاء کم پس جمله از مومنین در مقام ادای این مستحب
برآمدند و دیگران را آسوده کردند همچنین است گریانیدن ایشان چنانچه سابقا توضیح نمودم
بهر حال تکلیف روضه خوان کاسب متدین این ست که در باب اخذ اجرت بر کسب عمل
خود رجوع نماید بآن عالم که بنای عمل خود را بر تقلید از او گذارده و قسم حلال اینگونه کسب را
از او اخذ نماید و بهمان قسمی که فرموده عمل کند تا از تبعات کسب حرام و مال حرام آسوده باشد
و حال که خود را بجهت این کاسبی از بسیاری از فیوضات اخرویه محروم کرده بنکال و عذاب
آن خود را گرفتار نکند سیم از مهالک آنکه داخل شوند در جماعت که آخرت خود را

فروختند بدنیا شیخ جلیل جعفر بن احمد قمی علیہ الرحمہ درکتاب غایات روایت کردہ کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ والہ وسلم فرمود شر الناس من باع آخرتہ بدنیاہ وشر من ذلک من باع آخرتہ بدنیا غیرہ بدترین مردمان کسی ست کہ فروخت آخرت خود را بعوض دنیائی خود وبدتر از این کسی است کہ فروخت آخرت خود را بدنیای دیگری کہ دین از او رفت و دنیا بدست دیگری رسید واین مضمون در اخبار عدیدہ موجود است وقریب بآنہاست آنچہ شیخ صدوق علیہ الرحمہ درکتاب عقاب الاعمال روایت کردہ از رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ کہ آخر خطبہ کہ خواندند فرمودند ومن عرضت لہ دنیا واخرۃ فاختار الدنیا وترک الاخرۃ لقی اللہ ولیست لہ حسنۃ یتقی بہا النار ہر کہ عرض شود براو دنیائی واخرتی پس برگزیند دنیا را او وا گذارد آخرت را ملاقات خواہد کرد حضرت باری تعالی را درحالتی کہ برائی او حسنہ نیست کہ بسبب آن خود را از آتش دوزخ نگاہدارد ودر نہج البلاغہ وارشاد شیخ مفید وامالی وغیرہ مروی است کہ امیر المومنین علیہ السلام فرمود بہ کمیل در حدیثی شریف کہ در آن اصناف طالبین علم را ذکر فرمودند بلے اصبت لہ لقنا غیر مامون یستعمل آلۃ الدین فی طلب الدنیا اری برائی علم یافتم خورش فہم خائنی کہ استعمال میکند آلت دین را در طلب دنیا ومفاد این اخبار شریفہ ونظائر ان یکی است پوشیدہ نماند کہ فروختن اخرت بدنیا گاہی گرفتن مالی یا جاہی است وبرداشتن دست از کیش وآئین خود مثل پارہ ضعفا کہ بجہۃ تقرب با عاظم خارج مذہب یا گرفتن مالی از ایشان از مذہب خود دست برداشتہ ومذہب کفر را اختیار میکنند مثل ابن عاص کہ بجہت ولایت مصر از ولایت ونصرت حضرت امیر المومنین صلوات علیہ دست برداشت

و اورا باین فروختن دین بدنیا کرد توبیخ و سرزنش کردند و در شرح حال او مذکور است و امثال او در آن عصر بسیار بودند که پسر ابی سفیان ایشان را بدادن مال و منصب بدر و پسر عاص مبتلا کرد شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیر خود بعد از ذکر زهد امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده اند و چه بلیغ است این و امثال این او را مولائی بود از موالیان او را ابوالاسود دؤلی گفتندی پس از آنکه حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه بجوار رحمت ایزدی پیوست معویه خواست تا او را استمالت دهد باشد که از دوستی علی علیه السلام برگرداند او را هر وقت تحفه و بری و لطفی کردی و چیزی فرستادی یک روز هدیه فرستاد او را انواع حلواها در او بود چون بخانه ابوالاسود بردند بنهادند و در آنجا شهد مخلوط بزعفران بود دختری کوچک داشت ابوالاسود پنج شش ساله بدوید و از آن پاره گرفت و در دهن نهاد پدر او را گفت ای دخترک بیفگن که زهر است گفت چرا گفت بیدا ای پسر هند فرستاده است با تا ما را از دوستی اهلبیت علیهم السلام برگرداند دخترک آنچه در دهن داشت بیفگند و گفت اتخدعنا بالشهد المزعفر عن السید المطهر آنگه این بیتها انشا کرد۔

ابالشهد المزعفر یا ابن هند علیک بنبیع اسلاما و دینا
معاذ الله لیس یکون هذا و مولانا امیر المؤمنینا

ولکن در تعبیر از عمل پسر عاص و امثال او بفروختن دین بدنیا فی الجمله مسامحه در عبارت شده چه او دست از دین برداشت و دنیا گرفت اما دینی بکسی نداد و از آخرت او چیزی بمعویه نرسید در مقابل مالی که باو داد بلکه آنچه از او باو رسید بی دینی بود پس حقیقت معامله و معاوضه صورت نگرفت و گاهی فروختن دین بدنیا بدادن چیزی است

از آخرت یعنی از اسباب و وسیله نجات در آنجا و رسیدن بنعیم جنت و گرفتن مالی بعوض آن
که خود می توانست بهمین عمل تحصیل آخرت کند و نکرد و بآن تحصیل دنیا کرد مثل آنکه کسی بدیگری
تعلیم قرآن کند یا مسائل دینیه که از عبادات عظیمه مرغوبه است و بآن توان تحصیل ثوابهای
بسیار کرد و پس از تحصیل آخرت اعراض میکند و در مقابل تعلیم مالی میگیرد و از اینجا صدق حقیقت
معامله و داد و ستد واضح و دخول در اخبار گذشته هویدا است و در تفسیر حضرت امام
حسن عسکری علیه السلام مروی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله ثواب عظیمی از برای
قاری یک آیه قرآن و گوش کننده بآن ذکر فرموده آنگاه فرمود آیا میدانید در چه وقت
این ثوابها را باین مستمع و قاری میدهند اذا لم یغل فی القرآن انه کلام مجید
و لم یستاکل به و لم یراءی به آنگاه که در قرآن غلو نکند بآنکه بگوید مخلوق نیست
چه آنکه آن کلام رب مجید است یا کلامی است که خیر و برکت و نفع آن بسیار است و بوسیله
آن مال مردم را نخورد بآنکه با آن کسب کند و در خواندن و گوش دادن مرائی نباشد و
با تجلیه قرآن کاسبی نکند و بر هر دانائی بی غرضی پوشیده نیست که این مطلب اختصاصی
بقرآن مجید ندارد هرچه وسیله تحصیل آخرت و آلت دین باشد در این حکم با او شریک است
و بایست از آن احتراز نمود و ائمه علیهم السلام برای محض مبتلا نشدن باین بلیه اهتمامی تام
داشتند تا آنجا که معامله با آنکه ایشان را بامامت و بزرگواری میشناختند نمیکردند از خوف
آنکه فروشنده بملاحظه بزرگی مقام ایشان چیزی از قیمت کم کند پس گویا قدری از قیمت
آنچه خریده‌اند از اسباب و آلات آخرت شده با آنکه نفوس شریفه ایشان منزه بود از قصد
کردن چنین چیزی و در سیره حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مکرر این مطلب ذکر شده
ابن شهراشوب وغیره از جناب امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که امیر المؤمنین

علیه السلام روزی بدکان بزازی رفت پس بردی فرمود دو جامه بمن فروش پس آن مرد
گفت یا امیر المؤمنین آنچه باین حاجت دارید در نزد من هست چون شناخت آنجناب را
از او گذشتند و بدکان جوانی رفتند و از او دو جامه خریدند یکی بدو درهم و یکی بسه درهم آنحضرت
و [illegible] از دو دکان گذشتند که هر دو شناختند آنجناب را دکان سیم بغلامی رسیدند
که بآنحضرت خطاب کرد ای شیخ پس از او خریدند و برگشتند چون پدر یا آقای غلام آمد بدکان
فهمید که مشتری آنجناب بود و نفع گرفته زیادتی را آورد بخدمت آنحضرت و عذر خواست نگرفتند
و فرمودند معامله بود برضای هر دو گذشت و شیخ شهید ثانی قدس سره در شرح لمعه
بعد از ذکر اینکه تفاوت گذاشتن میان مشتریها فرموده مگر آنکه میان مشتریها فرقی باشد
بسبب فضیلتی یا دینی پس تفاوت گذاشتن عیبی ندارد ولکن مکروه است برای گیرنده
یعنی آن صاحب فضل و دیانت قبول آن و پیشینیان بعضی از علما و اتقیا چنین بودند
که وکیل میکردند دیگران را که بخرند از کسانیکه ایشان را بعینه و کلها را نشناسند بجهت
فرار از ابتلاء بچنین گذشته که بجهت فضل و دین ایشان بایع چیزی کم کند و از این کلمات
مکشوف شد که از قبایح اعمال بالبته عمل آنچه شایع و متعارف است که سید یا طلبه یا حاجی
یا زائر در وقت خریدن چیزی گفتگوی در قیمت آن برای کم کردن قیمت آن متوسل
میشود بسیادت و علم و حج و زیارت خود که آخر من سیدم یا طالب علم یا اراده زیارت
بیت الله و زیارت رسول الله صلی الله علیه و آله یا زیارت ائمه هدی صلوات الله علیهم دارم
چیزی کم کن و بسیار شود که فروشنده باین ملاحظه کم کند و بدینوسیله ضرر عظیمی برسد ولکن خرنده
جاهل بآداب دینیه بجهت این نفع جزئی خود را داخل کرده در زمره آنانکه فروختند دین را
بدنیا و استعمال نمودند آلات دین را در دنیا و خسارت کلی کردند در این معامله و مخفی نیست

که آن علم که وسیله شود از برای کم کردن قیمت یا اندازه قرآن یا کمتر از آن معدود است از آن علومیکه در ادعیه بسیار از شر آن پناه برده‌اند بخداوند تبارک و تعالی و فرمودند اللّٰهم انّی اعوذ بك من علم لا ینفع و از آنچه گفتیم واضح و روشن شد که این دسته روضه‌خوانان مانند طائفه از طالبین علم داخلند در این صنف از اخبار زیرا که روضه‌خوان با آنچه میگویند از فضائل و مناقب و مصائب که از آلات دین و از وسائل عظیمه تحصیل دار آخرت است می‌توانستند مانند مؤذن و معلم قرآن و سائل دینیه نعمتهای دائمه و ثوابهای غیر متناهیه بجز دو بوصال آنها برسد و بجهة پستی فطرت و قصور همت و اشتعال آتش حرص و رغبت و خوف فقر و فاقت از آن معامله مبارکه را بجه اعراض کرده و آن سرمایه گرانبها را بدراهم معدوده معاوضه نموده و العجب که هرگاه بازار این کسب خسران مآل خود را بجهة کثرت مشتریان و فراوانی طالبان با رونق و رواج بیند بهوائی گردآوردن زر و سیم و تحصیل خلعتهای ثمینه در نهایت وجد و نشاط و فرح و انبساط باشد و بالعکس از کساد بازار متاع خویش و قلت مشتریان و راغبان در غایت حزن و اندوه و شکایت و در مقام جلب و تحصیل مشتریان خود را گرفتار مفاسد و محاذیری نماید که هر یک از آنها در تباه کردن دین و هلاکت جان او سبب مستقلند مثل ذل سؤال از خود مشتری و اصحاب او بلکه خادم و بانش با انواع تملقات قبیحه و دخول در معامله اهل قطار خود و نشر معائب آنها و تجسس و تفحص معائب آن و گرفتن بعض و حسد آن جماعت در دل اگر بر او مقدم شدند و افتخار و مباهات اگر ایشان را شکست داد و از میدان بیرون کرد چنانچه گوئی فتحی در دین کرده و آزردن صاحب مجلس را با نواع اذیت بجهت نرسیدن مقدار مقصود چه غالباً معامله مجهول و مقدار عوض خواندن معین نمیشود

لطیفه و از طرائف حکایات آنکه یکی از علمای اعلام طاب ثراه نقل کرد برای حقیر که در بلدی

واعظ معروفی وارد شد قبل از ماه مبارک رمضان یکی از آقایان عظام او را بمسجد خود که یکی از
مساجد معروفه آنجا بود دعوت نمود هر سه را اسم بردند ولکن ذکر آن را مناسب ندیدم و
مقداری معین با او قرار داد که در اواسط ماه باو برساند واعظ قبول کرد و در ایام ماه مبارک
در آن مسجد مشغول وعظ و روضه خوانی شد تا وقت ادای حق معهود رسید پس جناب آقا
مقداری از آن کم کرده داد واعظ چیزی نگفت تا در روز بیست و یکم که باصطلاح بعضی
از طهران روز نهایت جمعیت مساجد است در بالای منبر مشغول ذکر مصیبت شد تا بمحلی که
وقت لطمه زدن و جامه چاک کردن و گریبان دریدن و برهنه کردن سر و شورش رسید
واعظ عمامه از سر گرفت و فرود آمد و در محراب درآمد و عمامه آقا را از سرش برداشت که جناب
شما صاحب عزا ایید پس کافه اهل مسجد بشور و جزع افتادند و با سر برهنه مشغول گریستن و لطمه
بر سر و سینه زدن شدند هر کس بحال خود مشغول بود آقای واعظ فرصت را غنیمت دانست و برای
گرفتن تتمه قرار داد وسیله خوبی بدست آورد پس بنا کرد باو و دست بقوت تمام بر سر برهنه جناب
آقا کوفتن و آهسته باو گفتن که باقی مبلغ را میدهی یا آنچه می توانم میکنم آقای بیچاره دید سنگ یک
سست باو کند و کسی ملتفت این مطلب هم نیست ناچار قبول کرد و او را اطمینان داد تا دست
از سر او کشید و برای دعا کردن با این حالت خوش و دل خرم بعرشه منبر خرامید الحق با این قلب
خراب و عمل سراب لائق وعظ انام و افتخار نمودن بچاکری امام حسین علیه السلام خواهد بود و از
طی این کلمات پیدا شد مفسده چهارم آنکه بسیاری از ایشان داخل شوند در صنفی از آیات
و اخبار که در آنها تهدید عظیمی شده برای آنکه بگویند برای دیگران از مطالب حقه مثل اخلاق حسنه
و قبیحه و اعمال ممدوحه و مذمومه و ثواب و عقاب هر یک بخصوص آنچه مربوط است بحضرت
ابی عبدالله علیه السلام و اتباعشان بیاموزند و عمل کنند و بمنزلهای خود برسند و گویند نکنند پس

بحسرت ابدی گرفتار شود چنانچه خداوند در کلام مجید خود در مقام توبیخ و سرزنش میفرماید اتامرون
الناس بالبر وتنسون انفسکم یعنی آیا امر میکنید مردم را به نیکوئی یعنی بکردن کارهای
نیک و فراموش میکنید یا وامیگذارید خودتان را و در تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی ره مرویست
از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود شب معراج مرا باسمان بردند جماعتی را دیدم که لبهای ایشانرا
مے بریدند باز دیگر پاره تمام میشد پس گفتم ای جبرئیل اینان که اند گفت هولاء خطباء
امتك یقولون ما لا یفعلون و یامرون الناس بالبر و ینسون انفسهم
اینان خطیبان امت تواند که گفتند و بدان کار نکردند و مردمان را امر بمعروف کردند و خود بدان
کار نبستند و نیز از آنحضرت روایت کرده که فرمود سخت ترین روز قیامت عذاب عالمی باشد که او را
بعلم خود منفعت نبود و نیز از آنجناب صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود مثل آنکسیکه مردم
را خیر آموزد و او کار نه بندد مثل چراغ باشد که خویشتن میسوزد و دیگران را میافروزد و نیز از آن
بزرگوار روایت کرده که فرمود فردای قیامت هیچ مرد را رها نکنند که قدم از قدم بردارد تا از
عهده چند چیز بدر نیاید از زندگانی که بچه به پیری رسانید و از عمر که در چه صرف کرد و از مالش که از
کجا کسب کرده و بکجا خرج کرده و از علمش که بدان کار کرده یا نکرده و در امالی صدوق و محاسن برقی
مرویست که مفضل عرض کرد بحضرت صادق علیه السلام که بچه شناخته میشود آنکه نجات
یافته فرمود هر کس گفتارش موافق باشد با کردارش پس او نجات یافته و هر کس کردارش موافق
نباشد با گفتارش پس او مستودع است یعنی ایمانش ثابت نیست در قلبش بلکه بمنزله ودیعه
است که روزگاری با او هست و بامتحان جزئی از دستش میرود و عیاشی در تفسیر خود
روایت کرده از یعقوب بن شعیب که سوال کرد از حضرت ابی عبدالله علیه السلام از آیه شریفه
اتامرون الناس الآیه پس حضرت دست مبارک را بر حلقش گذاشت و فرمود مانند کسیکه خود را

ذبح کنند یعنی آنانکه امر بنیکوئی میکنند و خود نمیکنند بدست خود خویشتن را ذبح میکنند و هلاک
می نمایند و در اخبار بسیار رسیده و در تفسیر آیه مبارکه فکبکبوا فیها هم والغاوون بروه
در رفته‌اند در جهنم مشرکین و غاوین که مراد از غاوین کسانیند که برای مردم توصیف کنند امور
حقه را که موافق عدل و حکمت است از طاعات و اخلاق حسنه و عقاید حقه و خود شان بخلاف
آنچه گویند عمل کنند و اعتقاد دارند و نیز در احادیث کثیره این مضمون باین نحو رسیده که فرمودند
سخت ترین مردم در حسرت و ندامت روز قیامت کسانیند که وصف نمایند برای دیگران
عدل را و خود بخلاف آن رفتار نمایند و در تفسیر آیه شریفه ان تقول نفس یا حسرتی علی
ما فرطت فی جنب الله نیز فرموده‌اند که اینجماعتند که حسرت خورند و این سخن را گویند و از این قسم
اخبار بسیار است و جمله از آنها در باب آداب اهل علم مذکور است و پوشیده نیست که از اینجماعتند
طائفه از روضه خوانان خصوصا آنانکه در این کاسبی مقدمات وعظ را پیش گیرند و گاهی خطب بلیغه
امیر المؤمنین علیه السلام و مواعظ شافیه و رفتار و کردار آنحضرت را ذکر کنند و مردم را از محبت دنیا
و آفات و بلیات و مهلکات آن بترسانند و بر بغض دنیا و زهد در آن ترغیب و تحریص نمایند
و بحالات پیشوایان دین و خواص اصحاب و علماء راشدین استشهاد کنند و گاهی از رذائل خبیثه و
صفات قبیحه سخن گویند و محفوظات خود را از کتاب غزالی شافعی و مانند آن در نهایت فصاحت
و بلاغت بی توقف و لکنت بیان کنند و آیات و احادیث مناسب آن مجلس را مرتب و منظم ذکر نمایند
ولکن خود چنان شیفته جیفه دنیا و آلوده بخبائث و رذائل اند که اگر صاحب مجلس در وقت دخول
یا خروج او غفلت کند و بلوازم تکریم و توقیر او که متوقع است عمل نکند یا او را ختم آن مجلس قرار ندهد
که از بدعتهای قبیحه این گروه است که هر کس رتبه‌اش بالاتر است ختم مجلس باید باو بشود یا فردا او را
از همقطاران دو قران مثلا کمتر بدهد مهموم شود گله کند ایراد نماید بد گوید هرزه درائی کند دو باره بآنجا نرود

متاع خود را بزرگ شمرد و بهای آن را اندک داند و در نسب و حسب و رفتار و کردار هم تطاول بر ایشان
گیرد و در عداد خویش محسوب ننماید با این خیالات ذمیمه و افعال قبیحه از اهل دنیا باشد اگر چه خود را
از اهل الله و اهل آخرت پندارد گویا بجهت مقداری از محفوظات منبری و از بهر جزئی تقلید [illegible] او
گذشتند و بر دانای بصیر مستور نیست که البته با این سیرت [illegible] و سریرت خبیثه داخل خواهد بود
در اخبار گذشته و بحسرت و ندامت سخت در آخرت معذب خواهد گردید و در عیون صدوق
علیه الرحمه مرویست که چون زید برادر حضرت رضا علیه السلام خروج کرد و مامون او را گرفت
و نزد آنحضرت فرستاد حضرت او را توبیخ کرده با و فرمود اگر چنان دیدی که معصیت کنی خدا را
و داخل شوی در بهشت و موسی بن جعفر سلام الله علیه اطاعت کرد خدا را و در بهشت
داخل شد پس تو گرامی تری نزد خداوند عزوجل از موسی بن جعفر علیه السلام والله نرسید احدی
بآنچه در نزد خداوند عزوجل است مگر بفرمان برداری او و تو گمان داری که آنرا بمعصیت
خواهی رسید و بد گمان کردی پس زید عرض کرد من برادر شما و پسر پدر شما هستم حضرت فرمود
تو برادر منی مادامیکه اطاعت کنی خداوند عزوجل را آنگاه قصه نوح و پسرش را ذکر فرمود
و اینکه خداوند پسرش را بجهت عصیان بیرون کرد از اهل انجناب و غرض آنکه تو هم بجهت
معصیت از برادری من بیرون شدی پس اگر معصیت اتصال برادری چنین امامی و پسری
چنان امامی را قطع کند هرگز نگذارد که بیگانه با ایشان متصل شود و سمت چاکری و خادمی پیدا
کند و از آنچه گفتیم معلوم شده که اگر از اهل علم و علماء العیاذ بالله بدر در این طائفه مبتلا و در
این ورطه هلاکت افتاده و با نواع حیل و خدعه علم دین را وسیله تحصیل مال کند در عذاب
با او شریک و بهر اندازه قدر علم بالا رود و اهتمام در تعلیمش بیشتر کرده باشد یا تعلیمی چنین که علم دین
را بان شرافت محل سرمایه کسب کند البته عذابش سخت تر و حسرتش بیشتر خواهد بود و در اخبار متواتره

شرح آنها شده و چون رساله موضوع نیست برای حال آن جماعت لهذا ذکر نکردیم الا مصیبت
در این مقام تنبیه بر چند امر اول آنکه مسموع شد که بعضی از این طائفه بجهة ترویج بازار خود
شرط اخلاص را در این عبادت برداشته و ریا را در آن جائز دانسته بلکه این را از فضائل
مختصه حضرت سید الشهداء علیه السلام شمرده چه ریا در هر طاعت و عبادتی حرمت خرابی
او ست بجز در این طاعت که مخصوص بجهة قرب آنحضرت در درگاه احدیت از این شرط گذشته‌اند و
این طاعت مخصوصه را با ریا مقبول شوند و متمسک این توهم بیجا خیال خام از ورود تباکی است که در جمله از اخبار ماثوره
رسیده چنانچه در بعضی گذشت که هر که بگرید یا بگریاند یا تباکی کند یعنی خود را بهیئت گریه کنندگان مصیبت و گریان
در آورد چنان بنماید بدیگران که من هم مصیبت زده مشغول گریستنم و بناظرین هم مشتبه شود فلان مع الیاس ورد
احمق سفیه ادراک مفتری بر خدا و رسول صلی الله علیه و آله ندانسته که اگر اخبار صحیحه صریحه
مستفیضه وارد شود در جواز ریا در طاعت و عبادتی چون مخالف است با صریح کتاب
سنت و عقل قطعی و اجماع کافه علماء بایست تاویل کرد در اینجا چه رسد باین کلمه مجمله که
که ابدا دلالت بر مقصود و ربطی بآن غرض فاسد ندارد و چه مراد از آن مطلبی است مهم و محل
حاجت غالب مکلفین و داخل است در قانون شریعه الهیه که از آثار اهلبیت علیهم السلام
مستفاد میشود که بجهة تکمیل صفات نفسانیه مقرر فرمودند توضیح آن آنکه صفات حمیده نفسانیه
مثل رضا و توکل و زهد و حلم و امثال آن که قوام انسانیت آدمی متوقف و معلق بر وجود آنها
است پس از تحصیل و ثبات و استقرار هر یک از آنها در قلب البته سبب شود برای صدور افعال و
بروز آثاریکه بآنها اهل دانش و بصیرت پی می برند بوجود آن خصلت در صاحبان افعال
مثلا حقیقت زهد اعراض صادقانه قلب است از دنیا و علاقه نداشتن بآن و نه انس گرفتن از چیز
که قابل باشد دل را بآن نسبت و از او دست داشت و مسرور شد یا بدنش و غمگین شد از

ذکر حرمت ریا در گریه و بیان معنی تباکی

رفتنش و هرکس دارای این مقام شد البته رغبت و حرص در پیدا کردن و بدست آوردن و جمع
کردن آن ندارد و از آمدن آن اظهار مسرت و خورسندی نکند و از رفتنش مضطرب و پریشان
و اندوهگین نگردد و امتثال فرمان الهی در دادن مال چه واجب چون زکوة و خمس و امثال آن
یا مستحب چون سایر صدقات و مستحبات بر او سهل و آسان و با نشاط در مقام فرمان بردار
بر آید چه زر و سیم با سنگ و خاک در نزد او یکسان است و باین و امثال این از آثار و علامات
می توان دریافت که او صاحب زهد حقیقی است اما باید ملتفت شد که زهد صادق قلبی لازم
دارد بروز این آثار را از او ولی این آثار و علامات بسا ظاهر شود از شخص و حال آنکه زهد قلبی ندارد
و دل از دنیا اعراض نکرده بلکه نهایت دل بستگی را بان دارد و این زمره بر دو قسمند
اوّل آنکه غرض او از کردن ان افعال مجرد خودنمائی و ریا و جا گرفتن در قلوب بندگان
خداوند باشد بوسیله آنکه من دارای این مقام و محبوب خداوندم و این زهد صوری ریائی را وسیله
جلب حطام دنیا قرار داده و این همان شرک خفی است که بایست از آن حذر کرد و احتراز نمود
و قابل اذن و رخصت نیست **دوم** آنکه اگرچه دارائی آن مقام و ان خصلت نیک نیست
ولکن در صدد تحصیل و مشتاق پیدا کردن آن است از راه علم و عمل که علمای علم اخلاق
آنرا مقرر داشته و بیان نموده اند بلکه متنفر است از محبت و دل بستگی که بدنیا دارد و از میل و
علاقه که بآن دارد و او را باید یکی از راههای تحصیل آن حسب دستور العمل آئمه طاهرین سلام الله
علیهم اجمعین بجا آوردن آن علامات و آثار است و مواظبت بر کردن با امید پیدا شدن
آن خصلت و رسیدن بمقصود و دارا شدن ان مقام هر چند کردن ان کارها بر او سخت و دشوار باشد
چه اگر این صفت پسندیده در قلب ثابت شد کردن ان افعال بر صاحبش سهل و آسان باشد
و گرنه بجا آوردن آنها بر او سخت و آن کارها از او بزحمت صادر شود و اما بعد از اشتغال بآنها بقصد

اندک اندک ان افعال آن صفت حمیده را جذب کند و در قلب در آید و ثابت و راسخ
شود و آن آثار را بسهولت سر زند پس معلوم شد که آن افعال که آثار و علائم آن خصلتند گاهی
بجهت وجود آن صفت در قلب از او صادر و آن خصلت نیکو او را باین کارها وا دارد و
گاهی راهی باشد برای آوردن آن خصلت در قلب خالی از آن پس در هر دو حال این افعال
ممدوح و مستحسن و محسوب از عبادات و قربات خواهد بود و از عالم ریا و سمعه فرسنگها دور است و
این مطلب شریف علاوه بر آنکه وجدانی است و از اهلش دیده و شنیده شده و بتجربه و معاینه
رسیده در اخبار اهلبیت علیهم السلام بآن اشاره شده چنانچه آمدی در غرر و درر از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود ان لم تکن حلیما فتحلم فانه قل
من تشبه بقوم الا اوشک ان یصیر منهم اگر حلیم نیستی پس بتکلف حلم را بخود بگیر یعنی
باثار آن عمل کن زیرا که کم است کسی خود را شبیه قومی کند مگر آنکه نزدیک شود که بگردد از آن
قوم و از ایشان محسوب شود و نیز در اخبار انجاب روایت کرده که فرمود من لم یتحلم لم یحلم
کسیکه حلم را بخود نبندد و چنانچه گفتیم حلیم نخواهد شد و همین مضمون در تزهد نیز وارد شده که امر بتزهد فرمود
بجهت تحصیل زهد چون این قدر معلوم شد پس میگوئیم گریستن بر حضرت ابی عبد الله الحسین
علیه السلام اگرچه از افعال جوارح و اعضاء و کار چشم است ولکن سبب آن محبت قلبیه است
که از تصور ورود آن مصائب عظیمه بر آن محبوب خدا و تبارک و تعالی قلب محترق شود و سوزش
در آید و سبب شود برای بیرون آمدن اشک از دیدگان و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
ان لقتل الحسین علیه السلام حرارة فی قلوب المؤمنین لا تبرد ابدا یعنی بدرستیکه برای
شهادت حضرت ابی عبد الله علیه السلام حرارتی در دلهای مؤمنین است که هرگز سرد نشود
و نیز فرمود که برای حسین علیه السلام محبتی است پوشیده در قلوب مؤمنین و این محبت با اطلاع بر مصائبها

مؤلف این حدیث را مصنف علام دام ظله در باب استحباب البکاء [illegible] از کتاب [illegible] مستدرک [illegible] نقل از کتاب الاقبال [illegible] فرموده حضرت صادق علیه السلام فرمود که نظر کرد نبی صلی الله علیه و آله بسوی حسین بن علی علیهما السلام [illegible] ان لقتل الحسین [illegible] ۱۲ محمد تقی

سبب شود برای ان حرارت که سبب است برائی گریستن و بسیار شود که مومن دوست
دارد این حالت را ولکن محبت نقصان دراصل محبت یا پوشاندن پرده شهوات آنرا
یا مانع شدنش از تصوران مصائب براستی یا غیران از موانع احتراق قلب و سوختن دل
که بی آن عنوان گریستن از فیض این خیر عظیم محروم مانده یا آنکه او را از این حالت خوش
نیاید و دوست دارد که مثل دیگران باشد و نیست پس باد دستور العمل دادند که با این
قلب خراب که مانست بابادی آن خود را بهیئت گریه کنندگان درآرد و آنچه توان گردنش
از آثار و علامات سوختگی قلب که از اثر محبت است بعد از شنیدن آن مصائب بجای آرد
که با این عمل بقصد رسیدن بمقصود ماجور و شاب خواهد بود و علاوه بر آن راهی خواهد بود
برائی آبادی قلب و روشن شدن آن بنور محبت و ولایت و مؤید این مقال است
که همین دستور العمل را در گریه کردن از خوف خداوند عزوجل نیز داده اند چنانچه
در امالی شیخ طوسی و مکارم الاخلاق طبرسی در مواعظ رسول خدا صلی الله علیه وآله مذکور
است که فرموده ای ابوذر هر که را علمی دهند که او را آن علم بگریه نیاورد سزاوار است
که آن علمی باشد که بآن منتفع نشود زیرا که خدای عزوجل وصف نموده علما را پس فرموده
ان الذین اوتوا العلم من قبله تا آخر آیات یا ابا ذر من استطاع
ان یبکی فلیبک و من لم یستطع فلیشعر قلبه الحزن ولیتباک
ان القلب القاسی بعید من الله ولکن لا یشعرون
ای ابوذر کسیکه تواند بگرید از خوف خداوند پس گریه کند و هر که نتواند پس حزن و اندوه
را شعار دل خود کند و خود را وادارد بهیئت گریه کنندگان بدرستیکه دل سخت بافتاده
دور است از خداوند ولکن سنگدلان نمیدانند و مخفی نماند که از برائی کلمه شریفه تباکی

نظیر هم وزن او تعاون معنی لطیف دیگر هست که شاید مراد آن باشد و آن آنستکه مومنین یکدیگر را
بکردار و گفتار و رفتار بگریانند مانند برادران و خواهران که پدر یا مادر عزیز مهربانی از ایشان رفته
پس یکدیگر هم را بگریانند و از عزیز رفته خود یاد کنند و از محاسن و خصال پسندیده و احسان و کردار
نیک و شدت مصائب و بلای او هر یک هر چه بخاطرش آید برای یکدیگر بگویند و بگریند و ناله کنند
و لطمه زنند و حاصل آنکه همه مصیبت زده و مصیبت خوان و گریه کننده و دیگر را بگریه آورنده باشند
و موید این احتمال است آنچه در آداب روز عاشورا در خبر شریف زیارت عاشورای معروفه
مذکور است که حضرت صادق علیه السلام فرمود پس ندبه و نوحه و گریه کند بر حسین علیه السلام
و امر کند هر که را که در خانه او است و از او تقیه نکند بگریه کردن بر آنحضرت و در خانه خود
مصیبتی بر پا دارد باظهار جزع بر آن حضرت و ملاقات کنند بعضی از ایشان بعضی را
در خانهای خود بگریه کردن و تعزیه گویند بعضی از ایشان بعضی را بمصیبت آنحضرت یعنی
همه بگویند و بکنند این کارها و این شرح است از تباکی بمعنی مذکور بهر حال در تباکی عدو
محبوب که محسوب از طاعات و عبادت است شائبه از ریا که از اقسام شرک خفی است
نیست سبحان الله تحمل آنحضرت تمام این مصائب را بجهت احکام اساس توحید ذات مقدس
باری تعالی و اعلاء کلمه حق و اتقان مبانی دین مبین و حفظ آن از تطرق بدعتهای ملحدین
بود چگونه ذی شعوری احتمال میدهد که آن حضرت سبب شود برای جرأت اعظم معاصی
و اکبر موبقات که شرک باشد و گویا سبب این توهم فاسد و خیال شیطانی تامل نکردن در
ریا و قبح او است یا پوشاندن کثرت حرص و رغبت بزر و سیم قبایح اثرا و الله العاصم
دوم آنکه آنچه گفته شد در شرح حال روضه خوانی است که سالم باشد از تمام مفاسد سخن گفتن
و آواز بلند کردن و منحصر بودن خرابی او در همه و نداشتن شرط اخلاص و اقدام در این عبادت

بداعی تحصیل مال یا جاه پس اگر العیاذ باللہ علاوہ براین خرابی مبتلا شود بدروغ گفتن و افترا بستن بر خداوند عزوجل و رسول خدا و ائمہ طاہرین سلام اللہ علیہم اجمعین و علماء اعلام و خوانندگی کردن و اطفال امارد را با الحان فسوق پیش از خود بخوانندگی واداشتن و بی اذن بلکہ با نہی صریح بخانہ غیر درآمدن و بر منبر بالا رفتن و آزردن حاضرین در گریہ نکردن بکلمات بلیغہ کہ مفاد پارہ از آن حرام زادگی انہا است و ترویج باطل در وقت دعا و قبل از آن و مدح کسانیکہ مستحق مدح نیستند و اہانت بہ بزرگان دین و افشاء اسرار آل محمد علیہم السلام و برانگیختن فتنہ و اعانت ظالمین و مغرور کردن مجرمین و متجری نمودن فاسقین و کوچک نمودن معاصی را در نظر و خلط کردن حدیثی بحدیث دیگر و تفسیر آیات شریفہ بآراء کاسدہ و نقل اخبار بمعانی باطلہ فاسدہ و فتوی دادن بانداشتن اہلیت آن چہ بحق یا بخلاف آن و تنقیص انبیاء عظام و اوصیاء کرام علیہم السلام بجہتہ بزرگ کردن و بلند نمودن مقامات ائمہ علیہم السلام و انداختن بعضی از فقرات خبر بجہت منافی بودن آن با غرض فاسد او و گفتن سخنان متناقضہ و دعا کردن بدعای حرام در خاتمہ مجلس و داخل نمودن قصہ در قصہ و متوسل شدن برای زینت دادن کلام و رونق گرفتن مجلس استحسان کفرہ و حکایات مضحکہ و اشعار فجرہ و فسقہ در مطالب منکرہ و ذکر شبہات در مسائل اصول دین بی بیان رفع آن یا نداشتن قوہ آن و خراب کردن پایہ اصول دین ضعفاء مسلمین و ذکر آنچہ منافی عصمت و طہارت اہلبیت نبوت علیہم السلام است و طول دادن سخن بجہت اغراض کثیرہ فاسدہ و محروم نمودن حاضرین را از اوقات فضیلت نماز و امثال این مفاسد کہ احصاء آن در قوہ امثال حقیر نیست پس اصل سرمایہ کاسبی از چند جہت حرام و کسب بآن مانند کسب بگوشت خوک و میتہ و مسکر و غنا است و چون با قصد حرام جمع شود خراب اندر خراب و آنچہ گیرد حرام اندر حرام و مشغول الذمہ صاحب پول

بلکه اگر فی الجمله وجاهت و ریاست در این فن دارد بنحویکه سائر روضه خوانان با او اقتدا کنند
و از او یاد گیرند طریقه او سیر نمایند تمام مفاسد خرابیهای آنها و خرابی کسانیکه از آنها یاد
گیرند شریک و سهیم خواهد بود تا یوم نشور و در نامه عملش خواهند نوشت آنچه آنها کنند که از او آموختند
بلی آنکه از جماعت خبری نگاه بمقتضای اخبار عدیده که فرمودند من سن سنة
سیئة فعلیه وزرها و وزر من عمل بها من غیر ان ینقص من اوزارهم شیء
هر که مقصر گردد طریقه بدی را او ست گناه آن طریقه و گناه هر که عمل کند بآن بدون آنکه از گناهان
آن جماعت چیزی کم شود پس روضه خوان جاهل مسکین اگر اندک تامل در حال خود و مفاد اخبار
اهلبیت علیهم السلام کند باید مجالس عدیده روضه خوانی برای انواع مصائبی که با اختیار خود
مشهور برای خود تحصیل نموده ترتیب دهد و برای خود بخواند و بگرید و آه کشد و افسوس خورد که چه
نعمتهای جمیله را از دست داده با آنکه دیگری را با آنها رسانده و خود محروم مانده و در چه دیوانهای
زشت نام خود را درج نموده با آنکه بتحری همت و تخلیص نیت و تطهیر سریرت می توانست اسم خود را
در دفتر ناصرین و مادحین و ناشرین آثار اهلبیت علیهم السلام و امثال آنها از اصحاب کتاب علیین
در آورد ان هذا الا خسران مبین سیم آنکه مقصود از این فصل بیان تکلیف شخص روضه خوان
است و کیفیت اشتغال او در این فن و صنعتی که پیش گرفته که روح آن اخلاص است
در این عمل و بجا آوردن آن بقصد و داعی فرمان برداری امر خدا تعالی و خوشنودی رسول خدا
و ائمه هدی صلوات الله علیهم و یاری کردن صدیقه کبری علیها السلام که خود متعهد
و در مقام ترغیب بدیگران میگوید که آن ارواح مقدسه در این ماتمکده حاضر و ناظر
بگریه کنندگان مشغول تعزیه داری هستند نه آنکه بخواند و بگرید و داعی سمعه و ریا و جلب مال دنیا و امداد دیگران
که از او بهره مند شوند و لغو و حشات بی حد و احصا شنود پس تکلیف ایشان به صاحب مجلس

وچه غیر او از حاضرین اعانت و رعایت و توقیر و اکرام و احسان و انعام است یا دو بال و زبان و سائر جوارح بقدر آنچه از قوت برآید و از عهده تواند درآید و آنچه با و کنند هرگز وفا بحقی که در این عمل بر ایشان پیدا کرده نخواهد کرد چه آنچه با و دهند و با و کنند از متاع دنیا و رسوم بی پایان او است که تمام آن بیک تار موی جامه بهشتی که هزارها از ان بتوسط ان روضه خوان با نها رسیده مقابله نخواهد کرد پس هر چه دهند کم داده اند و هر چه کنند کم کرده اند و این مطلب بحسب ملاحظه مقدمات گذشته بدیهی و مطابق است با سیرت ائمه طاهرین علیهم السلام با این طائفه و امثال ایشان از معلمین قرآن مجید و مداحین شیخ جلیل ابن شهر آشوب در مناقب خود روایت کرده آنچه ملخصش انیست که منصور فرستاد خدمت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام که بنشینید در روز نوروز که خلق انجناب را تهنیت گویند ظاهرا غرضش نیابت از خود ان جبار بوده و آنچه بیاورند از تحف و هدایا تمام را ضبط کنند پس حضرت انکار فرموده و بعد اصرار قسم دادن او قبول کرد پس حضرت نشست و ملوک و امراء و عساکر شرفیاب میشدند و تهنیت میگفتند و تحف و هدایا بحضور مبارکش می آوردند و خادمی از منصور در بالای سر آنحضرت ایستاده بود و آن اموال را ثبت میکرد و در آخر همه مردم مرد پیری داخل شد و عرض کرد ای پسر دختر پیغمبر خدا من مردی هستم فقیر مالی ندارم که آنرا خدمت جناب تو تحفه کنم و لکن پیشکش میکنم خدمت جناب تو سه بیت شعر که آنرا جدم گفته در باره جدت حسین بن علی علیهما السلام

عجبت لمصقول علاك فرنده
یوم الهیاج وقد علاك غبار

ولاسهم نفذتك دون حرائر
یدعون جدك والدموع غزار

آلا تضضعضعت السهام و عاقها   عن جسمك الاجلال و الاكبار

حضرت فرمود قبول کردم هدیه تو را نشنیند خدای برکت دهد در تو پس سر مبارک بلند
کرده بسمت انجام د فرمودند برو نزد امیر المومنین و مقدار این مال را باو بگو و چه بالیست که
در این مال پس خادم رفت و برگشت و گفت میگوید همه این مال هبه است از من برای او هر چه
بخواهد بکند در آن پس حضرت بآن مرد پیر فرمود تمام این مال را قبض کن که آنرا بتو بخشیدم و
نیز در مناقب روایت کرده که ابا عبد الرحمن السلمی یکی از فرزندان حضرت امام حسین علیه السلام را
سوره حمد تعلیم نمود پس چون آن سوره را بر پدر بزرگوارش خواند آنجناب بآن معلم هزار اشرفی
و هزار جامه عطا فرمود و دهانش را پر نمود از مروارید پس بعضی جسارت کردند و این عطا را برای
آن کار بزرگ شمردند پس حضرت فرمود کجا و فا میکند این عطای من بعطای او یعنی تعلیم قرآن
که هر چه داده شود بازار آن کم است و ابو علی پسر شیخ طوسی رحمة الله علیهما در امالی خود روایت
کرده از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام که گفت من در نزد آقایم حضرت صادق علیه السلام
نشسته بودم که داخل شد بر آنجناب اشجع سلمی که مدح کند آنجناب را پس یافت که رنجور است
پس نشست و ساکت شد پس آقایم حضرت صادق علیه السلام باو فرمود از رنجوریم بگذر و
ذکر کن آنچه را که برای آن آمدی پس گفت البسك الله منه عافیة تا آخر چند بیت
پس حضرت فرمود ای غلام چه با تو است گفت چهار صد درهم فرمود آن را بده باشجع
پس آن را گرفت و شکرگذاری کرد و بیرون رفت پس فرمود او را برگردانید چون برگشت
عرض کرد ای سید من سوال کردم عطا کردی و بی نیازم کردی برای چه مرا برگردانیدند فرمود
حدیث کرد مرا پدرم از پدرش از پدرانش از پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنجناب فرمود بهترین
عطاها آنست که باقی گذارد نعمت را یعنی برای گیرنده دوامی داشته باشد و آنچه بتو دادم

بفرست با دوامی نیست این انگشتر من است اگر ده هزار درهم بتو دادند بده وگرنه برگردان نزد
من در فلان وقت که آن ده هزار درهم را بتو خواهم داد و قطب راوندی در خرائج روایت
کرده که چون فرزدق شاعر آن قصیده معروفه را در حضور هشام خواند در مدح حضرت سجاد
علیه السلام آنجناب برای او مقداری از اشرفی فرستاد فرزدق آن را برگرداند و عرض
کرد که من آن را نگفتم مگر از روی دیانت خود پس حضرت دوباره آن را فرستاد نزد او
و فرمود خداوند شکر کرد ترا در آن کار یعنی با جرآ خرت هم رسیدی و چون هشام او را حبس
کرد و حضرت او را نجات داد نام او را از دیوان عطاهای دولتی محو کردند با آنجناب شکایت
کرد فرمود چه قدر بود مقدار آنرا عرض کرد پس مال چهل سال را باو دادند و او در سال چهلم مرد
و شیخ کشی این قصه را روایت کرده و در آنجا چنین است که آنحضرت دوازده هزار درهم برای
او فرستاده و فرمود ای ابو فراس ما را معذور بدار اگر در نزد ما بیش از این بود هر آینه بتو عطا
میکردیم پس آنرا برگرداند و عرض کرد یا ابن رسول الله من نگفتم آنچه را گفتم مگر بجهت غضبی که برای خداوند
و رسولش کردم و چنین نبودم که از او چیزی کم کنم پس حضرت آنرا برگرداند باو و فرمود بحق من
بر تو که آنرا قبول کن پس بتحقیق که خدای تعالی مقام ترا دیده و نیّت ترا دانسته پس آنرا قبول
کرد و شیخ مفید طیب الله رمسه در کتاب اختصاص روایت کرده که کمیت داخل شد بر حضرت
امام محمد باقر علیه السلام و عرض کرد آیا اذن میدهید مرا که قصیدهٔ برای جناب شما بخوانم اذن
دادند پس قصیده خواند پس حضرت فرمود ای غلام از این خانه کیسه زری بیرون آر و بکمیت
ده غلام آنرا بیرون آورد و باو داد پس کمیت عرض کرد فدایت شوم اذن میدهید که قصیده
دیگر برای جناب تو بخوانم فرمود بخوان پس قصیده دیگر خواند پس فرمود ای غلام از این خانه
کیسه زری درآر و باو ده پس آنرا از آنجا درآورد و باو داد پس کمیت عرض کرد فدایت شوم

مرخصم میفرمایید که قصیده سیمی برای جنابت بخوانم فرمود باو بخوان پس آنرا برای جنابش خواند حضرت
فرمود الی غلام از این خانه بدره زری بیرون بیاور باو ده پس آنرا در آورد و باو داد پس کمیت
عرض کرد قسم بخدا که من شما را مدح نکردم برای مال دنیا که آنرا از شما بطلبم قصد نکردم بآن
کار مگر نیکی برسول خدا صلی الله علیه و آله را و آنچه واجب کرده خداوند عز و جل بر من از حقی که برای
شما ست پس حضرت در حق او دعا کردند و بغلام فرمود این مال را برگردان بجایش پس آنرا
بآن خانه برد و علم الهدی سید مرتضی رضی الله عنه در غرر و درر روایت کرده که دعبل بن
علی و ابراهیم بن العباس که با یکدیگر صدیق بودند خدمت حضرت امام رضا علیه السلام
رسیدند بعد از آنکه ولیعهد شد پس دعبل خواند   مدارس آیات خلت من تلاوة
و منزل وحی مقفر العرصات   و ابراهیم بن عباس خواند قصیده که اول آن بیت این است
ازالت عزاء القلب بعد التجلد   مصارع اولاد النبی محمد
صلی الله علیه و آله پس حضرت باین دو نفر بیست هزار درهم بخشید از آن دراهم که اسم مبارکش
بر آن ها بود و مامون آن را سکه زده بود دعبل نصف خود را آورد بقم پس اهل قم آنها را از او
خریدند هر درهمی به ده درهم پس حصه خود را فروخت بصد هزار درهم و اما ابراهیم آنها را نگاه
داشت تا مرد و در عیون روایت کرده که قدری از آن را بهدیه داد و کفن و تجهیزش از آنها بود
و اخبار در مقدار عطای آنحضرت بدعبل بعد از خواندن قصیده مدارس آیات مختلف است
و در بعضی از آنها مذکور است که بغیر دراهم انگشتر عقیقی و پیراهن خز سبزی باو بخشیدند و فرمودند
آنرا حفظ کن که من هزار شب هر شبی هزار رکعت نماز در آن کردم و هزار ختم قرآن در آن نمودم
و در بعضی از اخبار بدل پیراهن جبه دارد و قصه دارد با اهل قم در باب آن جبه که آخر هزار اشرفی
از او گرفتند و قدری از آن را باو دادند که از آن معجزه ظاهر شده و آخر در میان کفنش گذاشت

وبرای تنبیه مومنین انمیقدار از اخبار کافی است ونیز میگوئیم بذل اموال بطائفه روضه خوانان
از افضل اقسام انفاقاتی است که بجهة حضرت سید الشهدا علیه السلام ممدوح ومرغوب است
کردن آن وبرائی آن ثواب عظیم وعده فرموده شیخ طریحی رحمه الله در کتاب مجمع البحرین روایت
کرده که جناب موسی علیه السلام در مناجات خود عرض کرد خداوندا برای چه تفضیل دادی است
محمد صلی الله علیه وآله را بر سائر امتان پس خدای تعالی فرمود ایشان را تفضیل دادم بجهت ده خصلت
موسی علیه السلام عرض کرد آن ده خصلت کدام است که ایشان عمل میکنند تا آن را کنم بنی اسرائیل را
که بجای ارند آنها را پس خداوند تبارک وتعالی فرمود نماز وزکوة وروزه وحج وجهاد وجمعه وجماعت
وقرآن وعلم وعاشورا موسی علیه السلام عرض کرد ای پروردگار من عاشورا چیست فرمود گریه
کردن وتباکی نمودن بر سبط محمد صلی الله علیه وآله ومرثیه خوانی وعزاداری بر مصیبت فرزند مصطفی
صلی الله علیه وآله ای موسی هیچ بنده از بندگان من نیست دران زمان که بگرید یا تباکی کند
یا تعزیه داری نماید بر فرزند مصطفی صلی الله علیه وآله مگر آنکه بهشت برای او خواهد بود که در آن همیشه
باشد وما من عبد انفق فی محبة ابن بنت نبیه طعاما وغیر ذلک درهما
الا وبارکت له فی دار الدنیا الدرهم بسبعین درهما وکان معافی
فی الجنة وغفرت له ذنوبه وهیچ بنده نباشد که صرف کند در دوستی پسر دختر پیغمبر خود
بجهت طعام یا غیر آن یک درهمی مگر آنکه برکت دهم برای او در دار دنیا بهر درهمی هفتاد درهم وباشد عافیت
در بهشت خواهد بود وگناهانش را بیامرزم وچون بنا بر اختصار است در این شرط همین قدر اکتفا
نمودیم **فصل دوم** در بیان شرط دوم منبر روضه خوانان که صدق است وتوضیح ان تمام میشود در
ضمن چند مقام **اول** در ستایش صدق وبزرگی مرتبه آن **دوم** در مذمت دروغ گفتن وبدیهای
آن در دنیا وآخرت **سیم** در ذکر بزرگی معصیت دروغ گفتن وافترا بستن بر خداوند تبارک وتعالی

مدح صدق

و رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام چهارم در اشاره باقسام و وجوه و احکام
آن و تعمیم و بیان مراد از صدق و راست گوئی در این مقام **مقام اول** در مدح صدق بدانکه
صفت صدق و شیمهٔ راست گوئی از افضل کمالات انسانی است که تمام عقلای هر ملت متفق‌اند
بر حسن آن و زشتی ترک آن و حاجتی نیست بذکر فضائل و مدائح آن از کتاب و سنت لکن از ذکر
شمهٔ از آن چاره نیست چه علاوه بر تبرک و میمنت و نورانی شدن دلهای خراب بپرتو انوار آیات
شریفهٔ قرآن و کلمات بلیغهٔ آن بزرگواران در آن فوائد بسیار است که قلوب را مائل بحلیهٔ کسب
عروة الوثقای صدق و اعتصام بحبل متین راستگوئی خدای تعالی در مقام ستایش ذات مقدس
خود میفرماید و من اصدق من الله حدیثا کیست که از خدای تعالی راست گوتر باشد
بسخن گفتن و وعده دادن و در جای دیگر فرموده و من اصدق من الله قیلا و فرموده
در مقام ستایش گروه از بندگان خود الصابرین و الصادقین و القانتین و المنفقین
و المستغفرین بالاسحار و نیز فرموده هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم لهم
جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا رضی الله عنهم و رضوا عنه
ذلک الفوز العظیم این روزیست که سود دهد راست گویان را راستی ایشان که
ایشان راست بوستانها که میرود از زیر درختان آن جویها و حال آنکه جاویدانند در آن همیشه
خدای تعالی از ایشان خوشنود و ایشان از خدای عزوجل خوشنود این است فیروزی بزرگ و
فرموده کونوا مع الصادقین امر فرموده مؤمنین را که با راست گویان باشید و در سورهٔ احزاب
چند طائفه از بندگان خود را نام برده از مردان و زنان که از آنها است راست گویان از مردان
و زنان و در آخر فرموده اعد الله لهم مغفرة و اجرا عظیما خدای برای ایشان مهیا نموده
آمرزش از گناهان و مزد و جزای بزرگ را و نیز فرموده والذی جاء بالصدق و صدق به

اولئک هم المتقون لهم ما یشاؤن عند ربهم ذلک جزاء المحسنین لیکفر الله

عنهم اسوء الذی عملوا و یجزیهم اجرهم باحسن الذی کانوا یعملون

و از این قبیل آیات بسیار است شیخ کلینی قدس سره در کافی روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام

که فرمود هر کس که زبانش راست گو است عملش پاکیزه و مقبول است و نیز در آنجا مروی است

از آنجناب که بوده باشید دعوت کنندگان مردم بسوی خیر بغیر زبانهای خود تا که ببینند

سعی و کوشش در امر دین و راست گوئی و گذارده کردن امانتها را چه مردم هر گاه ببینند این

صفات را از شما راغب بخیر شوند و رو بسوی خدا آرند هر چند با ایشان امری و نهی نکنند و اگر نه ببینند

هر چه بگوئید نصیحت کنید فایده نمی بخشد و نیز از عمرو بن ابی المقدام روایت کرده که گفت

در اول بار که بخدمت حضرت باقر علیه السلام مشرف شدم بمن فرمود یاد گیر راست گفتن

را پیش از حدیث یعنی پیش از روایت کردن و جمع کردن و نقل کردن آن و نیز از ربیع بن

روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام با او فرمود ای ربیع بدرستیکه مرد راست

میگوید تا آنگاه که خداوند می نویسد او را صدیق یعنی در دیوان صدیقین درج میشود و نیز

کلینی و صدوق و برقی رحمهم الله باسانید متعدده روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله

علیه و آله فرمود وصیت میکنم ترا یا علی در جان خویشتن بچند خصلت خداوندا او را اعانت

کن اول راست گفتن بیرون نیاید از دهانت هرگز یک دروغ و نیز روایت کرده از

جناب صادق علیه السلام که فرمود خداوند نفرستاد هیچ پیغمبر را مگر با صدق یعنی

با داشتن صفت راستگوئی و ادای امانت به نیکوکار و بدکار و نیز از آنجناب روایت کرده

که فرمود مغرور نشوید بنماز ایشان و روزه ایشان زیرا که مرد بسیار شود که حریص شود بنماز و

روزه تا بحدیکه اگر آنرا ترک کند متوحش شود یعنی زیاد کردن نماز و گرفتن روزه علامات

خوبی آدمی نیست بجهة آنکه عادت کرده باشد ولکن آزمایش و امتحان کنید ایشان را به راست
گفتن در حدیث و پس دادن امانت و نیز از ابی کهمس روایت کرده که عرض کردم خدمت
حضرت ابی عبدالله یعنی حضرت صادق علیه السلام که عبدالله بن ابی یعفور بجناب شما سلام میرساند فرمود
بر تو و بر او باد سلام وقتیکه رفتی نزد عبدالله او را سلام برسان و بگو باو نظر کن بانچه که بسبب
آن رسید علی علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله یعنی صاحب مرتبت و مقام شد و نزد
آن حضرت بسبب آن خصلت پس آنرا محکم بگیر پس بدرستیکه علی علیه السلام جز این نیست
که رسید بآن رتبه و مقامی که رسید نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بسبب راست گفتن در سخن
و رد امانت و نیز از انجناب روایت کرده که فرمود نظر مکنید بطول رکوع و سجود مرد زیرا که آن
چیزی است که بآن عادت کرده اگر آنرا ترک کند از آن وحشت نماید ولکن نظر نمائید براستی
گفتارش و وا پس دادن امانتش و نیز از عبدالرحمن بن سیابه روایت کرده که حضرت صادق
علیه السلام باو فرمود آیا ترا وصیت نکنم گفت عرض کردم آری فدایت شوم فرمود بر تو باد براستی
گفتن در سخن و رسانیدن امانت بسوی صاحبش تا شریک شوی مردمان را در مالهای ایشان
چنین و جمع کرد میان انگشتان دست مبارک خود برای تصویر الفت و اتصال راوی گفت
پس حفظ کردم آن سفارش را از انجناب یعنی عمل کردم بآن پس زکوة دادم یعنی سیصد هزار درهم
بجهة عمل بآن مالم بآن اندازه رسید که زکوة آن اینمقدار شد و در امالی صدوق علیه الرحمه
و کتاب جعفریات مروی است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود نزدیک ترین شما نزد من
روز قیامت و آنکه واجب تر است شفاعتش بر من از شما راست گوترین شما است
در حدیث و نیز در دوم مروی است از آنحضرت که فرمود از مکارم اخلاق است راستگوئی
در حدیث و در کتاب اخلاق ابو القاسم کوفی مرویست که شخصی از رسول خدا صلی الله علیه و آله

پرسید که چه علامت شناخته میشود مومن فرمود بوقارش و نرمی و آرامیش و براست گوئیش
و در حدیث دیگر در امالی صدوق مروی است از حضرت صادق علیه السلام که فرمود محبوبترین
مردم نزد خداوند تبارک و تعالی بغایت راست گو است و سخنش نگاه دارنده نمازش که خدا
خداوند براو واجب نموده باپس دادن امانت و نیز در انجا و در کتاب اصول مروی است
از حضرت امیر المومنین علیه الصلوه والسلام که فرمود نظر نمائید بسوی بسیاری نماز ایشان و روزه
ایشان و بسیاری حج و نیکی ایشان و صدای آهسته ایشان در شب یعنی در وقت مناجات
ولکن نظر کنید بسوی راستی در سخن گفتن و پس دادن امانت و در تهذیب شیخ طوسی قدس سره
مروی است از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که فرمود پدرم میفرمود چهار چیز است در هر کس
که باشد ایمانش کامل است هر چند ما بین فرق تا قدمش گناه باشد از ایمانش چیزی نکاهد
راستی و ادای امانت و حیا و خلق نیکو و سبط شیخ طبرسی رحمهما الله در مشکوة الانوار روایت
کرده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود بدرستیکه از حقیقت ایمان است که برگزینید راست
گفتن را در جائیکه ضرر دارد بر دروغ گفتن در انجا که منفعت دارد و گفتارش تجاوز نکند از
کردارش یعنی آنچه را که میگوید بکند و نگوید آنچه را که نمیکند و ظاهر آن است که مراد از ضرر
از دست رفتن منفعت باشد نه خسارت و زیان در مال یا بدن یا ناموس و عرض خود
یا برادران ایمانی او که در انجا سخن گفتن توریه جایز بلکه در بعض اقسام آن واجب است و در
نهج البلاغه این مضمون را از آنحضرت چنین نقل کرده علامة الایمان ان تؤثر
الصدق حیث یضرک علی الکذب حیث ینفعک و نیز امیر المومنین علیه السلام
روایت کرده که فرموده راست گفتن هدایت میکند بسوی نیکوکاری و نیکوکاری دعوت میکند
بسوی بهشت و پیوسته یکی از شما راست میگوید تا آنکه باقی نمیماند در پیش جای سوزنی از دروغ

تا آنکه منسوب میشود در نزد خداوند تبارک و تعالی راست گو یعنی درج میشود در رشتهٔ صدیقین

و نیز از آنجناب روایت کرده که در ضمن خطبهٔ طولانی فرمود ای مردم آگاه باشید راست گوئید که خداوند

با راست گویان است و کناره کنید از دروغ گوئی که آن دور است از ایمان آگاه باشید که

راست گو در محل نجات و کرامت است و آگاه باشید که دروغ گو در کنارهٔ تباهی و هلاکت است

و نیز از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده که فرمود چهار چیز است که در هر که باشد

اسلامش کامل است و گناهانش پاک شده و ملاقات خواهد کرد خداوند تبارک و تعالی را در حالتیکه

از او خوشنود باشد وفا نیش با آنچه کرده و قرار داده بر خود برای مردم و راست گوئی بزبانش

با مردم و حیا و عفتش از هر زشتی در نزد خداوند و زشتی در نزد مردم و نیکوئی خلقتش با اهل خانه اش

و در مصباح الشریعه مذکور است که امیر المومنین علیه السلام فرمود راست گوئی شمشیر خداوند

عز و جل است در زمینش و آسمانش که بهر جائی فرود آید آن را دو نیمه کند و حضرت صادق علیه السلام

فرمود صدق نوری است درخشان در عالم خودش مانند خورشید که بآن روشن میشود هر چیزی

بمعنی حقیقت خودش بدون آنکه از آن چیزی کاهیده شود و دیلمی در ارشاد القلوب روایت کرده

که مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد یا رسول الله عمل اهل جنت چیست

یعنی عملیکه صاحبش را از اهل بهشت کند فرمود راست گفتن هرگاه بنده راست گو باشد

نیکوکار میشود و چون نیکوکار شد ایمان آورد یعنی ایمانش تمام و کامل شود و چون ایمان آورد

در بهشت داخل شود و از امیر المومنین علیه السلام مرویست که فرمود زینت سخن راست گوئی است

و قطب راوندی در لب اللباب روایت کرده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود قصد کنید و اختیار

نمائید راست گوئی را پس اگر گمان کردید که در او هلاکت است پس بدرستیکه در او است نجات و نیز

از امیر المومنین علیه السلام روایت کرده که فرمود مرا وصیت کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله

زمانیکه فاطمه علیها السلام را بمن تزویج نمود و فرمود بر تو باد براست گفتن زیرا که آن مبارک است و دروغ گوئی شوم است و نیز روایت کرده که آیه شریفه یا ایها الذین امنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجواکم صدقة در حق امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده و غیر از انجناب کسی بآن آیه عمل نکرد چون آیه نازل شد یک دینار داشت آنرا بده درهم فروخت و بده مسکین داد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله ده مسئله پرسید اول گفت یا رسول الله چگونه دعا کنم خدا را فرمود براستی و وفا دوم گفت چه مسئلت کنم از خداوند فرمود عافیت سیم گفت چکنم برائی نجات خود فرمود حلال بخور و راست بگو و در تفسیر شیخ ابو الفتوح مروی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود علیکم بالصدق فانه یهدی الی البر و البر یهدی الی الجنة بر شما باد که راست بگوئید که صدق راه نماید به نیکوئی کردن و نیکوکاری راه نماید به بهشت و در دعای شب جمعه و غیره رسیده اللهم ارزقنا صدق الحدیث واداء الامانة والمحافظة علی الصلوات

مقام دوم در مذمت دروغ گفتن و مفاسد آن در دنیا و آخرت خدای تعالی فرموده انما یفتری الکذب الذین لا یؤمنون جز این نیست که ایمان نیاورند کسی دروغ نه بندد و اگر نبود برائے وضوح قبح آن مگر همین آیه کریمه هر آئینه وافی بود برای مقصود و نیز فرموده ان الله لا یهدی من هو مسرف کذاب و نیز فرموده لعنة الله علی الکاذبین و بر این مضمون آیات بسیار است و در کافی مروی است از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود اول کسیکه تکذیب میکند دروغگو را خداوند عز و جل است پس از آن دو فرشته که با او هستند بعد از آن خودش که اشتباه ندارد و میداند دروغ گفته و نیز در انجا و در کتاب عقاب الاعمال مروی است از آن بزرگوار که فرمود خدای عز و جل برای بدیها قفلها قرار

در مذمت کذب

کرده و کلید آن قفلها را شراب قرار داده و دروغ بدتر است از شراب چه لاف گوید برای زیادتی بدی
و زشتی دروغ از شراب چندی گفته شده که بعضی از آنها از مطاوی اخبار ظاهر میشود اول آنکه
مفاسد دروغ بیشتر از مفاسد شراب است زیرا که بسیار شود که از یک دروغ خونها ریخته و
فروجی بیغما رفته و مالها برباد شده چنانچه در کتاب جعفریات وغیره مروی است از رسول خدا
صلی الله علیه وآله که فرمود خدا عزوجل زبان را عذاب میکند بعذابی که عذاب نکند بآن
چیزی دیگر از جوارح را پس زبان میگوید ای پروردگار من عذاب کردی مرا بعذابی که بآن عذاب
ننمودی چیزی دیگر از جوارح را پس با او میگویند کلمه از تو بیرون رفت که بمشرق و مغرب رسید
پس بآن خونهای حرام ریخته شد و بآن مالهای حرام گرفته شد و بآن فرجهای حرام مباح شد
پس بعزت خود قسم که هر آینه تورا عذابی کنم که عذاب نکنم بآن چیزی از جوارح ترا و در آیه شریفه ان
جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین اشاره است
باین مفسده چه حاصل ترجمه آنکه اگر فاسقی که از دروغ گفتن باک ندارد خبری برای شما آورد
آرام گیرید و تعجیل نکنید و از دروغ بودن و راست بودن آن خبر تفحص کنید که مبادا از نادانی کاری روی
جستجو نکردن از صدق و کذب آن خبر رنجی و گزندی بقومی رسانید آنگاه پشیمان شوید و مراد از آن
فاسق ولید بن عقبة بن ابی معیط است چنانچه ارباب سیر و تفسیر ذکر کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله او را
به بنی المصطلق فرستاده بعد از فتح مکه تا از ایشان صدقه بستاند میان او و ایشان در جاهلیت
عداوتی بود چون قوم او را دیدند باستقبال او بیرون آمدند برای تعظیم فرمان رسول
صلی الله علیه وآله گمان برد که ایشان او را میخواهند کشتن ترسید از ایشان و بنزدیک
رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد و گفت یا رسول الله بنی المصطلق مرتد شده اند و صدقه ندادند
و مرا میخواستند بکشند رسول صلی الله علیه وآله بخشم آمد و خواست تا بغزای ایشان رود

ایشان بیایند و گفتند یا رسول الله رسول تو بیامد با کراست او را استقبال کردیم چون ما را
بدید برگردید و بازپس آمد ندانیم سبب چه بود اکنون بیامدیم و گفتیم بیا و تا خلاف راستی بعرض
رسانند که از آن ترا خشمی پدید آید و صدقات معد است تا کسی آید و انزالیتا بد القصه تشخیص
دروغ ولید فاسق تباهی این قبیله بود که خداوند نخواسته است و این آیه را فرستاد و ولید از
امتحان اخبر دروغ او معلوم و خود رسوا شد دوم آنکه متعلق دروغ و تحمل آن بیاید
که حقوق ناس باشد و از آن دروغ آزار و اذیتی بجان یا بعرض یا بمال غیری برسد و در
شراب خوردن جز حق الله چیزی نباشد پس بعفو و غفران حضرت منان نزدیک
خواهد بود از دروغ گفتن که علاوه بر حق الله بسیار اوقات متعلق حقوق بسیاری است
سیم آنکه دروغ ضرر باصل ایمان دارد و اساسش را سست و بنایش را منهدم کند چنانچه
در کتاب کافی مرویست از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمود الکذب
خراب الایمان دروغ بغایت ویران کننده ایمان است و در محاسن برقی
مرویست از حضرت امام رضا علیه السلام که فرمود شخصی از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله پرسید که مومن بددل و ترسان میشود فرمود بلی عرض کرد بخیل میشود فرمود بلی
عرض کرد دروغ گو میشود فرمود نه و در اختصاص شیخ مفید قدس سره مرویست
که کسی عرض کرد خدمت حضرت صادق علیه السلام که مومن بخیل میشود فرمود
بلی عرض کرد جبان میشود فرمود بلی گفت دروغ گو میشود فرمود نه و نه ستمگار آنگاه
فرمود مومن آفریده میشود بر هر طبیعتی جز بر خیانت و دروغ گوئی و در کافی مرویست
از حضرت امیر المومنین علیه الصلوة والسلام که فرمود والله نخواهید چشید مزه و طعم ایمان را
تا آنگاه که ترک کنید دروغ را چه از روی جد باشد یا مزاح و خوش طبعی و گذاشت

که آنجناب فرمود دوری کنید از دروغ که دروغ دور است از ایمان و در دعوات قطب راوندی
علیه الرحمه و مجموعه شیخ ورّام رحمه الله مرویست که مروی از رسول خدا صلی الله علیه و آله
پرسید که مومن زنا میکند فرمود گاهی چنین میشود گفت مومن دزدی میکند فرمود گاهی
چنین میشود عرض کرد یا رسول الله مومن دروغ میگوید فرمود نه خدای عزوجل فرموده
انما یفتری الکذب الذین لا یومنون بتحقیق دروغ بهم بافند آنانکه ایمان
نیاورند و در تفسیر عیاشی مروی است که حضرت امام رضا علیه السلام مرد و دروغگوئی را
ذکر نمودند آنگاه این آیه شریفه را تلاوت نمودند و اما شراب پس چون اثرش در بدن
شراب خوار تا چهل روز باقی میماند همان نمازش را چهل روز از درجه قبول ساقط
نمودند چهارم آنکه دروغ سبب اختلال نظم معاش و فساد امور عامه خلائق حتی خود
شراب خوار است چه نوع انسان بیکدیگر مربوط و مخلوط و در مقامات شهادات
و رسالات و معاملات و وکالات و اقرار و امثال اینها بیکدیگر محتاج و چون دروغ گو
اعتماد نکنند در آنچه خبر دهد و کلامش را تصدیق ننمایند چه متعلق باشد بامور خود و یا بامور سائرین پس کارها معوق بماند و امور مختل و نظم معاش از هم گسسته شود و در کافی
مروی است از امیر المومنین علیه السلام که فرمود سزاوار است که مرد مسلم برادری نکند
با دروغ گو زیرا که او آنقدر دروغ میگوید تا اگر وقتی راست گوید تصدیقش نکنند و نیز در
دو موضع از کافی مرویست با اختلاف و تغییر جزئی که بود امیر المومنین علیه السلام که چون
بالای منبر میرفت میفرمود سزاوار است برای مسلمان که اجتناب کند از مصاحبت
سه کس و شمرد آنسه را که یکی از ایشان کذاب است و بعد از شرح حال هر یک میفرمود
و اما کذاب پس بدرستیکه گوارا نخواهد شد ترا زندگانی با او چه شان دروغ گوان است

که نقل میکنند گفته تو را برای مردم نقل میکنند گفته مردم را برای تو بدروغ و هرگاه باخبر ساند
نقل حادثه عجیبی را متصل کنند بان نقل حادثه عجیبه دیگر یا بدروغ و دروغ گو لیسباهست
براستی سخن گوید ولی تصدیق کرده نشود و نیز نشان دروغگو آنست که در هم می اندازد
مردم را بدشمنی پس از آن میرویاند کینها را در سینها بنقل دروغهائی دیگر پس پرهیز کنید
از عذاب خدای تعالی و فکر کنید برای خودتان بانیکه باور نکنید سخنان او را و عداوت
مورزید با یکدیگر بنقلهای دروغ او و مصاحبت نکنید با او و در نهی از مصاحبت کذاب
برادری با او اخبار عدیده وارد شده پنجم آنکه شرابخوار چون از کار خود پشیمان شود
و استغفار کند براستی آسوده گردد و از عقبات و عقوبات خوردن شراب برهد و اما دروغگو
پس از ندامت و طلب مغفرت باید از عهده تمام مفاسد که از دروغهای او پیدا شده
و خلائق بان مبتلا شده اند و ضرر بمال یا تن یا عرض ایشان رسیده برآید ششم آنکه شرابخوار
اگر توبه کند نزد حاکم شرع مطلع مثلاً چنانچه در فقه مذکور است توبه اش پذیرفته و
شهادتش مقبول خواهد بود و باقی الجمله اختلافی در خصوص یک مورد آن ولکن دروغگو
اگر توبه کند و شهادت دهد قبول آن محل اشکال است زیرا که عادت داشتن او بدروغ گفتن
نگذارد که حاکم شرع و غیر او وثوق و اطمینان بصدق توبه اش پیدا کنند چه احتمال قوی
میرود که بملاحظه عادت او که در این کلام هم دروغ گفته باشد پس شهادت او محل ریبه
و تهمت خواهد بود و شرح حکم در فقه مذکور است هفتم آنکه داعی و محرک بر گفتن دروغ غالباً
دنائت طبع و پستی فطرت و حرص است چنانچه در کتاب غایات جعفر بن احمد قمی علیه الرحمه
مروی است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود دروغگو در دلش از همه کس کمتر است و [illegible]
که امیر المؤمنین علیه السلام در وصایای خود بامام حسن علیه السلام فرمود والکذب ذل

و در کتاب اختصاص شیخ مفید نور الله مرقده مرویست از آنحضرت که فرمود هیچ دروغگوئی
دروغ نمیگوید مگر بجهة خواری و پستی نفسش و گاه شود بجهة حسد و عداوت باشد که او را
وادارد که دروغ بر وصفی ببیند و اما شراب خوار چنانچه نقل کنند غالبا دارای علو همت
و شیمه سخاوت است هرچند عطایش در غیر محل و بذلش در غیر موقع است در بیشتر اوقات
ولکن اصل خصلت اقتضائیه او که سخا و علو همت است محبوب و مرغوب و اشرف از
صفت قبیحه کذالت است که حرص و بخل و رذالت طبع و پستی فطرت است هشتم آنکه شرابخوار
غالبا در زمان هشیاریش خجل و شرمنده و از خلق حیا کند چه خود داناست به بزرگی جرمش
و نخواهد کسی بر آن واقف شود و این صفت حیا نیز پسندیده و ممدوح کافه عقلا است
بخلاف دروغگو که پرده حیا را دریده نه در نزد خود خجل و نه از خلق شرمی هرچه بخواهد بگوید
و هرچه با او بگویند باکی ندارد و این از صفات مذمومه است که هر عاقلی از آن متنفر و صاحبش
را از حریم انسانیت بیرون داند نهم آنکه آنچه از شرور و مفسده که از شراب خوار بظهور رسد
در حال بی شعوری و بی عقلی او ست بخلاف مفاسد و شروریکه از دروغگو پیدا شود که
در حال شعور و ادراک او ست و البته قبح آن بیشتر است و باین وجه اشاره نموده
مرحوم اخوند ملا محمد صالح در شرح کتاب کافی دهم آنکه عمده اسباب تمیز انسان بر حیوان
و شرافت او بر آن سخن گفتن و کلام است که با آن خبر میدهد هر یک دیگری را بانچه نمیداند و
و این نشود مگر آنکه صادق باشد و از واقع خبر دهد و هر کس دانا شود بانچه دیگری پیدا کند
پس اگر بنای دروغگوئی شد سبب تمیز و شرافت بالمره از میان برود بلکه صفت شیطانیت
پیدا کند و از اینجهة بدتر از شراب خواهد شد چه آن اگر عقل را زائل کند اما چند ساعتی بیش نباشد
پس از آن بجای خود برگردد و الله العالم برگشتیم برشته کلام سابق در جامع الاخبار مرویست

که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هرگاه دروغ گوید مومنی بدون عذر لعنت کنند
او را هفتاد هزار ملک و از قلبش بوی گندی بیرون آید و بالا رود تا برسد بعرش پس لعنت کنند
او را حمله عرش و می نویسد خدا وند برای او باین دروغ هفتاد زنا که آسان ترآن
این است که با مادر خود زنا کرده و نیز روایت کرده که جناب موسی علیه السلام عرض کرد
ای پروردگار من کدام یک از بندگانت بهتر است در عمل فرمود کسیکه زبانش دروغ نگوید
و فرجش زنا نکند و در کافی مرویست که امیر المومنین علیه السلام در ضمن یکی از خطبهای خود فرمود
هیچ بدی بدتر نیست از دروغ گوئی و در کتاب دعائم الاسلام وصیتی طولانی از حضرت
روایت کرده که در وقت وفات بفرزند خود امام حسن علیه السلام و سائر اولاد و شیعیان
کرد و از او نوشت و یکی از فقرات آن اینست ولا تخرجن من افواهکم کذبة
ما بقیتم بیرون نکنید یا بیرون نرود البته از دهان شما یک دروغ مادامیکه زنده باید و در
کتاب شهاب قاضی قضاعی مرویست از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود از اعظم گناهانست
زبان دروغگو و ابو القاسم کوفی در کتاب اخلاق روایت کرده که مردی خدمت پیغمبر صلی الله
علیه و آله عرض کرد یا رسول الله دلالت کن مرا بعملی که تقرب شوم بوسیله آن نزد خداوند
عز و جل فرمود دروغ مگو پس این سبب شد که همه معاصی را که خدای تعالی ترک کرد زیرا
اراده نمیکرد کردن معصیتی را از معاصی مگر اینکه می دید دروغی یا چیزی که بدروغ میکشانید
پس همه معاصی را از او دور کرد و نظیر آن خبری است که در کتاب فقه الرضا مرویست
که مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف شد و عرض کرد یا رسول الله
بیاموز مرا خصلتی واحدی که فراهم آرد برای من خیر دنیا و آخرت را فرمود دروغ مگو پس
آنمرد گفت بعضی حالات داشتم که مکروه بود نزد خداوند تبارک و تعالی یعنی مبتلا بودم

به پاره گناهان پس ترک کردم آنرا از ترس آنکه سائلی از من سوال کند که فلان کار را کردی
پس رسوا شوم و اگر دروغ بگویم در جواب پس مخالفت کرده باشم رسول خدا صلی الله علیه وآله
را در انچه مرا بآن وا داشت و نظیر سیم ان مروی است در کتاب لب لباب قطب راوندی
علیه الرحمه که مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه واله رسید و عرض کرد من نماز نمیکنم و زنا میکنم و
دروغ میگویم پس از کدام یک ازینها توبه کنم فرمود از دروغ پس آنرا قبول کرد و عهد کرد که دروغ
نگوید چون برگشت و قصد نمود زنا کند پس بخودش گفت اگر رسول خدا صلی الله علیه واله از من پرسید
بعد از ان عهدی که کردم اگر بگویم نه دروغ گفتم و اگر بگویم بلی مرا حد میزند انگاه خواست در نماز تساهل
کند پس بخود گفت اگر رسول خدا صلی الله علیه وآله از من بپرسد نماز کردی اگر بگویم کردم دروغ گفته‌ام
و اگر بگویم نه مرا عقوبت کند پس توبه کرد از هر سه اینها و نیز در اخلاق ابو القاسم مروی است که رسول خدا
صلی الله علیه وآله فرمود سه چیز است علامت منافق اگر خبر دهد دروغ گوید و اگر امانت باو بسپر
خیانت کند و اگر وعده دهد خلاف کند و در مصباح الشریعه مذکور است که حضرت صادق علیه السلام
فرمود علامت منافق قلت مبالات او ست بدروغ و خیانت انگاه شمردند جمله دیگر از
اوصاف رذیله او و از شیخ شهید اول رحمه الله در کتاب الدرة الباهره روایت کرده از حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام که فرمود تمام خبائث را در خانه گذاشتند و دروغ را کلید ان
قرار دادند و در تحف العقول مروی است که حضرت کاظم علیه السلام فرمود بهشام بن الحکم
ای هشام عاقل دروغ نمیگوید هرچند میل و خواهش او در ان باشد و در نهج البلاغه مروی است
که امیر المومنین علیه السلام در وصایای خود با امام حسن علیه السلام فرمود مرض دروغ زشت ترین
مرضها است و در لب لباب قطب مروی است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود دروغ
دور است از ایمان و نسبت رائی برای دروغگو یعنی در مقام مشورت نباید بست برای

او عمل کرد و نیز از آنجناب روایت کرده که فرمود دوری کنید از گفتن دروغ اگر گمان برید
در آن نجات را پس بدرستیکه تباهی شما در آن است و نیز فرمود زنهار از دروغ که آن
از فجور است و هر دو اینها در آتش دوزخ است و نیز فرمود بنده چون دروغ گوید ملک از او
دور شود بجهة بوی عفونتی که از او بیرون میاید و نیز فرمود مؤمن سرشته میشود بر صفات عدیده
یعنی از صفات قبیحه ولکن سرشته نمیشود بر دروغ گفتن و در ارشاد القلوب دیلمی مرویست
که مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد یا رسول الله عمل اهل دوزخ چیست
فرمود دروغ گفتن هرگاه بنده دروغ گفت فاجر میشود و چون فاجر شد کافر میشود و چون
کافر شد داخل میشود در دوزخ و در جعفریات و غیره مرویست از آنحضرت که فرمود برای شیطان
سرمه ایست و لعوقی یعنی انگشت پیچی و سعوطی یعنی آنچه در دماغ کنند که او را در این اعضا [illegible]
گویند پس سرمه اش خواب است و لعوقش دروغ گفتن و سعوطش کبر و نخوت است و در دعوات
راوندی و منتخب البصائر حسن بن سلیمان حلی مرویست از آنحضرت که فرمود در روایت حلی در آن
خطبه که هنگام بیرون رفتن بغزوه تبوک انشا فرمودند الا ان الربوا الکذب بزرگتر و قبیحتر
اقسام ربا که بزرگی معصیتش معلوم است دروغ گفتن است پس دروغ از اقسام ربا محسوب
و از سایر اقسامش خراب تر و مخل است که غرض آن باشد که زیادتی که از دروغ پیدا میشود
و نشر میکند بیش از زیادتی هر معامله ربائی است چه نهایت آنها ده و صد و ده چهار است بحسب
متعارف و از یک کلام دروغ شاید هزارها دروغ متولد شود و فساد تمام اینها بان کاذب
برسد بدون آنکه چیزی از کسی کم شود و در خصال صدوق علیه الرحمه مرویست که رسول خدا
صلوات الله و سلامه علیه و آله فرمود یا علی تو را نهی میکنم از سه خصلت بزرگ حسد و حرص و دروغ
و نیز از آنحضرت روایت کرده که فرمود چهار خصلت است در هر که باشد پس او منافق است

و اگر در او یکی از آنها باشد در او یک خصلت از نفاق است تا آنکه آنرا از خود دور کند کسیکه
چون نقل کند دروغ گوید و هرگاه وعده کند خلاف کند و اگر معاهده کند وفا نکند و چون با کسی
مخاصمه کند گناهکار شود و نیز از آنجناب روایت کرده که فرمود من ضامنم خانه در گوشه جنت و خانه
در وسط جنت و خانه در بالای جنت برای آنکه ترک کند مجادله را هرچند محق باشد و برای آنکه
ترک کند دروغ گفتن را هرچند بهزل و شوخی باشد و برای آنکه خلقش را نیکو کند و نیز از امیر المؤمنین
علیه السلام روایت کرده که فرمود عادت کردن بدروغ گفتن مورث فقر است و نیز از آنجناب
روایت کرده که فرمود دروغ گفتن خیانت است یعنی در امانت خدا که زبانست
و او را از این قسم تصرف در آن نهی فرموده و در کافی از حضرت صادق علیه السلام مرویست که حضرت
عیسی علیه السلام فرمود هر که دروغ بسیار میگوید بهاء و حسنش برطرف میشود و صدوق علیه الرحمه در امالی این
مضمون را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز روایت کرده و نیز در کافی مرویست از حضرت صادق علیه السلام
که فرمود از جمله آنچه مدد کرده خدای تعالی بآن مردم را که غالب شوند بر جماعت دروغگویان فراموشی است
و در آن اشاره است بآنچه مشهور است که دروغگو حافظه ندارد و از آنجهت کلمات متناقضه و سخنان مختلفه
از آنها بسیار صادر میشود و بهمان خود را رسوا و دروغگوئی خود را واضح کنند و نیز از آنجناب روایت کرده
که فرمود دروغگو هلاک میشود از روی بینه یعنی از روی علم و یقین که میداند چنان نیست که میگوید
و پیروانش هلاک میشوند از روی شبهات که در آن دروغگویان گمان نیک برند که آنچه گویند راست
است با آنکه مخالف است با محکمات کتاب و سنت و همه افراد کامله دروغگویان رؤسای ضلالت و پیشوایان
گمراهانند چنانچه شمه از کیفیت دروغ بافتن آنها و کیفیت مشتبه شدن آن دروغها بر پیروان ایشان
در کتاب سلیم بن قیس از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام مذکور است و نیز در آنجا روایت کرده از حضرت
علی بن الحسین علیهما السلام که بفرزندان خود میفرمود که بپرهیزید از دروغ در امر کوچک و بزرگ خواه بجد گوئید

خواه بهزل و خوش طبعی بدرستیکه کسیکه دروغ کوچک میگوید بر دروغ بزرگ جرئت هم میرساند
یا بر خداوند بزرگوار جرئت کرده که مخالفت او نموده است مگر نمیدانید که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله فرمود که پیوسته بنده راست میگوید تا خداوند او را صدیق می نویسد و بنده پیوسته دروغ میگوید
تا خداوند او را کذاب می نویسد و در امالی شیخ طوسی ره مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله
به ابوذر فرمود ای ابوذر کسیکه مالک شود و حفظ نماید آنچه میان دو ران اوست یعنی فرجش را
از حرام و آنچه میان دو لحیه او است یعنی زبانش را از لغو و باطل داخل بهشت شود ابوذر گفت گفتم
یا رسول الله آیا ما را مواخذه میکنند بآنچه گویا می شود بآن زبانهای ما حضرت فرمود ای ابوذر مگر مردم
را می اندازد بر رو در آتش جهنم چیزی بغیر از دروغ های زبانهای ایشان بدرستیکه تو پیوسته سالمی
از شر زبان مادامیکه ساکتی پس چون سخن گفتی یا ثواب می نویسند برای تو یا عقاب ای ابوذر
بدرستیکه شخصی در مجلسی تکلم می نماید بکلمه که اهل آن مجلس را بخنداند پس بسبب آن فرو میرود در طبقات
جهنم بقدر ما بین آسمان و زمین ای ابوذر وای بر آنکه سخن گوید و دروغ گوید برای آنکه جماعتی
را بخنداند وای بر او وای بر او وای بر او ای ابوذر هر که خاموش شد نجات یافت پس بر تو باد
براست گوئی و از دهان خود بیرون مکن هرگز دروغی را ابوذر گفت گفتم یا رسول الله چه چیز است
توبه کسیکه عمداً دروغ گوید فرمود استغفار نمودن و نماز پنجگانه لوث این گناه را میشوید و در مجموعه
شیخ ورام مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود دروغ دری است از درهای نفاق و در
خصال شیخ صدوق علیه الرحمه مرویست حدیثی طولانی از حضرت صادق علیه السلام که در آن
شرائع دین را نوشتند و در آنجا کبائر شمرده و بعد از ذکر استعمال تکبر و تجبر فرمود و دروغ و اسراف
و تبذیر و خیانت و نیز در امالی خود روایت کرده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود شایسته نیست دروغ
چه بجد باشد و چه بمزاح و نه آنکه یکی از شما ها کودکان خود را وعده دهد آنگاه وفا نکند برای آنها زیرا که

دروغ راه می نماید بسوی فجور و فجور راه می نماید بسوی آتش و پیوسته یکی از شما دروغ میگوید
تا گفته میشود باو که دروغ گفت و فاجر شد و پیوسته یکی از شما دروغ میگوید تا آنکه باقی نمی ماند
جای سوزنی در دل او از راستی و نامیده میشود در نزد خداوند از دروغ گویان و نیز در آنجا
روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود قبول کنید برای من شش چیز را که متقبل میشوم برای
شما بهشت را هرگاه سخن گوئید و نقلی کنید پس دروغ نگوئید و چون وعده دادید پس خلف نکنید
و چون بشما امانت سپرده خیانت نکنید و دیدگان خود را بپوشانید و فروج خود را حفظ کنید و
زبانها و دستهای خود را نگاهدارید و نیز در آنجا از آنحضرت روایت کرده که فرمود اعظم الخطایا
عند الله عز و جل لسان الکذاب عظیم ترین خطاکاران در نزد خداوند عز و جل زبان گوی
دروغگو است و در دعوات قطب راوندی علیه الرحمه مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند
که دیشب در خواب دیدم که دو نفر آمدند نزد من و مرا بردند بارض مقدسه و ذکر فرمودند جمله از عجائب
که در آنجا دیدند و از آنها این بود که دیدند مردی را که بر پشت خوابیده و دیگری بر سر او ایستاده
و در دستش مانند عصائی بود از آهن که سر آن کج باشد پس می آمد بر یکطرف روی و با آنچه در
دستش بود میزد از یکطرف دهانش تا قفایش و آنرا قطعه قطعه و پاره پاره میکرد و همچنین
بینیش تا قفایش و همچنین چشمش تا قفای آن آنگاه می آمد بطرف دیگر و میکرد با او آنچه بطرف
دیگر کرده بود و از این طرف فارغ نمیشد که طرف دیگر صحیح و بحال اول برمیگشت پس میکرد با او
آنچه در مرتبه اول کرده بود پس گفتم سبحان الله این چیست خبر طولانی است و در آخر آن ذکر شده که آن
دو نفر شرح نمودند برای آنحضرت آنچه را که آنحضرت دیده بودند در آن شب از عجائب و اشخاصیکه ایشانرا
عذاب میکردند تا آنکه عرض کردند اما آن مردیکه رسیدید نزد او که قطعه قطعه میکردند دهانش را تا قفایش
و بینیش را تا قفا و چشمش را تا قفایش آن مردیست که صبح از خانه اش بیرون می رود پس دروغی میگوید

که تا آفاق میرسد پس با او چنین کنند تا روز قیامت و در بعض کتب معتبره این خبر را چنین نقل کرده که آنحضرت
فرمود دیدم مردی را که نزد من آمد و گفت برخیز با او برخواستم پس دیدم دو مرد را یکی ایستاده و دیگری
نشسته و در دست ایستاده مانند عصای آهنی بود که از گوشهٔ دهان نشسته فرو میبرد تا میرسید
میان دو شانه او و انگاه آنرا بیرون میکشید و بطرف دیگر فرو میبرد پس چون بیرون می کشید طرف
دیگر برمیگشت بحالت اولیکه داشت پس بانکه مرا برخیزانید گفتم این چیست گفت این مرد دروغ
گو است که در قبر عذابش کنند تا روز قیامت و نیز از آنحضرت روایت کرده که فرمود آیا شما را خبر
دهم به بزرگترین معاصی کبیره شرک بخداوند است و عقوق والدین و قول زور یعنی دروغ و نیز
فرمود که بنده یک دروغ میگوید پس ملک از او دور میشود باندازه یک میل بجهة بوی گندی
که از دهانش بیرون آید و نیز فرمود چه قدر بزرگ است خیانت اینکه نقل کنی برای برادرت
حدیثی که او ترا تصدیق کند و تو در ان حدیث که نقل کردی دروغگو باشی و در کافی بسند صحیح
مرویست از حضرت صادق علیه السلام که فرمود چون از تلاوت این شریفه فمن فرض فیهن
الحج فلا رفث ولا فسوق ولا جدال که در ان نهی فرمود خداوند در ایام احرام حج
از رفث و فسوق و جدال که رفث جماع است و فسوق دروغ و بهمین مضمون را روایت کرده
از علی بن جعفر برادرش حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و شیخ صدوق قدس سره روایت کرده از
زید شحام که گفت پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام از معنی رفث و فسوق و جدال فرمود اما رفث
پس جماع است و اما فسوق پس آن دروغ است آیا نشنیدی قول خداوند عز و جل را
یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهالة
اشاره فرمود که خداوند ولید را فاسق نامید بجهة معصیت دروغیکه گفته بود و شیخ عیاشی نیز در تفسیر خود
خبر نقل کرده که مراد از فسوق در آیه شریفه دروغ است و در ارشاد شیخ مفید نور الله مرقده

مرویست که حضرت سید الشهدا علیه السلام در روز عاشورا در آنگاه که در میدان خطبه میخواندند فرمود والله قصد
نکردم گفتن دروغ را از آن زمان که دانستم خداوند عزوجل دروغگویان را بجهت دروغ گفتن مبغوض
دارد و در کافی مرویست از حضرت صادق علیه السلام که فرمود علامت کذاب یعنی آنکه دروغ بسیار
گوید آنست که خبر دهد ترا از خبر آسمان و زمین و مشرق و مغرب پس چون سوال کنی او را از مسئله
حلال خدا تعالی و حرامش نباشد نزد او چیزی بعضی از شارحین کتاب کافی فرموده مراد از این
کذاب اصحاب مکاشفه اند که دعوای علم غیب کنند و آنچه خواهند گویند در امر دین اقرار بجهل خود کنند و
بعضی حکایات نقل کرده از آنجمله شخصی پرسید از یکی از مدعیان مکاشفه اگر کسی در نماز شک کند
میان دو و سه حکم آن چیست گفت دل ما صاف است هرگز شک نمیکنیم و در عیون شیخ صدوق
طاب ثراه مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود در شب معراج زنی را دیدم که سرش مانند سر خوک
بود و بدنش مانند بدن دراز گوش و برای او هزار هزار رنگ از عذاب بود و زنان دیگر را که دیده بود
باشکال مختلفه و با انواع عذاب معذب بودند ذکر نمودند صدیقه طاهره علیها السلام از کردار و سیر
آنها پرسید فرمود اما آن زن که سرش مثل سر خوک و بدنش مثل بدن خر بود پس او نمام دروغگو بود
و در کتاب قطب راوندی مرویست از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود وصیت کرد مرا رسول خدا
صلی الله علیه و آله زمانیکه فاطمه علیها السلام را بمن تزویج کرد پس فرمود زنهار از دروغ گفتن
زیرا که آن روی را سیاه میکند و در علل الشرائع شیخ صدوق علیه الرحمه مرویست که حضرت
صادق علیه السلام فرمود بدرستیکه مرد هر آینه میگوید یک دروغی پس محروم میشود بسبب آن از نماز
شب پس چون محروم شد از کردن نماز شب محروم میشود از روزی و در عقاب الاعمال مرویست
از آنحضرت که فرمود سه نفرند که در روز قیامت ایشان را عذاب میکنند کسیکه بسازد صورت حیوانی
را عذاب کنند تا آنکه بدمد در او یعنی روحش دهد و نتواند در او دمیدن و کسیکه دروغ گوید در خواب خود

بانکه گوید چنین وچنان در خواب دیدم و حال آنکه ندیده عذابش کنند تا میان دو جو را گره زند و
نتواند میان آن دو را گره زدن وکسیکه گوش فرا دهد بجهة شنیدن سخنان قومیکه آنها او را ناخوش
دارند پس در گوش او سرب بریزند و در دعای شریف سحر ماه مبارک که ابو حمزه ثمالی روایت کرده
مذکور است او لعلک وجدتنی فی مقام الکاذبین فرفضتنی ای آقای من شاید
مرا جایگاه دروغگویان یافتی پس مرا ترک کردی و بخود مرا گذاشتی و در ماتم تقصیر باید نشست خروش و اوی
که ندانم مرا بکدام وادی هلاکت خواهد انداخت مراد از دروغگویان میشود هر زیاده دروغگوئی یا
کسیکه بان عادت کرده باشد یا مراد اینجا خصوص دروغگویان با خداوند عز و جل است که پیوسته در شب
و روز بزبان اقرار کنند که ایمان آوردیم و دروغگویند در ایاک نعبد بندگی و پرستش نکنیم
غیر حضرت مقدس ترا و دروغ گویند و در ایاک نستعین طلب و اعانت غیر از جناب
اقدس تو نکنیم و دروغ گویند و همچنین در سایر مقامات ایمان و مواضع اقرار و اعتراف بان و از
این باب است آنچه در کافی روایت کرده از ابی اسحق خراسانی که حضرت امیر المومنین علیه السلام
میفرمود ایاکم والکذب فان کل راج طالب وکل خائف هارب زنهار
از دروغ احتراز خود و دوری کنید بدرستیکه ظاهر میشود دروغ بانکه هر که امیدوار چیزیست در طلب
رسیدن و بدست آوردن آنست بکرداریکه او را بان رساند و هر که ترسان باشد از چیزی
گریزان باشد از آن افعال که او را بان کشاند پس شماها که دعوی کنید مقام خوف و رجا را
بانکه راغب و شائق و برسیدن بهشت امیدواریم چرا در توسل باسباب رسیدن بان مسامحه
دارید و از شدائد و اهوال برزخ و قیامت و انواع عذاب دوزخ ترسانیم چرا از او فرار
نمیکنید و بخداوند پناه نمیبرید و آنحضرت این معنی را در بعضی خطب که در نهج البلاغه موجود است شرح
فرموده باین کلمات یدعی بزعمه انه یرجوا الله کذب والعظیم ما باله

لا يتبين رجائه فی عمله وکل من رجا عرف رجائه فی عمله
الا رجاء الله فانه مدخول وکل خوف محقق الا خوف الله فانه معلول
یرجوا الله فی الکبیر ویرجوا العباد فی الصغیر یعطی العبد ما لا یعطی الرب فما بال الله
جل ثنائه یقصر به عما یصنع لعباده اتخاف ان تکون فی رجائك له کاذبا
او تکون لا تراه للرجاء موضعا وکذلك ان هو خاف عبدا من عبیده اعطاه
من خوفه ما لا یعطی ربه فجعل خوفه من العباد نقدا وخوفه من خالقه ضمارا
ووعدا آدعا دارد بگفته باطل خود که امیدوار است بخدا و مدروغ میگوید والله العظیم چه
شده است او را که امیدوار یش ظهور اثری ندارد در مقام عملش هر کسیکه امیدوار باشد
البته شناخته خواهد شد آن امیدواری در عملش مگر امیدی که بخداوند دارد و این از آنستکه آنچه
را رجا نام نهاده چیزیست معیوب که از او کار درست و صحیح نیاید یعنی بیراستی در معنی رجا نیست
تا نشانه آثار خاصه حقیقت رجا بتواند شد و هر خوف و بیمی که از هر چه و هر کس که دارد ثابت و محقق
است بجز خوف و بیم از خداوند و این از آنستکه آنچه را در این موقع خوف پندارد مانند شخص
رنجوری است که از او کار تندرست ساخته نشود و شاهد حقیقت آنکه رجاء او بخداوند در امر بزرگی
است یعنی در امریستکه انسانی بفوات آن نتواند رضا داد و حرمان از آن بر خود سهل و آسان
نتواند گرفت و رجاء او به بندگان در امر کوچک ناقابلی است که فوات آن هیچ و سهل است
با این حال مبذول دارد درباره مخلوق آنچه را که مبذول ندارد در حق خالق پروردگار چه شده است
خداوند را جل شانه که در حق او کاسته میشود از آنچه درباره بندگانش مرعی داشته می آید آیا بیم آن دارد
که در رجاء بخداوند امیدوار دروغگو باشی و یا آنکه او را شایسته و محل امیدواری ندانی و هم چنین است
حال هر کسیکه در مقام خوف هرگاه بنده از بندگان خدا را خائف باشد خواهد مرعی داشت در حق

این بنده از آثار خوف آنچه را که در حق پروردگار خود در مقام خوف از او مرعی ندارد پس در حقیقت خوف
خود را از بندگان نقد گرفته و خوف از خالق خود را نسیه و در کافی مروی است از رسول خدا صلی الله علیه و آله
که فرمود بدترین روایتها روایت دروغ است مولف گوید بجهت سهولت حفظ کردن و پیوسته در نظر
حاضر بودن مناسب دیدیم خلاصه مفاسد دروغ و خرابی دروغگو را که از آیات و اخبار گذشته مستفاد
میشود در رشته مختصر در آوریم [1] دروغ فسق است لا رفث و لا فسوق و دروغگو فاسق است ان جاءکم
فاسق بنبأ فتبینوا [2] دروغ قول زور و با بت پرست در یکجا ذکر شده و اجتنبوا الرجس من الاوثان
و اجتنبوا قول الزور [3] دروغگو ایمان ندارد انما یفتری الکذب الذین لا یؤمنون [4] دروغ را اثم نامیده مانند
خمر و قمار [5] دروغگو مبغوض خداوند است [6] روی دروغگو سیاه است [7] دروغ از شراب بدتر است
[8] دروغگو بوی دهانش متعفن و گندیده است [9] ملائکه از او دوری کنند باندازه یک میل [10] خدای تعالی
او را لعنت کند ان لعنة الله علیه ان کان من الکاذبین فنجعل لعنة الله علی
الکاذبین [11] بوی گند دهان دروغگو بعرش رسد [12] حمله عرش دروغگو را لعنت کنند [13] دروغ مخرب
ایمان است [14] دروغ مانع چشیدن طعم ایمان است [15] دروغگو تخم عداوت و کینه در سینهها بکارد
[16] دروغگو مروتش از همه خلق کمتر است [17] بجهت یک دروغ هفتاد هزار ملک دروغگو را لعن کنند [18] دروغ
علامت نفاق است [19] دروغ کلید خانه ایست که تمام خبائث در او است [20] دروغ فجور
و دروغگو فاجر است [21] دروغگو رایش در مقام مشورت پسندیده نیست [22] دروغ زشت ترین
مرضهای نفسانیه است [23] دروغ انگشت پیچ شیطان است [24] دروغ بدترین رباها است
[25] دروغ صورت فقر است [26] دروغ محسوب از خبائث است [27] دروغ فراموشی آورد [28] دروغ در بیست
از درهای نفاق [29] دروغگو مبتلا الی مخصوص در قبر معذب باشد [30] دروغ محروم کند دروغگو را از نماز
شب پس محروم شود از روزی [31] دروغ سبب خذلان الهی است [32] دروغ سبب گرفتن صورت

انسانیت از دروغگو دروغ[۳۳] بزرگترین خیانت است دروغ[۳۴] از کبایر است دروغ[۳۵]
از ایمان دور و مجانب او است دروغگو[۳۶] از بزرگترین گناهکاران است دروغ[۳۷] هلاک
کند صاحبش را دروغ[۳۸] حسن وطراوت و بها را از صاحبش ببرد دروغ[۳۹] گو قابل برادری کردن
کسی با او نیست واز برادری ومصاحبت با او نهی نموده‌اند[۴۰] خدای تعالی او را هدایت نکند و راه
حق را باو نشان ندهد ان الله لا یهدی من هو کاذب کفار **مقام سیم** در ذکر
بزرگی معصیت دروغ بستن بر خداوند و رسول خدا صلی الله علیه وآله و ائمه طاهرین علیهم السلام
خدای تعالی در مواضع عدیده بیان حال این جماعت را فرموده و ببعضی از آن تیمناً و
تبرکاً اشاره میشود در بقره فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا
من عند الله لیشتروا به ثمنا قلیلا فویل لهم مما کتبت ایدیهم وویل
لهم مما یکسبون و در آل عمران فمن افتری علی الله الکذب من بعد ذلک
فاولئک هم الظالمون و در انعام ومن اظلم ممن افتری علی الله کذبا او کذب
بآیاته انه لا یفلح الظالمون و در اعراف فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا
و در یونس فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا او کذب بآیاته انه لا یفلح المجرمون
ونیز فرموده وما ظن الذین یفترون علی الله الکذب یوم القیمة ونیز فرموده ان الذین
یفترون علی الله الکذب لا یفلحون متاع فی الدنیا ثم الینا مرجعهم ثم نذیقهم
العذاب الشدید بما کانوا یکفرون و در هود ومن اظلم ممن افتری علی الله کذبا
اولئک یعرضون علی ربهم ویقول الاشهاد هؤلاء الذین کذبوا علی ربهم الا لعنة الله
علی الظالمین و در نحل ان الذین یفترون علی الله الکذب لا یفلحون متاع قلیل
ولهم عذاب الیم و در کهف فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا و در طه ویلکم لا تفتروا

علی الله کذبا فیسحتکم بعذاب و قد خاب من افتری و در عنکبوت و من اظلم
ممن افتری علی الله کذبا او کذب بالحق لما جاءه الیس فی جهنم مثوی للکافرین
و در زمر فمن اظلم ممن کذب علی الله و کذب بالصدق اذ جاءه الیس فی جهنم مثوی
للکافرین و نیز فرموده و یوم القیمة تری الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة الیس
فی جهنم مثوی للمتکبرین و در صف و من اظلم ممن افتری علی الله الکذب
و هو یدعی الی الاسلام و همین پانزده آیه مبارکه قناعت شود برای اثبات بزرگی این
معصیت و زجر ولی باکان از ارتکاب آن و داخل نمودن خود را در زمره ظالمترین از بنی نوع
انسان و سیاه نمودن رخسار خویش در روی حساب و شریک شدن با متکبرین در مقام عقاب
شیخ کلینی نور الله مرقده در کافی و برقی علیه الرحمه در محاسن روایت نموده اند از حضرت صادق علیه السلام
که فرمود دروغ بستن بر خدا و بر پیغمبرش صلی الله علیه و آله از گناهان کبیره است و نیز ابن بابویه
از آنحضرت روایت کرده بسند دیگر با اضافه و دروغ بستن بر اوصیاء علیهم السلام و در تفسیر عیاشی
نیز بهمین قسم روایت کرده و نیز در کافی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که فرمود یا ابا النعمان
ای ابو النعمان دروغ مبند بر ما که مبادا بر طرف شود و گرفته شود از تو ملت اسلام یعنی این دروغ
صاحبش را از حریم اسلام بیرون برد و این خبر را شیخ مفید قدس سره در کتاب ارشاد با خبری اختلاف
روایت کرده و نیز در کافی مرویست که خدمت حضرت صادق علیه السلام ذکر شد که حائک یعنی جولاه
ملعون است یعنی این خبر در محضر انورش مذکور شد پس فرمود مراد از آن کسی است که می بافد بر خدا و رسولش
صلی الله علیه و آله و نیز در آنجا از آنجناب روایت کرده که بمردی از اهل شام فرمود ای برادر شامی بشنو
حدیث ما را و بر ما دروغ مبند زیرا که هر که بر ما دروغ بندد پس بتحقیق که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله
دروغ بسته و هر که بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله دروغ بندد پس بتحقیق بر خدای تعالی دروغ بسته و کسیکه

بر حق تعالی دروغ بندد خدای عز و جل او را عذاب خواهد کرد و شیخ صدوق قدس الله روحه در
در کتاب فقیه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در وصایای خود با امیر المؤمنین صلوات الله
علیه فرمود یا علی هر کس عمداً بر من دروغ بندد پس جایگاه نشستن خود را در آتش جهنم قرار دهد و
ابو علی طوسی طاب ثراه در امالی و غیر او روایت کرده اند از ابن ابی الدنیا از امیر المؤمنین علیه السلام
که گفت شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود هر کس عمداً بر من دروغ بندد تا آخر و عماد الدین
طبری آملی در کتاب بشارة المصطفی از آنحضرت روایت کرده که فرمود از من شنیده میشود هر آینه
پس هر کس از روی عمد بر من دروغ بندد پس جایگاه تا آخر آنچه گذشت و نیز در غوالی اللئالی
ابن ابی جمهور احسائی ره مرویست از آنحضرت که فرمود پرهیزید از روایت کردن مگر آنچه را که
علم دارید بآن و اینکه از من صادر شده که هر کس بر من دروغ بندد الخ و سلیم بن قیس هلالی از
اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام در کتاب خود روایت کرده از آنجناب که فرمود بتحقیق دروغ
بسته شد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در عهد آنحضرت تا آنکه برای خواندن خطبه برپا ایستاد و فرمود ای
مردم دروغ گویان بر من زیاد شدند پس هر که بر من دروغ ببندد الخ و اسانید این خبر شریف
در کتب احادیث خاصه و عامه بسیار است بلکه از اخبار متواتره شمرده اند و نیز در انجا
روایت کرده که چون عمرو بن العاص بعضی دروغها بر پیغمبر صلی الله علیه و آله بست و بر منبر انرا ذکر
نمود بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام رسید فرمود عجب از اراذل اهل شام که قول عمرو را قبول
میکنند و او را تصدیق میکنند و حال آنکه کار سخن گفتن و دروغ بستن و کمی در عیش بآنجا رسیده
که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ می بندد و هر که دروغ بندد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله خداوند
او را هفتاد نوبت لعنت میکند و شیخ شهید ثانی قدس سره در کتاب درایه خود بعد از اینکه خبر متواتر
را بیان کرده و بسیاری از اخبار را که در ان دعوی تواتر کرده اند رد کرده میفرماید بلی حدیث من

کذب علی متعمداً فلیتبوأ مقعده من النار ممکن است دعوی تواتر او را کردن
پس تحقیق که نقل کرده این خبر را از پیغمبر صلی الله علیه و آله از صحابه جماعت بسیاری گفته شده که راویان
آن خبر از صحابه چهل نفر بودند و گفته شده که شصت و دو صحابی بودند و پیوسته عدد راویان
این حدیث در زیادتی بود الخ و در کافی مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمود بدرستیکه
یک دروغ هر آئینه باطل میکند روزه را راوی میگفت گفتم و کدام از ما است که صادر نشود از او
یک دروغ فرمود مراد من نیست آنجا که تو خیال میکنی جز این نیست که آن یک دروغ بر
خدای تعالی و بر رسول صلی الله علیه و آله و بر ائمه علیهم السلام است و در تهذیب شیخ طوسی طاب ثراه
مرویست از ابی بصیر که گفت شنیدم که حضرت صادق علیه السلام میفرمود یک دروغ روزه دار را
میشکند و وضو را میشکند گفت عرض کردم [illegible] که همه با آن [illegible] پس حضرت همان کلام
سابق را باز فرمود و نیز در آنجا مرویست که راوی گفت پرسیدم از آنحضرت از حال مردی که در ماه رمضان
دروغ گفت فرمود افطار کرده و بر او واجب است قضای آن روز گفت گفتم پس دروغش
چه باشد فرمود دروغ بستن بر خداوند و بر رسولش و در خصال شیخ صدوق علیه الرحمه مرویست
از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود پنج چیز است که روزه روزه دار را میشکند خوردن و آشامیدن
و جماع و ارتماس در آب و دروغ بستن بر خداوند و بر رسولش و بر ائمه صلوات الله علیهم
و در نوادر احمد بن محمد بن عیسی مرویست از [illegible] که فرمود هر که دروغ بندد بر خداوند و
رسولش و او روزه دار باشد پس روزه و وضویش شکسته یا ناقص شده اگر دروغ گفتن از آن
باشد و بر این مضمون اخبار عدیده رسیده و در تفسیر عیاشی مرویست از حضرت صادق علیه السلام
که فرمود هر کس گمان کرده که خدای تعالی امر فرموده بسوء و فحشا پس تحقیق که دروغ بسته بر خدای تعالی
و وعید از کلمات چند فرموده هر که دروغ بندد بر خداوند تبارک و تعالی خدای او را داخل کند در آتش

و نیز در احتجاج روایت است که شخصی از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام پرسید از قول خداوند عز و جل و اذا
فعلوا فاحشة قالوا وجدنا علیها آباءنا والله امرنا بها قل ان الله لا یامر بالفحشاء اتقولون
علی الله ما لا تعلمون چون کنند کاری که بغایت زشت است گویند یافتیم بر آن خصلت پدران
خود را و خدای ما را بآن امر فرموده بگو ای پیغمبر که خدای امر نکند بخصلت بد آیا میگوئید بر خدای تعالی
چیزی را که نمیدانید پس حضرت فرمود بآن سائل آیا دیدی احدی را که گمان کند که خدای تعالی امر کرده ما را
بکردن زنا و خوردن شراب و چیزی از این محرمات پس گفتم نه فرمود چیست این فاحشه که دعوی میکنند که خدای تعالی
ما را امر نموده بکردن آن پس گفت گفتم خداوند داناتر است بآن و ولیش فرمود این سخن از پیشوایان
جور است که دعوی کردند که خدای تعالی امر کرده خلائق را که بایشان پیروی و اقتدا کنند پس
خداوند ما را خبر میدهد که ایشان بر خداوند دروغ بستند و این دروغ بستن را خداوند
فاحشه نامیده و شیخ کشی در کتاب رجال خود روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که
فرمود ما اهل بیتی هستیم راستگو و خالی نیستیم از دروغگوئی که بر ما دروغ می بندد و راستی
ما را بجهت سخنان دروغیکه بر ما بسته در نزد مردم بی اعتبار میکند آنگاه حضرت جماعتی از دروغگویان
در هر طبقه را شمردند پس فرمود خداوند لعنت کند ایشان را ما خالی نیستیم از کذابی که بر ما دروغ
می بندد و یا آنکه در رای عاجز و بی دست و پا است خداوند کفایت کند زحمت هر دروغ
گوی بر ما را و گرمی آهن را بایشان بچشاند و نیز روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام از پدران بزرگوار خویش
صلوات الله علیهم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر کس دروغ بندد بر ما اهلبیت خداوند او را
محشور کند در روز قیامت بحالت کوری و در زمره یهودان و اگر درک کند دجال را ایمان آورد
باو در قبر خود و شیخ صدوق ره در کمال الدین و علل الشرائع و طبرسی ره در احتجاج روایت کرده‌اند
از محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی که گفت من با جماعتی نزد ابی القاسم حسین بن روح قدس الله روحه

که نایب سوم حضرت حجة علیه السلام است بودیم که مردی برخواست و ازاو سوال کرد و جوابی
طولانی وادند محمد بن ابراهیم گفت فردای آن روز بازبرگشتم خدمت ابی القسم و با خودم میگفتم
ایا می بینی او را که آنچه دیروز بیان کرد از پیش خودش بود پس ابتدا رید بدون آنکه اظهار کنم فرمود
ای محمد بن ابراهیم لان اخرّ من السماء فتختطفنی الطیر او تهوی بی الریح فی مکان
سحیق احب الی ان اقول فی دین الله تعالی ذکره برایی و من عند نفسی
هرآینه اگر بیفتم از آسمان پس پرنده مرا برباید یا فرو دآرد مرا باد در جای دور محبوب تر است نزد من
از آنکه بگویم در دین خدای تعالی به رای خود و از جانب نفس خود بلکه آنچه گفتم از اصل بود و شنیده
شده بود از حجة صلوات الله وسلامه علیه و نیز در کتاب معانی الاخبار روایت کرده از حضرت امام موسی کاظم
علیه السلام که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله بپرهیزید از تکذیب نمودن خدای تعالی شما را کسی
عرض کرد چگونه است این یا رسول الله فرمود یکی از شما ها میگوید خداوند فرمود پس خداوند عزوجل
میفرماید دروغ گفتی من آنرا نگفتم و یکی از شما ها میگوید خداوند نفرمود پس خدای تعالی میفرماید دروغ
گفتی چنانکه آنرا گفتم و شیخ کشی ره در رجال خود روایت کرده از حضرت امام رضا علیه السلام که فرمود والله
هیچ کس نیست که دروغ بندد بر ما مگر آنکه بچشاند خداوند باو گرمی آهن را و در کافی مرویست که حضرت
صادق علیه السلام فرمود کسیکه بگوید خدای میداند چیزیرا که خداوند نمیداند یعنی کاری کرده مثلا و بخلاف
واقع آنرا نقل میکند و خداوند را گواه میگیرد که حضرت مقدسش میداند و حال آنکه چون بی اصل است
خدای نمیداند فرمود در اینحال عرش خداوند بلرزه می آید محض تعظیم جلال حق سبحانه و این مضمون را
بسند دیگر نیز نقل کرده و نیز در انجا از انجناب روایت کرده که چون بنده بگوید خداوند داناست و
حالانکه دروغ گفته خداوند عزوجل میفرماید آیا پیدا نکردی احدی را که برا و دروغ ببندی غیر از من
و این خبر را مرحوم سید نعمت الله جزایری در انوار چنین نقل نموده که خداوند بملائکه میفرماید ای ملائکه من نظر کنید بسوی

بنده من کجا خبر یافت عاجزتر از من که این دروغ خود را بر او حواله کند تا اینکه از احواله کرده بر علم
من پس من خواهم کرد با چنین و چنان از عذاب و خواری در کتب اصحاب دیده نشده ندانستم از کجا نقل کرده
مخفی نماند که فتوی دادن بغیر حق گاهی چنان باشد که از حکم خدای تعالی خبر دهد با اینکه آنرا حلال کرده
و این را حرام و آنرا واجب و این را مستحب و کذا پس علاوه بر آیات و اخبار سابقه که مآل حال این کاذب را در آنها
بیان فرموده مضامین دسته دیگر از آیات و اخبار که در آنها تهدید شده در فتوی دادن بغیر علم و بغیر حق
و وعده عذابهای گوناگون باینطائفه داده شامل این مفتی کاذب جانخواهد بود و آن آیات
و اخبار با آنچه گذشت منضم خواهد شد چون برای اهل بصیرت و انصاف آنچه نقل شد کافی است لهذا
از نقل این طائفه از آیات و اخبار که موجب تطویل رساله و ملالت ناظرین بود اعراض نموده بذکر
مطلبهای مهم و فوائد جدیده نافعه که بسط آن در جائی دیده نشده پرداخته و بالله التوفیق **مقام چهارم**
در اشاره اجمالیه باقسام دروغ و حکم آنها و در اینجا دو مطلب است **مطلب اول** در بیان اقسام آن
پوشیده نماند که دروغ بملاحظه آنکه بر او دروغ بندد و بملاحظه آنکه برای او دروغ گوید و بملاحظه مقدار
کمی و زیادی آن و بملاحظه قصدیکه در گفتن آن دارد و بملاحظه آثاریکه بر آن مترتب میشود از صلاح و فساد
و بملاحظه ظهور و خفای آن برای شنوندگان و بملاحظه عضویکه دروغ از صاحب آن صادر میشود و بتوسط
آن و بملاحظه معنی دروغ در لغت و عرف و مصطلح آن در شرع و غیر آن اقسام عدیده شود و بعضی اقسام
آن با بعضی دیگر جمع شود پس بجهة توضیح گوئیم **اول** دروغ گاهی بر خداوند عزوجل و بر خاتم النبیین
صلی الله علیه و آله و بر ائمه طاهرین صلوات الله علیهم است و گاهی بر غیر ایشان و گاهی ربطی بکسی ندارد
افترائی بر احدی بسته نمیشود بلکه مجرد گفتن خلاف واقعی است و جمله از بزرگان علماء صدیقه طاهره
علیها السلام را در حکم ملحق نموده بقسم اول و همچنین سائر انبیاء و اوصیاء علیهم السلام را خصوصا اگر دروغ در دین
باشد که برگشت دروغ بر نبی یا وصی در احکام الهیه بدروغ بر خداوند عزوجل است **دوم** دروغ بر

پیغمبر و امام صلوات الله علیهما آگاهی در امور دین است یعنی آن چیزهائیکه از شأن ایشان است که باید آنها را بیان
کنند از واجبات و مستحبات و مکروهات و آداب و حلال و حرام و آنچه متعلق است به ریاست و خلافت
ایشان از امور سیاست مثل عزل و نصب و گرفتن اموال و فرستادن عساکر و امثال اینها امثال این دو قسم
آنچه روضه خوانان میخوانند که از رفتن علی اکبر علیه السلام بمیدان و آمدن پهلوی حضرت مادرش لیلی فرمود برو پسر
و در خلوت دعا کن برای فرزندت که من از جدم شنیدم که پیغمبر بود دعای مادر در حق فرزند مستجاب
میشود تا آخر آن که تمام دروغ است و گاهی در امور دنیا در رسوم معاشرت ایشان است با خلائق که
در آنها با ایشان شریک باشند از خوردن و آشامیدن و خوابیدن و حرکت و سکون و امثال اینها مثال
آن دروغیکه اهل مجالس خوانند که جناب زینب سلام الله علیها در حالت احتضار حضرت آمد ببالین آنحضرت
و کلماتی بزبان عربی از زبان آن مخدره نقل کنند که در نزد ایشان برهان بر صحت آنخبر مجعول است یا
نقل کنند که رو بها بطرفه فقال لها اخیّة ارجعی الی الخیمة فقد کسرت قلبی
و زدت کربی الخ سیم آنکه دروغ بر پیغمبر و امام گاهی به نسبت کلامی است بایشان بانیکه چنین
فرمودند و حال آنکه نفرمودند مثل دو مثال گذشته و غیر آن که احصا ندارد و گاهی به نسبت فعلی است بایشان
که چنین کردند و حال آنکه نکردند مثل قول اهل مجالس که حضرت چند حمله کرد در روز عاشورا و در هر حمله ده هزار
نفر را کشت و گاهی به تقریر ایشان است بانیکه در محضر ایشان کسی کاری کرد و آنکس را از آن کار منع نفرمودند
با آنکه تقیه نبوده و در منع کردن ترس و بیمی از کسی نداشتند پس این کار جایز بلکه مرغوب و محبوب خواهد بود
چهارم دروغ گاهی از گوینده زیاد صادر میشود تا بحدیکه صاحبش را در متعارف دروغگو میگویند و
آن کسی است که دروغ گفتن را عادت کرده و طبعی و ملکه او شده و از او بسیار صادر میشود و در زبان
عربی او را کذاب میگویند که در اخبار مکرر ذکر شده و بعضی علما در ترجمه آن گفته نهایت دروغگو و لکن بنظر
حقیر ترجمه آن همان دروغگو است چه اگر کسی به دروغ گفتن عادت ندارد و لکن گاهی یک دفعه یا

دو دفعه دروغی گفت میگویند دروغ گفت ولکن آن شخص را دروغگو نمیگویند اگرچه بحسب لغت
صحیح است و می آید در خبر یکه دروغگوی مذموم آنستکه مطبوع شده بر دروغ یعنی بر آن سرشته
و بآن عادت کرده و بهتر آن است که مقابل این قسم کاذب نامیده شود و آن کسی است که بدروغ
عادت ندارد ولکن گاهی از او سر زند پنجم آنکه دروغ از دروغگو گاهی از روی جد و حقیقت و اظهار بیان
واقع صادر میشود مثل سایر مقاصد و مطالبیکه دارد و اظهار میکند لیکن ذهن گاه از بیته جهالت و اعتقاد خلاف
واقع خواهد انداخت و آنچه واقع نیست معتقد ایشان میکند و بر جهل ایشان می افزاید و گاهی از روی
مزاح و خوش طبعی است که جز خنداندن و شوخی نمودن مقصدی ندارد و واحدی از شنوندگان
اعتقاد خلاف واقعی نکند ششم آنکه از دروغ گاهی فساد بلکه مفاسد عظیمه ظاهر شود چنانچه در بعضی
از اخبار بان اشاره شده مثلا اگر کسی که ظاهرا باو وثوقی دارند خبر دهد که فلان که غائب و صاحب
اهل و عیال است مرده پس بجهت اعتقاد بر خبر او مالش تقسیم شود و زنش شوهر کند و از این دو کار
احصا نتوان کرد چه قدر فساد و خرابی پیدا شود و گاهی مفسده ندارد چه اعتقاد نمودن شنوندگان
خلاف واقع را که باعتقادش بواقع آن در بی فائده بودن یکسانست مثل آنکه فلان سلطان
یا فلان شهر یا عسکر کرده یا فلان شخص فلان مقدار است و حالانکه بقدر دو برابر او نیست ولکن در بودن
و نبودن هیچ کدام برای شنونده ثمر و فائده نیست و گاهی نتیجه دروغ نفع بلکه منافع بسیار باشد
مثل دروغیکه سبب نجات پیغمبری یا امامی یا مومنی از کشته شدن و غیر آن از آزار دادن گردد
یا بآن حفظ مال و عرض و ناموس محترمی شود یا برای اعداء دین در محاربه غلبه کنند و نظائر آن که
فساد دروغ در جنب مصالح و منافع مستهلک و نابود است هفتم آنکه دروغ گاهی ظاهر و
آشکار است و بر غالب شنوندگان راه شناختن دروغ بودن آن خبر مستور و مشتبه نیست
مثل غالب دروغهای متعارفه و این را کذب جلی گویند و گاهی خفی و مستور است که هر کس راه

بشناختن دروغ بودن آن ندارد واین را کذب خفی گویند مثل آنچه با پروردگار خود در غالب
اوقات عرض کنیم ومدح وثنا وتمجید وتقدیس کنیم ذات مقدسش را وحالات عجز وافتقار و
مسکنت وندامت وشرمندگی وبندگی واطاعت خود را عرضه داریم بلکه صفات جوارح خود را نشر
دهیم با خداوند جبار که دلم ترسان وهراسان ودر طپش واضطراب است وچشم گریان ویاد مرگ
حضرت ملک الموت واهوال وعقبات برزخ وقیامت خواب از من ربوده واین کلام را
در گلوی من گره نمود وامثال این از سخنان که ابدا اصلی ندارد ومعانی وحقایق آن در قلب گوینده
نیست وآنچه گوید همه بی اصل دروغ واین دروغ دروغ است برای خداوند تبارک
وتعالی ومتجاوز است از حد واحصا مثلا هر روز وهر شب در هر وقت نماز بایستی در محضر
جلالش با تمام عجز وانکسار بایستیم می ایستیم ومیگوئیم الله اکبر یعنی خداوند عز وجل بزرگتر است
از هر چیز یا از آنکه بوصف ونعت در آید ویا در وهم وخیال احدی بگنجد یا ادراک ذات مقدسش
بعقول وحواس بتوان کرد یا او را بچیزی قیاس توان نمود ولکن این معانی ابدا در قلب نیست
وبزرگی وعظمت حضرت حق تعالی شانه هرگز در دل جای نگرفته وآثار آن در جوارح واعضاء
ظاهر نشده چنانچه در بزرگ بودن وشمردن ودانستن بزرگی وعظمت بعضی از مخلوقین مانند
سلاطین وحکام در دل علائم وآثار آن در تمام اعضا ظاهر میشود ودر کتاب شریف مصباح الشریعه
است که حضرت صادق علیه السلام فرمود هر گاه تکبیر گفتی پس بایست خورد وحقیر بشماری در
جنب عظمت وکبریائی او هر چه در آسمان وزمین است پس بدرستیکه حق تعالی چون مطلع
شود بر دل بنده واو تکبیر بگوید ودر دلش عارضی است از حقیقت تکبیر یعنی چیز دیگر را پیش
از حق تعالی تعظیم وتوقیر می نماید حق تعالی فرماید ای دروغگو آیا مرا فریب میدهی قسم بعزت
جلالم که تو را محروم می نمایم از حلاوت ذکر خود ومحجوب میگردانم از نزدیکی وهمرازی با خود واز

تکبیر با این قلب غافل خراب گوئیم وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض عالم الغیب
والشهادة حنیفا مسلما وما انا من المشرکین روی دل خود را متوجه ساختم بان کسیکه بمحض
قدرت کامله بیافرید آسمانها و زمین را ان دانای نهانی و آشکارا در حالیکه از همه ادیان باطله و مذاهب
فاسده مائل و کنار ه کرده بتوحید و اسلام ملتزم و متمسک تا آخر دعا که حاصل ترجمه آن آنکه هر چه کنم و
بگویم و دارایم و برایم همه برای خداوند عز و جل است پس اگر در وقت گفتن این کلمات تمام روی دل را
بحق واند اشته و همه کارهای خود را باو وا نگذاشته بلکه بسته کار و بار و رهین متاع بازار و محو آرزوها
و غرق شهوات و وسوسها باشد در اول افتتاح نماز دروغ گفته و ازین رشته کلام حال سائر آیات
و اذکار و ادعیه که بانها باید در کار خود سخن میگوید و برای جناب مقدسش و رو دل میکند معلوم میشود خصوصا
آیه مبارکه الحمد لله رب العالمین و آیه شریفه ایاک نعبد و ایاک نستعین و شرح دادن
آن مناسب رساله نیست و در فصل اول نیز اشاره بآن شده و هر کس بعد از تامل در حال خود و مفاد
و معانی کلماتیکه میخواند میداند در شبانه روز تا چه اندازه دروغ میگوید در حال عبادت خود پس معلوم شد
که نتیجه بسیار از گفتن دروغ بسیار است که غیر از ذات مقدس حقتعالی کسی راه بمعرفت و فهمیدن
دروغ بودن آن ندارد و نیز معلوم شد از تمام کلمات گذشته که دروغ گاهی بر خداوند است و گاهی
برای خداوند است و گاهی بخداوند است و آن قسم دروغ است که خواهد آمد انشاء الله تعالی و
نیز از اقسام دروغ خفی است دروغهائیکه گفته میشود بکنایه و اشاره و تعریض که آنهم شائع و بازارش
رواج دارد ششم آنکه دروغ گاهی بمعنی لغوی است باینکه بگوید چیزیرا که اصلی و واقعی ندارد
و گاهی شرعی باینکه در مقام نقل اخبار تخطی کند از آن دستور العمل که یاد داده اند که هر گاه خواست خبری
نقل کند این قسم خبر را نقل کند و الا در نزد شارع مقدس دروغگو باشد هر چند خلاف واقع نیست
یا راهی برای شناختن صدق و کذب آن نباشد و این مطلب در مقام آینده توضیح خواهد شد انشاء الله تعالی

نهم آنکه دروغ بر خداوند و رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم بر سه وجه محقق میشود اول
بنحو متعارف مرسوم که خداوند چنین فرمود یا چنین کرد و پیغمبر یا امام چنین گفت یا کرد ولی اصل نباشد
دوم آنکه کاری خود دروغگو کرده یا نکرده و خلاف آنرا یعنی کرده را نکرده و نکرده را کرده نقل میکند
و برای اثبات صدق کلام گواه می آورد و میگوید خداوند یا پیغمبر یا امام میداند یا شاهد است که من
کردم ان کار را یا نکردم و حال آنکه دروغ گفته و گذشت در خبر کافی که خداوند تعالی میفرماید آیا پیدا
نکردی احدی را که براو دروغ به بندی غیر از من و فرمود عرش بلرزه می آید و بروایتی خدا میفرماید
بملائکه که نظر کنید بسوی بنده من که احدی را نیافت عاجزتر از من که این دروغ خود را احاله کند
باو تا آنکه حواله نمود انرا بر علم من سیم آنکه دروغی گوید و برای اثبات و تحقق ان قسم میخورد بخداوند
تبارک و تعالی و صفات و اسماء شریفه و ذات مقدسش یا به رسول خدا صلوات الله علیه و آله یا یکی از امامان
صلوات الله علیهم و این دروغ را دروغ بخدا گویند و این قسم را یمین غموس گویند که صاحبش را
در معصیت و در آتش دوزخ فرو می برد و یمین کاذبه و یمین حالقه دین نیز گویند یعنی دین صاحبش را
میبرد مانند تیغ دلاک که موی سر را میبرد دهم آنکه دروغ گاهی بزبان است و این قسم شایع
متعارف و مصداق حقیقی ان است و گاهی بدست محقق میشود باینکه بنویسد از همه اقسام گذشته
آنچه را که اصلی ندارد و این هم در شیوع و تعارف مثل اول است بلکه آثار و ضررهای آن از زبان
بیشتر چه آنچه بزبان یافتند و از خاطرها محو شود ولکن آنچه نویسد باقی و مستمر قرنها بگذرد و ان چه پیشینه
گفته و دیده و شنیده شود و گاهی بسر دروغ گوید مثل آنکه کسی از او بپرسد که پیغمبر یا امام صلوات الله
علیهما یا فلان چنین فرمود یا کرد پس بسر اشاره کند در اینمقام آری و باید بگوید نه یا بسر اشاره ببالا کند
یعنی نه در آنجا که باید بگوید آری و همین قسم بچشم و ابرو توان دروغ گفتن بلکه بسیار گفته میشود و گاه
بگوشش دروغ گوید چنانچه مسموع شده از بعضی از مدعیان مقامات عالیه که گاهی در نزد مریدان

یا آنکه قصد صید کردن ایشان را دارد گوش بدیوار فرادارند چون گوش کنندگان ساکت و آرام
شود و با آنجماعت بزبان حال گوش خود خبر دهد که کسی ملکی یا جنی با من سخن میگوید و اسراری می آموزد
وگاهی بدهان میشود چنانچه اگر از کسی پرسند که امروز اول ماه رمضان است یا آخر شعبان یا روز فطر است
یا آخر ماه رمضان و بداند در اول که اول است و در آخر که آخر است پس سائل را جواب بخوردن
چیزی و یا بسمالت خوردن خبر دروغ دهد که آخر شعبان است و نیست و روز فطر است و نیست و
بهمین قسم در شرح فرض میتوان کرد اگر پرسنده زوجه یا مملوکه اش باشد و گاهی بسکوت و تقریر شود
مثل آنکه سائلی از شخصی خواهش کند که من در پیش روی تو وضو بگیرم یا تیمم بکنم اگر چنانچه دیدی شرعی نیست
مرا منع کن پس چون وضوی باطل بگیرد و مثل آنکه بعوض مسح پا را بشوید یا دست را منکوسا بشوید یا بعمل
وضو را منکوس بگیرد و هم چنین در تیمم پس آن شخص ساکت شود و چیزی نگوید و باین سکوت او را القا نماید
که وضو یا تیمم شرعی همین است که بجا آوردی و حال آنکه نیست و در عادیات مثل آنکه جاهلی بر دانائی
گوید من سورهٔ حمد مثلا را تو بخوانم هر جا که درست نیست مرا آگاه کن و تعلیم نما پس بخواند و نیکو صحیح یا بتغییر
ارکان درست نباشد و آن شخص ساکت باشد و بسکوت خود خبر دهد که صحیح است و حال آنکه نیست
یازدهم آنکه دروغ را گاهی برای شنونده عاقل گوید و گاه شود که شنونده طفل یا دیوانه باشد
که راست را از دروغ تمیز ندهد و گاه شود که اصلا مخاطبی ندارد چنانچه مسموع شده که بعضی از
روضه خوانان در زمان تحصیل علم روضه خوانی در غیر اوقات نماز بمسجدی رفته و در مسجد را از داخل
بسته بالای منبر رود و چشم بر هم گذارد و مسجد را پر از مرد و زن فرض نماید و مشغول شود بخواندن بهمان رسم
معمول در مجالس حتی در امر گریستن و بر سر زدن و امثال آن و دعا کردن حتی برای خدام پس آنچه
گوید شنونده ندارد و حکم آن بیاید انشاء الله و بسا شود که مخاطب دروغگو اموات باشند و برای مردگان
دروغ گوید چنانچه از بدعتهای جدیده قبیحه شایع شده که زائرین حرم منور حضرت سید الشهداء علیه السلام

بلکه از دو نیز بعد از خواندن زیارت وارث که از زیارات ماثوره معتبره است تقلید للعوام کالانعام این چند جمله سلام بر آن مے افزایند السلام علی ابیضکم و علی اسودکم و علی من کان فی الحائر معکم و علی من لم یکن فی الحائر معکم خصوصا سیدی و مولای ابا الفضل العباس بن امیر المومنین و قاسم بن الحسن و مسلم بن عقیل و هانی بن عروة و حبیب بن مظاهر و الحر الشهید الریاحی و السلام علیکم یا سادتی و موالی جمیعا و رحمة الله و برکاته و این کلمات که متضمن چند دروغ واضح و سقم لائح است علاوه بر بدعت و جسارت افزودن بر فرموده امام علیه السلام چنان شائع و متعارف شده که البته چند هزار مرتبه در شب و روز در حضور مرقد منور ابی عبد الله الحسین علیه السلام و محضر ملائکه مقربین و مطاف انبیاء و مرسلین علیهم السلام با آواز بلند خوانده میشود و احدی بر ایشان ایراد نمیکند و از گفتن این دروغ و ارتکاب این معصیت نهی نماید و کم از کم این کلمات در مجموعهائیکه در زیارت و ادعیه احمقان از عوام جمع میکنند و گاهی اسمی برای آن میگذارند جمع شده و بچاپ رسیده و منتشر شده از مجموعه این احمق بمجموعه آن احمق نقل گردیده و کار بجای رسیده که بعضی از طلبه شنیده شد و بعضی از طلبه دیدیم آن دروغهای قبیحه را برای شهدا میخواندند و حتی پرسش کردم گفت ... گفتم از اهل علم قبیح نیست چنین اکاذیب و چنین بحضرت گفت مگر دروغ است تعجب کردم و گفت در کجا دیدم گفتم در کدام کتاب گفت مفتاح الجنان ساکت شدم چه کسیکه در این اطلاعی کارش باینجا رسد که جمع کرده بعضی عوام را کتاب شمرده و مستند قرار دهد قابل سخن گفتن نیست و بالجمله با آن دور از رحمت ایزدی مبدع احمق که این کلمات را جعل کرده و این صفت سفیهانه

[illegible]

قرارداده و در تبه خواندن و نوشتن آن با همه شهر یکیست باید گفت اولاً شیخ مفید قدس سره در
کتاب ارشاد فرموده چون پسر سعد حرکت کرد قومی از بنی اسد که در غاضریه منزل داشتند بیرون
آمدند نزد حسین علیه السلام و اصحابش پس بر ایشان نماز کردند و دفن کردند امام حسین
علیه السلام را در مکانیکه الآن قبر او است و دفن کردند پسرش علی بن الحسین الاصغر را در نزد پائین
آنحضرت و گودالی کندند برای شهداء از اهل بیتش و اصحابش که در کنارش افتاده بودند
از طرف پاهای امام حسین علیه السلام و همه را جمع کردند و همه را باهم دفن کردند بعد از آن
دفن حضرت عباس را ذکر فرموده و بعد از چند ورق باز این مطلب را شرح داده و در آخر کلام
فرموده فاما اصحاب الحسین علیه السلام رحمة الله علیهم الذین قتلوا
معه فانهم دفنوا حوله ولسنا نحصل لهم اجداثا علی التحقیق الا انا
لا نشک ان الحائر محیط بهم رضی الله عنهم اما اصحاب حسین علیه السلام
که با آنجناب کشته شدند پس ایشان را دفن نمودند در کنار آنحضرت و ما برای ایشان بتحقیق
قبوری نتوانیم تحصیل نمود یعنی نمیدانیم هر کدام در کدام موضع دفن شده جز آنکه شک نداریم
که حائر محیط است با ایشان و همه داخل حائرند و این کلام را علما بنحو قبول نقل فرموده و آن
مطابق زیارات مأثوره ظاهر و هویدا است و جز حضرت ابی الفضل همگی در زیر پاهای مبارک
بعد از شهداء از اهل بیت دفن شدند و اما حر تاکنون چیزی غیر از سیره مستمره شیعه بدست نیامد که در آنجا
باشد که حال زیارتش کنند بلکه از کتب مقاتل و اخبار زیارت ظاهر میشود که با سایر اصحاب است
بل شیخ شهید اول طاب ثراه در کتاب دروس میفرماید بعد از ذکر فضائل زیارت حضرت ابی عبدالله
علیه السلام و هر گاه زیارت کرد آنجناب را پس زیارت کند فرزندش علی بن الحسین علیه السلام
را و هر آینه زیارت کند شهداء را و برادرش عباس را و حر بن یزید را الخ و این صریح است

که در ان عصر قبر او در انجا معروف بود و نزد آن مرحوم جمعی بودند برای اعانت ما را چنین قدر کافی است
واما سائر انچه گویند در سنگ بیرون بردن حرّ از میان شهدا و دفن کردن او در این موضع پس
داخل در مجعولات و بافتهای دروغگویان است ثانیا قاسم بن الحسن علیه السلام را آن
ظلم و ستم که در زندگی کردند بس نبود که حال او را از جوار عم اکرم و سائر اعمام و عموزادگان و
برادران بیرون بردی ای احمق کذاب حال که این ظلم را با آن شهید مظلوم کردی پس محل
دفنش را معلوم کن که در انجا زیارتش کنند مثل بسیاری از مکانها که نسبت دهند به بزرگان
واصلا اصلی ندارد و کسی ذکر نکرده و سندی دیده نشده مثل خانه منسوبه بحضرت امیر المؤمنین
علیه السلام وقبور بسیاری که پاره بی ماخذ و پاره معلوم است دروغ بودنش مثل قبر مقداد
در شهروان که ظاهرا از بعضی مشایخ اعراب باشد و بعضی حمقا نسبت دهند به مقداد بن
اسود کندی از صحابه کبار رسول خدا صلی الله علیه و آله و حال آنکه مقداد در جرف که یک فرسخی
مدینه است فوت شد و از انجا او را حمل کردند و در بقیع دفنش کردند و قبر مختار که شیخ جلیل
ابن نما تصریح فرموده در کتاب شرح الثار در شرح حال مختار و ان قبته لکل من خرج
من باب مسلم بن عقیل کالنجم اللامع قبر مختار برای هر کس که از مسجد کوفه از در
مسلم بیرون رود مانند ستاره درخشان پیدا است و معلوم میشود و در ان زمان قبر مختار ظاهر
از صحن مسلم هم دور بود حال در داخل مسجد جائی را معین کردند و مختار را در او دفن کردند
و تصدیق آن را از علما نقل نمودند تمام دروغ مجعول مطلبی گویا قریب چهار صد تومان بود
بعضی خوانین قاجاریه از طهران نزد مرحوم خلد آشیان فقیه عصره و علامه دهره شیخ عبد الحسین
طهرانی طاب ثراه فرستاد و بجهة ساختن قبر مختار نوشتند قبر معلوم نیست مصرف دیگر شود در جواب
اصرار بلیغ کرد که باید در همین محل صرف شود و شیخ مرحوم در مقام تفحص برآمد جمعی هم در خدمت

ایشان بوده غیر از این عبارت این ناچیزی بدست نیامد اعراض فرمودند بعضی دیگر گرفتند و کردند
آنچه کردند بهر حال این کذب بی شرم کاش جائی را معین میکرد که اگر از او بپرسند که قبر المظلوم کجا است
نشان دهد سبحان الله حضرت بدست مبارک جسد پاره پاره قاسم را ببغل بسوی خیمه آورده در پهلوی
جسد علی اکبر گذارد و با باقی شهدای اهلبیت و شیخ مفید نور الله مرقده در ارشاد میفرماید بعد از ذکر
اسامی شهدای اهلبیت وهم کلهم مدفونون مما یلی رجلی الحسین علیه السلام فی
مشهده حفر لهم حفیرة والقوا فیها جمیعا و سوی علیهم التراب الا العباس
بن علی علیهما السلام و این بی انصاف آن جسد شریف را برداشته نمیدانم بکجا برده برای
چه برده المظلوم با او چه کرده بود که با او چنین کرده و احمق تر از او آنانکه میخوانند و ابدا ملتفت نیستند
و علاوه بر آنکه در آن محضر انور با آواز بلند چنین دروغ مستهجن گویند غالبا معتقدند که این کلمات
از اجزای زیارت است و این خود بدعتی است در دین و خیانتی است در شریعت حضرت
خاتم النبیین صلی الله علیه و آله بزرگ و کوچک بودن عمل یا آنچه را اعتقاد کرده که از دلیست البته
سبب دخول اول در بدعت و خروج دوم از آن نیست و بحال خود گذاشتن عوام در امثال
این امور رخنه و بدعتهای محقره مثل غسل اویس قرنی و آش ابو درداء تابع و مخلص حقیقی معویه و
روزه صمت که در روز سخن نگویند و غیر آن که احدی در مقام نهی بر نیامده سبب تجری عوام شده
که هر ماه و سال دسته دسته از دین خدای بیرون میروند و ثانیا مسلم بن عقیل جلیل القدر
عظیم الشان از شهدای اهلبیت علیهم السلام است اما داخل در این سلسله نیست و لهذا در زیارت
ناحیه مقدسه که برای شهدا رسیده و نامهای ایشان مذکور است و همچنین در زیارت اول رجب
که اسامی ایشان را ذکر فرمودند از جناب مسلم اسمی نبردند با آنکه دو پسر او را اسم بردند و ثالثا
حال هانی تا کنون درست مکشوف نشده و نزد علما هنوز بحد وثاقت نرسیده و سید اجل بحر العلوم علیه الرحمه

در رجال خود زحمتها کشیده تا مدحی برای او پیدا کرده اما نه بانجا که در قطار شهدای کربلا درآید و عجب از این کذاب وضاع که هانی را ذکر کرده و قیس بن مسهر صیداوی رسول حضرت بسوی اهل کوفه با آن قوت ایمان و عبدالله بن یقطر رضیع و رسول دیگر آنحضرت را با آن علو مقام و شهادت و ابو رزین سلیمان غلام آزاد کرده و رسول آنجناب بسوی اهل بصره و شهادت او بدست همان خبیث غدار ابن زیاد احدی را ذکر نکرده با آنکه بمراتب عدیده از هانی مقدم و ذکر ایشان اولی و اهم بود و بجهة این چند کلمه از وضع رساله بیرون رفتیم ولکن فقره معهوده عقده بود در دل و هست و خواهد بود بجهة وضع ظاهر و سیر عوام و عدم اعتنای آقایان عظام محض اظهار تاسف باخوان مؤمنین عرض شد و از آنچه گذشت معلوم شد که دروغ گاهی در کلام متعارف است بنحو مرسوم در صحبت گفتن یا در نوشتن و گاهی در شعر است بهمه اقسام آن و در کلمات منثوره که قریب و شبیه است بنظم از جهاتی مثل مقامات حریری و غیر آن و امثال آن و در حکم این دو قسم فی الجمله فرقی دارند که خواهد آمد انشاء الله **مطلب دوم** در اشاره اجمالیه باحکام اقسام مذکوره اما در **تقسیم اول** پس مخفی نماند که کذب بر خداوند و رسول و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم از معاصی کبیره و گناهان عظیمه است در نزد تمام مسلمین و شمرده میشود از ضروریات دین بلکه ابن حجر در کتاب زواجر نقل کرده از جماعتی که آن موجب کفر است و اما دروغ بر غیر ایشان و دروغیکه ربطی بکسی ندارد پس شبهه نیست در بودن آن از معاصی بلکه بعضی علما آنرا نیز از ضروریات شمرده و مفاد جمله از اخبار گذشته و صریح جماعتی از فقهاء عظام بودن آنست نیز از کبائر و خلافی از احدی نقل نشده و معارضی برای آن از اخبار ذکر نکرده اند مگر در بعضی صور که خواهد آمد انشاء الله پس اقوی شمردن تمام اقسام آن است از کبائر و اما در **تقسیم دوم** پس دروغ بر خداوند و خلفایش صلوات الله علیهم در امور دین و آنچه از شان ایشان است بیان کردن آن پس حرمت و کبیره بودن آن واضح و قد مستیقن است از آیات و اخبار گذشته و هم چنین در امور دنیا بنابر اصح و اقوی چنانچه ظاهر آیات

واخبار گذشته است دو وجهی برای مقید نمودن آنها بامور دینی معلوم نشده جز توهم بعیدی که مقام
ذکر آن نیست و علامه حلی قدس سره در کتاب منتهی و تحریر تصریح فرموده و جماعتی نیز از متاخرین مثل
صاحب مستند و شیخ فقیه در جواهر و نجاة العباد و والد علامه قدس سره در شرح ارشاد بلکه ان را نسبت
بجماعتی داده و خلافی از طبقات سابقه نقل نشده و مقتضای احتیاط و احترام ایشان نیز تعمیم است
در حکم والله العالم و اما در تقسیم سیم پس ظاهر بلکه مقطوع بنودن فرق است میان اقسام سه گانه در حکم
بحرمت و فساد روزه زیرا که نقل و حکایت قول بافترا بر ایشان که بنحو شرعی ثابت شد حجیت
و مشروعیت بان عمل کرد و آن است که گویند در مقابل کتاب خداوند پس هم چنین اگر دروغ
و بی اصل شد در هر یک ازان اقسام صادق است که بر ایشان دروغ بافته پس حکم دروغ
بر ایشان دران جاری و نافذ خواهد بود و جماعتی از علما نیز تصریح فرموده‌اند و جای شبهه نیست
و اما در تقسیم چهارم پس حکم قسم اول آن که دروغ از وی در هنگامی صادر شود که بآن عادت کرده
بر او سرشته شده باشد واضح و قدر متیقن از اخبار و فتاوی است و اما قسم دوم پس اگر دروغ
بر خدا و تعالی و رسول و ائمه صلوات الله علیهم باشد پس آنهم جای شبهه نیست که بآن دروغ
عمدی مکلف فاسق و سائر احکام جاری است و اما در غیر این صورت پس فی الجمله تاملی در آن شده
که آیا بیک دروغ فاسق میشود یا بعد اصرار لیکن مفاد اخبار کثیره آنست که دروغ یکی از معاصی کبیره است
پس حال آن حال آنها خواهد بود و از بدیهیات است که در هیچ کبیره حتی آنچه متعلق است بسخن
گفتن و محل آن زبانست مثل شرک و غیبت و قذف و فتنه و غیر آن شرط نشده در کبیره شدن
معصیت بودنش آنکه از انسان مکرر صادر شود بلکه هر کدام از آنها اگر یکدفعه عمدا از مکلف
صادر شد فسق آورد و حد و سائر احکام بر آن جاری است و قبح کذب شرعا و عقلا کمتر از جمله از آنها
نیست بلکه از پاره از آنها سخت تر است چنانچه گذشت که از شراب بدتر و کلید خانه تمام خبائث.

ست و بعضی علما فرموده در شرع مطهر برای دروغ حد قرار داده نشده یا آنکه از شراب
بدتر ست بجهت کثرت و شیوع آنست در محاورات و مکالمات و لذا قبح آن از انظار برداشته
شده و نمیتوانند دروغگو خود را ملامت کنند یا پاره وجوه برای گفتنش خود که بالجمله شبهه میشوند
پس واضح شد که در معصیت بودن و کبیره شمردن دروغ فرقی میان این دو قسم نیست
اگرچه قسم اول اشد و مفاسدش از جهاتی بیشتر ست اما در تقسیم پنجم پس قسم اول آن حکمش
واضح ست و اما قسم دوم پس آن نیز دو قسم ست اول آنکه اصل کلامی که میگوید خبر یکه
نسبت به هزل باشد یا بنحویکه قصد معنی از لفظ نمیکند بلکه کلماتی بی قصد معنی از زبانش جاری میشود
مثل آنکه در خواب یا سهوا سخنی گوید و این قسم کلام در غیر اهتمام در شرع انور حکمی ندارد و از حرمت
بیرون ست و فساد در عقود و ایقاعات و شهادات و غیر آنها که از چنین شخصی صادر شود
و لکن با قرینه ظاهره در کلام که آن از او بی قصد صادر شده و در عداد لغو و بیهوده محسوب
ست و اما در اهتمام پس بعضی از علما از امثال سائر کلمات هزل و سخنان بیهوده شمرده و
از دائره کذب بیرون نموده زیرا که کذب خبر دروغ ست و بی قصد معنی کلام خبر نخواهد بود
پس برای کذب محلی نیست و لکن بعضی از بزرگان علما محققین اشکال کرده اند در بیرون
کردن آن بملاحظه اخبار عدیده گذشته که امر فرموده اند در ان ترک دروغ چه جد باشد یا
هزل و از ان داخل در کذب حرام شمرده اند و این مقال را موید فرموده اند بانچه گذشت که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرموده ابوذر وای ابوذر وای بر کسیکه سخن گوید و دروغ گوید برای آنکه جماعتی
را بخنداند وای براو وای براو وای براو زیرا که غالب قصه های باطله و حکایات دروغ
مضحکه در این مجالس هزل و خوش طبعی گفته میشود و آنچه فرموده اند مطابق احتیاط ست خصوصا هرگاه
آنکه قصد معنی دارد و لکن این نقل دروغ و حکایت بی اصل را در مقام شوخی و مزاح و مجالس

الناس بطالبین میکنند که ایشان را مشغول کنند و بخندانند و البته این قسم داخل ست در مراد از
هزل مذکور در اخبار گذشته که امر فرموده بترک آن و راهی نیست برای جواز آن و اما در تقسیم
ششم پس قسم اول آن حکمش واضح ست و حرمت آن ضروریست و هم چنین قسم دوم زیرا که
حرمت دروغ بالضروره مقید نیست بوجود مفسده در آن و اما قسم ششم پس حکم اجمالی آن
معلوم ست زیرا که در مقام تقیه و وقت خوف بر جان یا مال یا عرض جایز بلکه در بسیاری
از مقامات گفتن آن واجب ست و همچنین در مقام غلبه بر اعدای دین و اصلاح بین اخوان
مومنین و دفع شر از اهل و عیال جایز ست بلکه فرموده اند اصلاح دروغ نیست ولکن
اشکال در دو مقام است اول آنکه در وقت ضرورت بدروغ گفتن بجهت دفع شر و
خلاص شدن آیا جایز ست دروغ مطلقا یا جواز آن در آن وقت مقید ست بآنکه
نداند یا نتواند که توریه کند بانکه بگوید کلامی و قصد کند از آن معنی صحیح واقعی را ولکن غرضش
در گفتن این کلام که ظاهر معنی آن دروغ است و مخاطب بهمان قناعت کرده دست
از او میکشد در مثل موارد مذکوره و مثل آنکه کسی در خانه اذن میطلبید خادم صاحب خانه
بامر او یا بجهت میل او میگوید اینجا نیست و غرض او از اینجا محل معینی ست از خانه که در آنجا نیست
ولکن آن شخص از کلمه اینجا خانه میفهمد چنانچه ظاهر او ست پس میگردد و در کتاب سرائر شیخ فقیه
ابن ادریس حلی رحمه الله مرویست از ابن بکیر گفت عرض کردم بحضرت صادق علیه السلام
بر ویست کسی از او اذن میطلبید پس میگویند بکنیزک خود بگو اینجا نیست یعنی جای معین خالی
از خانه فرمود باکی نیست و این دروغ نیست پس اگر بداند و بتواند توریه کردن را بتوریه تحقق
بگوید و از خود ضرر و شر را دفع کند و دروغ گفتن برای او جایز نیست زیرا که با دست رسیدن
بتوریه ضرورتی ندارد بدروغ گفتن و این مختار جماعتی از اکابر محققین ست ولکن در مقام

کلام بسیار ست و محل آن فقه است و تکلیف هر مقلدی رجوع بمجتهدیست که او اینجا خود
قرار داده بهر نحو اذن داده بهمان قسم عمل کند دوم آنکه میزان صلاح چیست و چه اندازه
از نفع عمومی کافی ست در بردن قبح کذب و آوردن اذن در ارتکاب آن و ایضا این
دروغیکه جائز شد ارتکاب آن بجهت صلاح مفسده مطلق دروغ ست هر چند بر خدا و رسول
و ائمه صلوات الله علیهم باشد یا مخصوص ست بغیر این صفت از دروغ و محل توضیح این مطلب
کتب فقهیه ست و ظاهر کلمات فقهاء رضوان الله تعالی علیهم حرمت کذب بر خدا و رسول ست
مطلقا هر چند در ان نفع و صلاح عمومی باشد و وضع حدیث را برای هیچ مطلبی جائز ندانسته اند
شیخ شهید ثانی علیه الرحمه و غیره در مقام بیان اخبار موضوعه و مجعوله باین مطلب در کتاب درایه
اشاره نموده اند و فرموده اند که جماعتی بودند که کار ایشان این بود یعنی جعل کردن اخبار دروغ
بعضی بجهت جلب مال و بعضی بجهت تقرب بخلفاء جور و لکن ضرر آنکه این جماعت معروف بودند
بزهد و صلاح و مردم ایشان را می شناختند و از ایشان می شنیدند و قبول میکردند بجهت
خیال فاسدی اخبار جعل میکردند بیشتر از همه است زیرا که این احادیث دروغ را از ایشان
میگرفتند و نشر میدادند و خلق اعتقاد میکردند که از خدا و رسول ست و بآن عمل میکردند
چنانچه از ابی عصمت نوح بن ابی مریم مروزی نقل کردند که باو گفتند تو از کجا آوردی از
عکرمه یعنی خبر یکه نسبت میدهی انرا بعکرمه از ابن عباس در فضائل هر سوره جدا جدا و این
حدیث در نزد اصحاب عکرمه یعنی آنانکه راوی بودند از او نیست گفت دیدم مردم را که از قرآن
اعراض کردند و مشغول شدند بفقه ابو حنیفه و مغازی محمد بن اسحق پس این حدیث را قربة
الی الله جعل کردم و ابن ابی عصمت را جامع میگفتند و ابو حاتم بن حبان که از معروفین علماء
جرح و تعدیل اهل سنت ست گفته که ابو عصمت جمع کرده همه چیز را مگر راست گوئی و ابن حبان

یعنی کتابیرا جمع کرده که در ان جمع کرده غزوات پیغمبر صلی الله علیه و آله

روایت کرده از ابن مهدی که گفت گفتم میسرة بن عبد ربه از کجا آوردی این احادیث را که
هر کس بخواند فلان سوره را برای او ست چنین ثواب پس گفت آنرا وضع کردم که مردم در
قرائت قران رغبت کنند و از مؤمل بن اسمعیل روایت شده که گفت شیخی روایت کرد برای
من خبری طولانی که سندش میرسد به ابی بن کعب در ثواب خواندن یک یک از سورهای
قران پس بان شیخ گفتم که برای تو اینخبر را نقل کرده گفت شخصی در مداین و او زنده است
پس رفتم نزد او و باو گفتم که این حدیث را برای تو نقل کرده گفت خبر داد مرا بان شیخی در واسط
و او زنده است پس رفتم بسوی او پس گفت روایت کرد آنرا برای من شیخی در بصره پس نزد
او رفتم پس گفت خبر داد مرا بان شیخی در عبادان پس نزد او رفتم پس دست مرا گرفت و داخل
کرد مرا در خانه پس دیدم در انجا جماعتی از متصوفه را و با ایشان بود شیخی پس گفت این شیخ حدیث
کرد مرا بان خبر پس بان شیخ گفتم که برای تو نقل کرد گفت هیچ کس برای من
آنرا نقل نکرده ولکن چون دیدم که مردم از قرآن اعراض کردند پس این حدیث را برای ایشان
وضع کردم تا قلوب خود را برگردانند بسوی قرآن و شهید ثانی در شرح درایه خود فرموده که
این حکایت را جماعتی از علما یعنی از اهل سنت نقل کرده اند و بالجمله گمان نمیرود احدی از علما اذن
دهد در وضع حدیثی هر چند مختصر باشد برای نفعی هر چند کلی باشد چه فتح این باب خراب کردن
اساس شریعت ست و پیدا شدن آئین تازه و دین جدیدی در هر ماه و سال و ظاهر انستکه
بعضی از جماعت روضه خوانان از ان شیخ صوفی عبادانی تقلید کرده اند ولکن آن شیخ احمق ملاحظه
بی رغبتی خلق از قرآن توهم تقربی کرده و ان خبر را جعل کرده و در ان عمل خیال جلب نفعی
برای او نبود و اما این جماعت در هر منبر که بر آیند دروغ تازه آرند و در هر مجلسی که در آیند مشتی از
تخم دروغ بکارند و هر گاه فتوری در سامعین ببینند خبری فورا ببافند و اگر خبری معتبری نقل کنند

از او شاخ و برگ بی اندازه در آرند و لهذا منقولات ایشان از ضبط و حساب و تصحیح آوردی در
مطاوی کتاب گذشته و کرام کاتبین را بتعب و عجز در آورده چنانچه در اخبار بان اشاره شده و همه
اینها برای نفع جزئی عاجل و متاع قلیل زائل و از این کلمات مکشوف شد که تحمل دروغ چنانکه
برای اصلاح مفاسد امور غیر دروغ بر خداوند و رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم است
و از انچه بالبیت در انتقام بران تنبیه نمود انکه حکایات و امثال که از زبان حیوانات بلکه نباتات
و جمادات ساخته میشود بلکه هزارها از ان ساخته و نوشته شده اگر بی
غرض یا با غرض فاسدی باشد حکم آن مثل حکم سایر دروغها ست گفتن و نوشتن و فروختن
و خریدن آن حرام و معامله بران باطل است و اگر برای توضیح و نشان دادن آثار حکم الهیه و
واقف نمودن بر دقائق صنائع ربانیه و ظاهر کردن نتائج حسنه اخلاقهای پسندیده و آشکارا
نمودن مفاسد و آثار قبیحه صفاتهای ذمیمه و غیر آن از منافع علمیه و فوائد عملیه که کافه بنی نوع انسا
ن بان محتاج در ترغیب و ترهیب و تکمیل نفوس برای آن تاثیریست تمام پس در جواز آن حسب نقل
و فتوی بلکه بمقتضای عقل شایبه شبهه نمود و از حریم دروغ محرم باید آن را بیرون نمود
و در عداد کلمات حکمت و سخنان و عظ و نصیحت محسوب داشت و در احتجاج شیخ طبرسی طاب ثراه
مروی ست که حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام در آن مجلس مشوم معویه که برای مفاخره و طعن
بر آنحضرت و پدر بزرگوارش آراسته بود در جواب کلمات قبیحه پسر عثمان فرمود اما تو ای عمرو بن
عثمان پس بان حمقی که در جبلت تو ست که نتوانی در کشف این امور غور رسی کنی پس
مثل تو داستان ان پشه ست که بر نخل نشست و نخل را گفت محکم باش که میخواهم از تو بزیر آیم
نخل با او گفت من ندانستم تو کی بر من نشستی که فرود شدنت بر من گران آید و علامه حلی ره در
تذکره و محقق ثانی قده در جامع المقاصد در کتاب اجاره بعد از ذکر جواز اجاره دادن انسان خود را

برای کتابت قرآن فرمودند وکذا کتب السیر والاخبار الصادقة والشعر الحق دون
الکاذبة ولا بأس بالامثال والحکایات وما وضع علی السن
الحیوانات و همچنین جایز ست برای نوشتن کتب سیر و اخبار صادقه و شعر حق نه اخبار
یا شعر دروغ و باکی نیست یعنی و راجح شدن برای نوشتن امثال و حکایات و آنچه وضع نمودند
و جعل کردند بر زبان گنگ زبانان یعنی حیوانات و ظاهر النظر هر دو بزرگوار بمقاله حیوانات کتاب
اخوان الصفا باشد که در این باب بی نظیر ست یا کتاب کلیله و دمنه که حکمای هند برای تهذیب صفات
و تکمیل اخلاق وضع نمودند و آن هم در این فن عدیلی ندارد و بالله التوفیق اما در تقسیم هفتم
پس حکم دروغ جلی واضح ست و همچنین حرمت قسم خفی آن اگر بسبب خفاء صریح نبودن لفظ باشد
در افاده آن معنی دروغ بلکه آن دروغ را باشاره و کنایه و تعریض بگوید مثل آنکه کسی گاهی نماز
شب ادا نکرده میخواهد که حاضرین برسانند که میکنم پس از فروعات جزئیه و نوادر مسائل نماز شب سوال
میکند تا همه معتقد شوند که کار دائمی او ست یا غذا را بسیار کم بخورد در حضور غیر و برساند باین
که از کم خوراکان ست و حال آنکه نیست و این عمل بملاحظه دیگر ریا هم میشود بهر حال در حکم آن نباید
شبهه کرد چه پیوسته خلق بسیاری از مقاصد خود را بوسیله اشاره و کنایه بیان میکنند و دیگران میفهمانند
و بتوسط آنها از مقاصد خبر میدهند پس اگر خلافی در آنها شد و بر طبق واقع جاری نشد دروغ خواهد بود
و حکم آن برایش بیاید و اگر بسبب خفا نهان بودن معنی دروغ ست در سویدای قلب و
مکنون خاطر پس فهمیدن حکم آن از غوامض مسائل ست و امر گوینده دائر ست میان دو محذور
اگر بخواهد بخواند نتواند چه بسیاری از آن واجب و جمله مستحب موکد از خواندن آنها گزیری نیست
و اگر بخواهد بخواند چه رو بخواند خود دانند که آنچه با غنای خود را کنند و از حال خود خبر دهد دروغ
اصلی را دیدلی آنانکه معانی کلمات را که بخوانند نمیدانند فی الجمله از این غائله و مخاطره آسوده اند

مثل آن طائفه که در انچه از حال خود خبر دهند صادق باشند تمام معصیت و تحیر برای دسته ایست
که میدانند معانی کلماتی را که بزبان میخوانند و در انیستند انچه را که گویند و این مقام را بسطی لازمست
که مناسب رساله نیست اما در تقسیم هشتم پس حکم لغوی انکه قدر متیقن ست از دروغ حرام
واضح ست و حکم دوم آن خواهد آمد در مقام اینچم انشاء الله تعالی اما در تقسیم نهم پس قسم آن از
گناهان کبیره اند و آیات واخبار در بزرگی قسم دروغ خوردن بخداوند عزوجل بسیارست و در جمله
از آنها ست که قسم دروغ خانها را خراب و ویران میکند و صاحب وبال ان قسم را پیش
از مردن خواهد دید و نسل را منقطع میکند و خدا تعالی از او بیزارست و بهشت را برا و حرام میکند
واز ان سه نفرست که حق تعالی درباره ایشان فرموده لا یکلمهم الله ولا ینظر الیهم یوم
القیمة ولا یزکیهم ولهم عذاب الیم و فرموده نمیرساند رحمت خود را بکسانیکه مرا عرضه
قسم دروغ خود قرار دادند اما در تقسیم دهم پس مستور نماند که هر فعلی که قصد شود بآن خبر دادن
کسی را با مری در حکم ان قولیست که در اینمقام گفته میشود از صدق و کذب و حرمت و کراهت و
وجواز وغیر ان چنانچه در این مقام جماعتی تصریح فرموده اند و در نظیر ان غیبت حرام نیز تصریح
کرده اند که فرقی نیست میان قول و فعل شیخ شهید ثانی قدس سره در کشف الریبه فرموده بدانکه
این یعنی غیبت حرام و یاد کردن برادر مومن به بدی مقصور نیست بزبان بلکه گفتن آن را
یعنی غیبت کردن بزبان را حرام کرده اند بجهت اینکه در ان فهمانیدن غیرست نقصان برادر
مومن بود و شناسانیدن ان غیرست بچیزیکه ان برادر مومن را از ان بد آید و ناخوش دارد
پس تعریض بآن مثل تصریح ست و فعل در ان مثل قول ست و اشاره و ایماء و چشمک
زدن و رمز و کنایه و حرکت و انچه بفهماند مقصود را داخلست در غیبت و مساوی ست
با زبان درانمعنی که سخن گفتن را بجهت ان حرام کردند و از این باب ست انچه روایت شده

بفرمود شما از ایشان بهتر نمی‌شنوید و ایضاً از صفوان بن یحیی روایت کرده گفت گفتم بحضرت ابی الحسن
علیه السلام آیا مرده می‌شنود سلام آن را که بر او سلام میکند فرمود آری می‌شنوند اینجاست و حال آنکه
کفار بودند و مؤمنین نمی‌شنوند یعنی مؤمنین سزاوارترند بشنیدن از کفار و حضرت در این کلام شریف
اشاره فرمودند بقصه کشتگان کفار در جنگ بدر که ایشان را در چاهی انداختند چنانچه گذشت و شیخ صدوق
و در شرح عقائد صدوق قده و غیر او روایت کرده‌اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایستاد بر سر چاه بدر پس فرمود
بمشرکین که کشته شده بودند و امر فرموده بود که ایشان را در چاه انداختند چه بسیار بد همسایگانی بودید برای رسول خدا
صلی الله علیه و آله او را از منزلش بیرون کردید و او را آواره نمودید بالگاه جمع شدید بر او و جنگ کردید با او پس آیا
یافتید که آنچه خدای من وعده داده بود راست است یعنی ظفر پیغمبر و هلاکت شما تمامی ... پس عمر گفت یا
رسول الله چیست این گفتگوی تو با کاسه‌های پوسیده پس فرمود ساکت شو ای پسر خطاب بخدا قسم که
شنواتر نیستی از ایشان و نیست فاصله میان ایشان و میان آنکه بگیرند ایشان را ملائکه با عمودهای
آهنین مگر آنکه روی خود را چنین از ایشان بگردانم و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده‌اند
که سوار شد بعد از فراغت و آسودگی از حرب اهل بصره و در میان صفوف کشتگان میگشت تا رسید بکعب
بن سور و او قاضی بود در بصره که عمر بن الخطاب ولایت قضا آنجا را باو داده بود و پیوسته در آنجا مشغول
فصل قضایا میکرد میان اهل بصره در زمان عمر و عثمان و چون نائره فتنه مشتعل شد در بصره قرآنی بر گردن
معلق کرده با اهل و فرزندانش بیرون آمد و با امیرالمؤمنین علیه السلام مقاتله کردند تا تمامی کشته شدند پس
امیرالمؤمنین علیه السلام بر سر او ایستاد و او در میان کشتگان افتاده بود پس فرمود کعب بن سور را بنشانید
پس او را نشانیدند میان دو نفر پس فرمود ای کعب بن سور قد وجدت ما وعدنی
ربی حقا فهل وجدت ما وعد ربک حقا آنچه پروردگار من وعده داده بود از نصر
و ظفر یافتم که حق بود آیا تو هم یافتی آنچه پروردگارت بتو وعده داده که حق بود یعنی از عذاب و نکال

که برای تو سابقه بود پس فرمود کعب را بخوابانید پس او را خوابانیدند پس گذشت بطلحه بن عبید الله
افتاده و فرمود طلحه را بنشانید پس او را نشانیدند پس همان کلام را باو فرمود پس مردی از اصحاب آنحضرت
عرض کرد یا امیر المؤمنین چیست این سخن گفتن تو با دو کشته که نمیشنوند فرمود قسم بخدا او هر آینه تحقیق
شنیدند کلام مرا چنانچه شنیدند اهل قلیب چاه بدر کلام رسول الله صلی الله علیه و آله را و از خبر صفوان
گذشت معلوم میشود که شنیدن کفار کلام آنحضرت را از روی اعجاز و تصرف نبوی در اجساد خبیثه ایشان بود
بلکه بجهت تکمیل [illegible] تعلقها بها بعد از غیبت و شهادت بود و لهذا فرمودند مؤمن احق است باین
بجهت قوت و جوهر و صفای روح او و نیز تایید میکند دعوای مذکوره را آنچه روایت در علی بن اسباط
مرویست از حضرت صادق علیه السلام که فرمود هر گاه زیارت کردید مردگان خود را پیش
از طلوع آفتاب میشنوند و جواب میدهند و هر گاه زیارت کردید ایشان را بعد از طلوع آفتاب
میشنوند و جواب نمیدهند پس واضح شد که هر یک از مردگان مؤمنین را در وقت زیارت
ایشان بایست بدانند [illegible] و با او سخن گفت که میدانند و میشنوند و جواب میدهند
بلکه گاهی جواب را بگوش زیارت کننده میرسانند چنانچه جمعی از [illegible] صاحب کتاب [illegible] و غیره باسانید
معتبره روایت کرده اند از حضرت صادق علیه السلام که فرمود گذشت سلمان فارسی رضی الله عنه در روز جمعه
بمقابر [illegible] پس آنگاه گفت السلام علیکم یا اهل الدیار [illegible]
یا اهل الجمع هل علمتم ان الیوم الجمعة سلام بر شما باد ای اهل خانه ها چه خوش خانه ها
گروه مؤمنین یا ای اهل [illegible] آیا میدانید که امروز جمعه است فرمود آنگاه برگشت چون در خواب رفت
در خواب کسی بنزد او آمد و او را گفت یا ابا عبد الله امروز آمدی و بر ما سلام کردی و ما سلام ترا جواب گفتیم
[illegible] میگویند
[illegible]

برفتن شما دانش بیشتر نیستند شما و غیره را نیز از صفوان بن یحیی روایت کرده گفت گفتم بحضرت ابی الحسن
علیه السلام آیا مرده میشنود سلام آن را که بر او سلام میکند فرمود آری میشنوند اینجاست سؤال آنکه
کفار بودند و مؤمنین نمیشنوند یعنی مؤمنین سزاوارترند بشنیدن از کفار و حضرت در این کلام شریف
اشاره فرمودند بقصه کشتگان کفار در جنگ بدر که ایشان را در چاهی انداختند چنانچه شیخ مفید قدس سره
در شرح عقاید صدوق قده و غیر او روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایستاد بر سر چاه بدر پس فرمود
بمشرکین که کشته شده بودند و رانده ایشان را در چاه انداخته بودند چه بسیار بد همسایگانی بودید برای رسول خدا
صلی الله علیه و آله او را از منزلش بیرون کردید و او را آواره نمودید آنگاه جمع شدید بر او و با او جنگ کردید پس من
یافتم که آنچه خدای من وعده داده بود راست بود یعنی ظفر بر شما و بالحق بودن شما چنین عمر گفت یا
رسول الله چیست این گفتگوی تو با کالبدهای پوسیده پس فرمود ساکت شو ای پسر خطاب بخدا قسم
شنواتر نیستی از ایشان و نیست فاصله میان تو و ایشان مگر آنکه بگیرند ایشان را ملائکه با عمودهای
آهنین خدا آنکه بدست خود او چنین از ایشان بگردانم و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده اند
که سوار شد آنحضرت بعد از فراغت و آسودگی از حرب اهل بصره و در میان صفوف گشت تا گذشت بکعب
بن سور و او قاضی بود در بصره که عمر بن الخطاب ولایت قضا آنجا را باو داده بود و در آنجا مقیم شد
فصل قضایا میکرد میان اهل بصره زمان عمر و عثمان و چون نائره فتنه مشتعل شد در بصره قرآنی بر گردن
معلق کرد و با اهل و فرزندانش بیرون آمد و با امیرالمؤمنین علیه السلام مقاتله کردند تا تمامی کشته شدند پس
امیرالمؤمنین علیه السلام بسر او ایستاد و او در میان کشتگان افتاده بود پس فرمود کعب بن سور را بنشانید
پس او را نشانیدند میان دو نفر پس فرمود ای کعب بن سور قد وجدت ما وعدنی
ربی حقا فهل وجدت ما وعد ربک حقا آنچه پروردگار من وعده داده بود از نصر
و ظفر یافتم که حق بود آیا تو هم یافتی آنچه را پروردگار تو وعده داده بود که حق بود یعنی از عذاب و نکال

نگفته‌اند مگر آنچه در قرآن از او حکایت نموده و تفسیر در کتاب غرر و درر از این مطلب شرح
داده و در آخر فرموده که در نسبت گفتن بطور مجاز و استعاره است و از اینجا فرق ما بین این دو وجه
وجه اول ظاهر میشود زیرا که در اول اصل نسبت قول مطابق واقع و حقیقی است [illegible]
و استعاره در گفته‌های او شده و در اینجا بعکس اوست چنانچه بر اهل دانش مخفی نیست آنچه [illegible]
و غیر او در قصه [illegible] فرموده‌اند اگرچه خلاف نصوص بسیار و تحقیق محققین است
غرض از نقل آن کلمات شهادت ایشان است بر بودن این قسم کلام از دائره کذب [illegible]
انتسابی ندارد و پیوسته علما و اخیار در نظم و نثر این قسم سخن گفته بلکه این سخنان [illegible] رواج داده
و در حاوی خود را منتصب بقبول رسانده و لکن در نظم چون زیاده متداول است [illegible]
[illegible] که مراد از قول گفتن است بزبان حال نه بزبان دهان گذشته [illegible]
تنبیه نموده چنانچه [illegible] است که ما ظاهر آن را گرفته [illegible]
از اینجاست که امیر المؤمنین علیه السلام در آن خطبه که بعد از قرائت سوره الهیکم التکاثر خوانده‌اند
در بیان حال مردگان میفرمایند ولئن عمیت آثارهم وانقطعت اخبارهم لقد رجعت
فیهم ابصار العبر وسمعت عنهم آذان العقول وتکلموا من غیر جهات النطق فقالوا
کلحت الوجوه النواضر وخوت الاجسام النواعم ولبسنا اهدام البلی وتکاءدنا ضیق
المضجع وتوارثنا الوحشة وتهکمت علینا الربوع الصموت فانمحت محاسن اجسادنا
وتنکرت معارف صورنا وطالت فی مساکن الوحشة اقامتنا فلم نجد من کرب
فرجا ولا من ضیق متسعا و سید السالکین علی بن طاوس طاب ثراه در آخر لهوف فرموده
که چون حضرت سجاد علیه السلام از شام مراجعت نموده داخل در مدینه طیبه شد و در منازل خویشان
[illegible] بزرگوار و برادران نزول اجلال فرمود یافت آن منازل را که بلسان حال [illegible]

اقوال خود قرار دهند نه آنکه بزبان بگویند و باعمال و کردار خلاف گفته خود را تکذیب نمایند زیرا که اگر راست
بود در نزد گوینده البته خود بخلاف آن عمل نمیکرد چون خود بخلاف آنچه گوید رفتار کند پس آنچه گوید
در نزد او راست نباشد و از تمام و کمال ایقان است وفا کردن بآنچه وعده دهد و در عهده گیرد که
آنرا بکند برای خالق یا مخلوق و وعده خود را صادق کند و بعضی از محققین گفته که آیه مبارکه یا
ایها الذین امنوا لم تقولون ما لا تفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا
تفعلون ای کسانیکه ایمان آورده اید چرا میگوئید چیزیرا که نمیکنید بزرگست در نزد خدای تعالی
معصیت این کار که بگوئید چیزی را که نکنید از ظاهر است در بیان حال آنانکه خلف وعده کنند
و این همه تهدید و وعید و سرزنش برای ایشان است که وعده کنند و بآن وفا نکنند و اینجا حجت
را در جای دیگر از کاذبین شمرده چنانچه میفرماید و منهم من عاهد الله لئن آتنا من فضله
لنصدقن ولنکونن من الصالحین فلما اتهم من فضله بخلوا به وتولوا وهم
معرضون فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه بما اخلفوا الله ما وعدوه
وبما کانوا یکذبون یعنی پاره از مردان یا منافقان کسی است که عهد کرد با خدای تعالی
که اگر عطا کند ما را از فضل خود هر آینه صدقه دهیم البته و هر آینه بباشیم از شایستگان پس چون عطا
فرمود ایشان را از فضل خود بخل نمودند بآن و روی گردانیدند و اعراض کردند پس از پی درآورد
آن بخل مرض نفاق را در دلهای ایشان تا روزیکه رسند بجزای خداوند بسبب آنکه خلاف کردند
با خدای آنچه را که وعده داده بودند باو و بسبب آنکه بودند که دروغ میگفتند در این عهد که
با خدای خود کرده بودند و برای حالت اینجماعت که در این آیه شریفه اشاره بایشان فرموده در باب
شانزدهم کتاب کلمه طیبه شرحی مبسوط نوشتیم و در آن فوائد بسیار است هر که رجوع کند بآنجا بهره مند خواهد شد
و لیکن طی این دو مرحله بایست آنچه در قلب سپرده و در مکنون خاطر ودیعه گذاشته با واقع آن

یکسان باشد و واقع بهمه جهت مطابق باشد با انچه در قلب او ست و این در باب معارف
چنان است که هرچه را معتقد است بوجودش و صفاتش و افعالش و تو بکه لایق بشانست
ان موجود است چون ذات اقدس حضرت باری جل جلاله و انبیاء عظام و اوصیاء کرام علیهم السلام
و ملائکه و روز قیامت و بهشت و دوزخ چنان باشد که دانسته و اعتقاد کرده و در مرحله افعال
چنان است که انچه دارا است بحسب گفتار و اعتقاد خود دارا است باشد یعنی حقیقت ان صفت درو
موجود باشد مجرد دعوی نباشد و براو مشتبه نشده باشد والا در این مرحله کاذب خواهد بود چنانچه در
مقام دوم در شرح قول امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود ایاکم والکذب فان کل راج طالب
و کل خائف هارب بیانی فی الجمله از این مطلب شد و این فقره شریفه اگرچه در میان میزان تمیز
صدق و کذب در مرحله خوف و رجا است اما در ان دستور العملی است از برای سایر صفات حمیده مثل
توکل و محبت و رضا و تسلیم و غیرها و تمام آنها در اینجهة شریک و برای همه آنها اثار و علاماتیست که خود و
دیگران توانند تمیز دهند میان صادق و کاذب آن خصلت و اما در مرحله زبان و سایر اعضا پس معنی
آن معلوم و عموم ناس خبر این معنی ندانند که هرچه از ان خبر دهند هرگاه چنان است که خبر داده
از اصدق و گرنه کذب دانند و چون مجاهد فی الله در تمامی انتقامات بالبیست موحد بوده ابا زور
شریکی برای حق تعالی در هیچ مرحله نگیرد و انچه گوید و کند و در دل جای دهد با خلوص و پاکی از همه مفاسد
باید خالص برای ذات مقدس حضرت احدیت باشد چنانچه در آیه مبارکه ان صلوتی و نسکی
و محیای و مماتی لله رب العالمین که در اول نماز خوانده میشود و ترجمه آن در فصل اول گذشت
اشاره الیست باینمقام و صدق در اینمرحله منسوب بنودن هیچکدام از آنها است بحقیقت و راستی
بچیزی غیر از قصد طاعت آن ذات اقدس تعالی شانه و باین قدم صدق در مرحله اخلاص تواند آن شجره
طیبه را که در دل نشانده بارآور کند و از ان ثمرهای گوناگون در آرد و این قسم از صدق کامل یافت نشود

غیر از اهل عصمت و طهارت صلوات الله علیهم و لهذا خدا تعالی ایشان را در کلام خود صادقین خوانده
و فرموده کونوا مع الصادقین و امر نموده که در همه حالات از اقوال و افعال و عقائد و اخلاق
و اطوار کسی بقدر همت و بسوی خود با ایشان باشند پس در امت مرحومه دو صنف باشند صنفی
صادقین و صنفی که مامورند بمتابعت کنند ایشان را و نشود مراد از صادقین در اینجا مجرد راست
گویان بزبان باشند هر چند در قلب منافق یا در عمل جوارح عاصی باشند زیرا که محال است خدا تعالی
امر کند بمتابعت و معیت با منافق یا عاصی پس مراد از صدق در اینجا صدق در تمام المقامات باشد
که بآن اشاره شد که دست کسی بان نمیرسد جز آنکه خدا تعالی او را برگزیده و تربیت نموده و برای تکمیل
و تزکیه و تربیت بسوی سائر عباد فرستاده و احدی را چاره نباشد جز تمسک و مصاحبت و معیت
با ایشان و چون نشود که حق تعالی امر بمتابعت و اطاعت جمعی کند که راه معرفت ایشان مسدود یا صعب
باشد لهذا اوصافی برای آن صادقین ذکر نموده که هر کس تواند بوسیله یافتن آن اوصاف در شخصی
متبوع و مطاع خود را پیدا کند پس فرمود لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب
ولکن البر من آمن بالله والیوم الآخر والملائکة والکتاب والنبیین وآتی المال
علی حبه ذوی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل والسائلین وفی الرقاب
واقام الصلوة وآتی الزکوة والموفون بعهدهم اذا عاهدوا والصابرین فی البأساء
والضراء وحین البأس اولئک الذین صدقوا واولئک هم المتقون نیکوئی
آن نیست که برگردانید روهایتان را بجانب مشرق و مغرب لکن نیکوکار آنکه ایمان آورد بخدا تعالی
و روز بازپسین و فرشتگان و پیغمبران و مال دهد بر دوستی او بخویشان و یتیمان و درویشان و راه
گذران و سوال کنندگان و در آزاد نمودن بندگان و بپای دارد نماز را و بدهد زکوة را و وفا کنندگان
به پیمان خود چون پیمانی کنند و عهدی نمایند و صبر کنندگان در حال پریشانی و تنگدستی و در حال آن بلا

یا امراض و استقام ودر چنین کارزار ایشانند آنانیکه راست گفتند وایشانند که پرهیزکارانند ودر جای
دیگر فرموده انما المومنون الذین آمنوا بالله ورسوله ثم لم یرتابوا وجاهدوا
باموالهم وانفسهم فی سبیل الله اولئک هم الصادقون خبر این نیست که ایمان آورندگان
یعنی با ایمان کامل تمام آنانند که ایمان آوردند بخداتعالی ورسول او وانگاه هیچ شکی نکردند ومجاهده کردند
بمالهای خود وجانهای خود در راه خداوند ایشانند راست گویان وبر متامل پوشیده نیست که این
دو آیه کریمه دارا است تمام آنچه در مراتب صدق گفته شد پس آن صادقین که است مامور بمتابعت
ایشان دارای این اوصاف واعمال خواهند بود وبر منصف متفحص مطلع براحوال سابقین مستور و
مخفی نیست که انسانی دارای تمام این اوصاف دیده وشنیده نشده غیر حضرت امیرالمومنین
علیه السلام ویازده نفر از فرزندانش صلوات الله علیهم چنانچه در کتب امامت شروح شده واین
اوراق محل ذکر آن نیست غرض در اینجا اشاره بود بمقامات صدق واینکه درجه سامیه آن
مختص بآن بزرگواران است وباقی بندگان بحسب تقسیم الهی در هر درجه حظی ونصیبی دارند وپست ترین
درجات آن صدق لسان است که عموم خلق غیر از این درجه مرتبه ندارند چه رسد بدارائی آن
وبرآمدن در صدد تحصیل آن وبا این قصور فهم وهمت این مقام پست سهل آسان در نظر
ایشان انقدر اهمیت بهم نرسانده که در مکالمات ومخاطبات ومباحثات ومکاتبات
مراقب ومواظب گفتار خود باشند وآنچه را ببینند یا شنوند چون در مقام نقل آن برآیند چیزی
که آنرا تغییر دهد برآن بیفزایند یا از آن بکاهند ونام خود را در زمره کاذبین در بیاورند وبآن
عقوبات ومفاسد دروغگوئی که گذشت مبتلا نکنند بلکه کم کم قبح آن از میان خلق برداشته
شده تا بآنجا که آنرا از صغائر بلکه از مکروهات در عمل نشمرند حتی بیچاره اگر در غذا خود سیری
ودر پیش یکسی افتد بگفته فی العجله بوی میدهد یا نقش خرش کند وسبحان ناشایسته ...

شرمنده اش نماید و هزارها دروغ در مجالس و محافل و در مساجد و مقابر و مشاهد مقدسه برای
یکدیگر گویند و بمقتضای بعضی از اخبار سابقه عفونت آن تا قائمه عرش الهی برود و ملائکه
را از خود آزرده و دور نمایند و ابداً باکی ندارند و در خاطرشان نگذرد که کار قبیحی کردند
و برای این رشته کلام تتمه ایست که خواهد آمد انشاء الله تعالی و عرض اهم درین مقام بیان معنی
صدق و کذبیست که باید روضه خوان و امثال او آنرا بدانند و در مقام عمل رعایت کنند
و تکلیف خود را بدانند که چگونه اخبار و قصص را نقل کنند علاوه بر رعایت صدق لسان
و تحرز از کذب زبان که دانستن بودن آن را از کبائر و همه مکلفین در آن شریکند و ما این
قسم را صدق و کذب شرعی میگوئیم بمتابعت بعضی از علماء اعلام توضیح مراد آنکه چون ناقل
خبر و قصه را از واسطه نقل کند و آن از دیگری تا برسد باصل خبر و قصه غالباً در نزد ناقل آنچه
نقل کند قطعی و جزمی نباشد چه رسد بآنکه از او میشود بلکه احتمال راست بودن و دروغ بودن
هر دو را میدهد بلی در بعضی اخبار و قصص یکطرف مظنون میشود و لکن باین ظن و گمان
اعتنائی نیست مگر بعضی از آن که از راه مخصوصی پیدا شود یا بدرجه یقینی برسد چنانچه در
محلش مذکور است و از آنجا که جمله از امور معاش بنی آدم و بسیاری از امور معاد ایشان متعلق
و مربوط است بنقل ناقلین و روایت رواة لهذا در شرع مطهر میزانی برای این امر قرار داده
که تابعان شرع از روی آن رفتار کنند و آنرا محکم بگیرند و از قاعده و قانون الهی تجاوز نکنند که
اگر تجاوز کرد در شرع او را کاذب گویند پس مراد از کذب در اینجا مخالف حق و مخالف رضای خدا و
و قانون مقرر در شرع باشد در مقابل کذب لغوی و عرفی که کلام مخالف واقع است بلکه گاه
شود که آنچه گوید راست باشد و ناقل خود بیان دیده آنچه را گوید و لکن برای نقل آن شروطی در
شرع مقرر شده که اگر آن شروط محقق نشده بایست آنرا نقل کند اگر نقل کرد او را نیز کاذب گویند

با آنکه آنچه گوید راست باشد مثل آنکه اگر کسی زن خود را نسبت بزنا دهد هر چند چادل متقی راستگو
باشد و خود دیده باشد نباید آن را نقل کند مگر آنکه چهار شاهد داشته باشد که همه دیده باشند آنچه را
که او دیده و اگر کرد باید بر او حد قذف جاری کرد و در نزد خدا و ند از کاذبین خواهد بود زیرا که
خداوند عالم در سوره نور میفرماید لولا جاؤا علیه باربعة شهداء فاذ لم یاتوا بالشهداء
فاولئك عند الله هم الکاذبون چرا نیاوردند یعنی قاذفین بر آن دعوی که کردند چهار گواه
پس وقتی که نیاوردند آن گواهان را پس آن گروه در نزد خدا تعالی دروغگو باشند و در اینجا تمام
احکام کذب بر این گروه جاری است و اما در غیر اینمقام پس لتعلیت ناقل آنست که نقل کند از شخص ثقه
یعنی کسیکه انسان مطمئن باشد بنقل او و آن نشود مگر آنکه آنکس از دروغ گفتن متحرز باشد و بنا بر
راست گفتن باشد و این سیرت برای او ملکه و عادت شده و باین صفت معروف شود و در نزد
آنکه او را شناسد و با او معاشرت دارند و نیز بسیار فراموش کار نباشد و سهو و نسیان او زیاد و بنا
و او با او سیرت داشته باشد بآنچه نقل کند و چون چنین شد شنونده بنقل او مطمئن شود و مدار انتظام امور
تمام عقلا در همه اعصار و قرون بر نقل و اخبار چنین اشخاص است بدون ملاحظه مذهب او که بر حق
است یا بر باطل و فرقی نیست در این مقام میان نقل و روایت او که بزبان کند یا در کتابی و دفتری
از او ثبت کند و اگر از غیر ثقه نقل کند او نیز در حکم دروغگو است در شرع مطهر و لکن فی الجمله فرقی
با قسم اول دارد که معلوم خواهد شد انشاء الله و دلالت کند بر این دعوی کلام معجز نظام حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام در ضمن وصایا که بفرزند خود جناب امام حسن علیه السلام کرده اند آن وصایا طولانی است
و از برای آنجناب نوشتند و بیشتر از آن سید رضی رضی الله عنه در نهج البلاغه نقل کرده و تمام آن را
سید رضی الدین علی بن طاوس قدس سره در کشف المحجه از رسائل ثقة الاسلام کلینی قده نقل کرده که
ایشان بسند خود روایت کرده از حضرت باقر علیه السلام و از جمله فقرات آن اینست فلا تقولن

بیان [illegible]

الا عن ثقة فتكون كذاباً والكذب ذل و حدیث نقل مکن مگر از ثقه و کره یعنی اگر از غیر
ثقه نقل کنی خواهی بود دروغ گو و دروغ گوئی ذلت و خواریست یعنی سبب ذلت و خواریست در
دنیا و آخرت یا علامت پستی فطرت و دنائت طبع آدمی است و قریب باین خبر است آنچه در
نهج البلاغه مرویست از امیر المؤمنین علیه السلام در طی مکتوب شریف که بحارث همدانی نوشته‌اند
ولا تحدث الناس بكل ما سمعت فكفى بذلك كذباً یعنی نقل مکن برای مردم آنچه را
که شنیده‌ای که همین بس است مبالغه در نقل کردن آنچه را که شنیده کافیست برای دروغگو شدن او
و موید این دو خبر است آنچه شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب معانی الاخبار روایت کرده از عبید الله
بن اعین گفت گفتم بحضرت صادق علیه السلام حدیثی است که از مردم روایت میکنند که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود حدیث گو از بنی اسرائیل یعنی نقل کن قصص و حکایات ایشان را که حرجی و منعی
نیست فرمود آری یعنی این خبر راست است گفتم پس ما نقل کنیم از بنی اسرائیل آنچه را که شنیدیم
و بر ما حرجی نیست فرمود آیا نشنیده که کفایت میکند در دروغگوئی مرد آنکه نقل کند آنچه را شنیده و علامه
مجلسی قدس سره در بحار در شرح این خبر گفته که دلالت میکند بر اینکه سزاوار نیست نقل کلام کسیکه اطمینان
بنقل او نیست الخ و از این باب است آنچه گذشت که مصلح دروغ گو نیست چون سخنش موافق حق
و رضای الهی است و حاصل تمام این اخبار معتبره آنکه مکلف در مقام نقل مطلبی چه دینی و چه دنیوی
بجهت افاده امری و اثبات برای غیر خود در اینجا که باید از واسطه یا وسائط یا کتابی نقل نماید باید از شخص ثقه
که اطمینان بنقل او است نقل کند و اگر با امتثال این فرمان خطائی ظاهر شد و واقع چنان نبود که
شنیده یا در کتاب دیده بود مؤاخذه خداوند و توبیخ و ملامت خلق و ندامت ناقل از نقل کردن آن خبر
از این ثقه نخواهد بود زیرا که در این امر عذر دارد در نزد خالق جل و علا که او را اذن داده در نقل از شخص ثقه
و در نزد خلق زیرا که مدار امور زندگی ایشان بر نقل از ثقه و اعتماد بر خبر او است پس اگر خلاف آن ظاهر شود

از گفته خود پشیمان نشود و اگر در مقام نقل تساهل کرد و فرق میان ثقه و غیر ثقه نگذاشت از هر کس هر چه شنید
و از کتاب هر مولفی هر چه دید نقل کرد و دروغ بر آمد یا علاوه بر آن مفسده مترتب شد نزد خداوند جل جلاله
و خلق عذری ندارد پس آنچه در حق دروغگویان رسیده از مذمت و ملامت درباره ایشان مهیا شد و از نکال
و عقوبت درباره او جاری است و نتواند عذر آورد که من شنیده ام در غیبت چون احتمال دادم
راست باشد نقل کردم زیرا که باو خواهند فرمود با تو اعلام دادیم که از هر کس هر چه شنیدی نقل مکن و هر چه
هر جا دیدی حکایت منما و از این راه مرو که اگر در چاهی افتادی یا بدست راهزنی گرفتار شدی فریادرس
نیست و نجات دهنده نداری پس بعقاب دروغ گفتن مترتب و بمفاسد مترتبه بر آن مواخذه بر آنها
خواهند گرفت هر چند در وقت گفتن ندانی دروغ است و در مقام صادق مستور نیست که در آیه مبارکه
یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا
علی ما فعلتم نادمین نیز اشاره است بآنچه گفتیم زیرا که تعلیلی که در این آیه شریفه از برای منع
از عمل بخبر فاسق ذکر شده ثابت میشود که ندانسته کاری عقلا و شرعا مذموم و ممنوع [illegible] و نتیجه
سوئی که بر آن عمل مترتب شود دامن گیر عامل گردیده و از کرده خود پشیمان خواهد شد پس بنا بر این تا متصل
حدیث چون نه خود علم و اطلاع بر صدق آن خبر دارد و نه از جانب شرع دستور العملی یافته
که با آن خبر معامله صدق کند پس اعتماد کردن بخبر غیر ثقه و نقل البته عملی خواهد بود بجهالت و نادانی و هر گونه مفسده
که از آن نقل بار آید دامن گیر ناقل گردیده و عاقبت از نقل خود پشیمان خواهد شد بخلاف آنکس
که از ثقه نقل کند که هر چند خود اطلاع بر صدق الخبر ندارد و لکن چون از جانب شرع مامور است بدستور العمل
داشته که با گفته و نقل شخص ثقه البته باید معامله صدق کند پس هرگاه مطابق این دستور العمل شرع
رفتار نمود و از شخص ثقه نقل کرد ندانسته کاری نکرده و فرضا اگر گفته ثقه خلاف واقع باشد و بر نقل
آن ثقه مفسده یا مفاسدی مترتب شود چون بدستور العمل شرع عمل نموده تبعات آن بهیچ وجه دامن گیر

آنکس نخواهد شد و از این عمل خود هرگز پشیمان نخواهد گردید و در نزد خداوند جل و علی و خلق معذور
خواهد بود نظیر حاکم شرع مطاع که از روی شهادت دو مومن عادل بر دزدی کسی دست
او را قطع نماید و بعد از قطع معلوم شود که آن حد در غیر محل بوده و دزد مثلا دیگری بوده بر آن حاکم حرجی
نیست چون میزانی که در انتقام بدست او داده عمل کرده و البته تدارک این خرابی را از جای دیگر
خواهند کرد بلی پشیمانی و وبال در مقام گذشته برای آن کسی است که آن دروغ یا آخر باو منتهی میشود که
عمدا گفته یا در مقدمات نقل تقصیری نموده و از اینجا است که امیر المومنین علیه السلام فرمود چنانچه
در کافی است اذا حدثتم بحدیث فاسندوه الی الذی حدثکم فان کان حقا فلکم وان کان کذبا فعلیه
هرگاه خواستید حدیثی نقل کنید برای کسی پس نام آنرا که برای شما این حدیث را نقل نموده و مستند شما است
در نقل ذکر کنید یا اگر کسی که برای شما حدیثی نقل کرده و خواستید آنرا برای دیگری نقل کنید نام آنرا ببرید مثلا بگوئید
فلان گفت که حضرت صادق علیه السلام چنین فرمود پس اگر راست شد ثواب روایت این حدیث و عمل بان برای
هر دو شما خواهد بود و اگر دروغ است ضررش بر همان ناقلی است که این دروغ را برای شما گفته
و بملاحظه اخبار گذشته و قانون مقرر مراد از ناقل باید شخص ثقه باشد پس دروغ بودن کلام
او باید بجهتی که برای او نقل کرده بوجهی است که اشاره شد یا بنحو دیگر که بیاید ان شاء الله تعالی و برای
انتقام بلا بمقامات گذشته چند تنبیه است که ناچاریم از اشاره کردن بان تنبیه اول چون دانستی
که تکلیف ناقل در نقل مورد دین و دنیای خود و دیگران نقل از ثقه است بان معنی که ذکر شد چه از
زبانش باشد یا از کتاب و مولفاتش که در این اعصار نقل روضه خوان و امثال او غالبا منحصر است
در آن و دانستی اینکه در نقل کردن از شخص ثقه محذوری نیست و اگر خبر منقول او خلاف واقع شد بر این
ناقل حرجی و ملامتی نیست پس باید دانست که شخص ثقه بسیار شود خبری را نقل کند و لکن ثقات
دیگر خلاف آن را نقل کنند و گاه شود که آنچه نقل کرده منافی است با بعضی از قواعد و اصول

ونقل ثقه بلکه مومن عادل چنین خبر را منافات با وثاقت و عدالت او ندارد زیرا که از برای اختلاف
احادیث و اخبار و قصص و حکایات اسباب بسیاری بود در قدیم زمان که علمای اعلام از ضبط
کردند و آئمه طاهرین علیهم السلام برای معالجه آن اختلافات و تکلیف فعلی مکلف مکرر دستور العمل داده
و در اینها نیز اختلاف پیدا شده و علمای عظام رضی الله تعالی عنهم رنجها کشیده تا هر طائفه بحسب مشرب
و مذاقیکه در مبانی فقه داشتند طریقی معین و رشته در پیش گرفتند ذکر آن مناسب اینجا نیست آنچه
مناسب غرض است تنبیه روضه خوان بصیر متقی است برانکه اگر خبری یا حکایتی در کتاب عالمی دیده
اگرچه در نقل آن از آنجا برا و محذوری نیست ولکن بایست تامل کند و ملتفت شود بلکه تجسس نماید
که علمای دیگر مبادا خلاف از او ذکر کرده باشند بجهة یکه خلاف واقع بودن خبر اول ظاهر و مبین شود
بجهة یکه باید ظاهر آن کلام را تاویل نمود پس در چنین مقام اولا مستند نقل خود را بگوید و بجهت جزم خود سخن
معتبر نه بلکه مثلا امام علیه السلام چنین بود یا گفت یا کرد و ثانیا مخالفت از او یا سائرین اشاره کند
که مبادا گوش کنندگان مغرور شوند خصوص اگر صاحب آن کتاب از بزرگان علما باشد و برای
توضیح مطلب دو مثال ذکر کنیم مثال اول عالم جلیل بی نظیر و عدیل شیخ مفید رحمه الله در کتاب
ارشاد در سیاق ذکر معجزات قاهرات و آیات باهرات حضرت امیر المومنین علیه السلام گفته

ومن آیات الله الخارقة للعادة فی امیر المومنین علیه السلام انه لم یعهد
لاحد من مبارزة الاقران ومنازلة الابطال مثل ما عرف له علیه السلام
من کثرة ذلک علی مر الزمان ثم انه لم یوجد فی ممارسی الحروب
الا من عرته بشر و نیل منه بجراح او شین الا امیر المومنین علیه السلام
فانه لم ینله مع طول زمان حربه جراح من عدو و لا شین و لا وصل
الیه احد منهم بسوء حتی کان من امره مع ابن ملجم علی غتیاله ما کان و هذا

اعجوبة افرده الله بالآية فيها وخصه بالعلم الباهر فى معناها ودل بذلك
على مكانه منه وتخصيصه بكرامته التى بان بفضلها من كافة الانام حاصل ترجمه
آنكه مدت زمان محاربه ومجادله آنحضرت در ميدان معركه با دشمنان از ايام محاربه همه شجاعان وزبردستان
روزگار شنيده نبود و پيدا نشود از دليران كه پيوسته ايام مشغول كارزار بوده كسى مگر آنكه صدمه از عدوى خود
خورده وجراحتى باو رسيده يا عيب و نقصى در اعضايش پيدا شده كه بآن بد شكل و رسوا شده باشد بجز
امير المؤمنين عليه السلام كه با اين طول ايام مقاتله از عدو جراحتى وعيب و نقصى در بدن مباركش نرسيده
و از دشمن بدى ومكروهى نديد جز ضربتى كه از ابن ملجم بمكر وحيله بآنحضرت رسيد و اين آيه باهره ايست
كه خداى تعالى آنجناب را بآن امر عجيب در ميان تمام دليران روزگار ممتاز فرموده و آنچه فرموده موجه است
بخبرى كه شيخ شاذان بن جبرئيل ره دركتاب فضائل نقل كرده در قصه ولادت آنجناب كه حوا و مريم
عليهما السلام و دو زن ديگر حاضر شدند و آنجناب را معطر نمودند و در جامه پيچيدند پس جناب ابوطالب خواست
در آنحال ختنه كند بعادت عرب كه طفل را در كودكى ختنه كنند پس يكى از آن زنان گفت اين مولود
مختون متولد شده پاك وپاكيزه كرده شده حرارت آهن نخواهد چشيد مگر بدست مردى كه خداى تعالى و رسولش
و ملائكه آسمانها و زمين وكوهها و درياها او را دشمن دارند وآتش جهنم مشتاق او است پرسيده
كيست گفت ابن ملجم مرادى الخ با انحال كلام آن شيخ معظم ومضمون اين خبر را نتوان باور كرد و ناديده
واگذاشت چه آن منافات دارد با اخبار بسيار كه بعضى از آنها را خود آن شيخ معظم روايت كرده و بعضها
بجمله از آنها اشاره ميشود اول شيخ جليل مذكور دركتاب اختصاص روايت كرده كه چون آنحضرت از جنگ احد
برگشت هشتاد جراحت در بدن مباركش بود و فتيلها را چون در زخمى داخل ميكردند از زخم ديگر بيرون مى آمد وجمعى از آن مردان
كه جراح بودند معالجه ميكردند چنانچه خواهد آمد عرض كردند كه اين قسم فتيلها از زخمى بزخمى سير ميرود و بر جان امير
آنجناب درد را كتمان ميكرد و مانند گوشت جويده شده بود و بر روى پوستى چسبيده از شدت

بودند چون چشم حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله براو افتاد گریست دوم شیخ مفید قدس سره
ایضا در بحار روایت کرده که بعد از وفات آنجناب شمردند اثر جراحاتیکه در بدن مبارکش بود از فرق
تا قدم پس عدد آن بهزار رسید سیم ایضا آن عالم کامل در ان کتاب و شیخ صدوق ره در کتاب
خصال حدیثی طولانی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام و از محمد بن الحنفیه روایت کرده اند که یکی از علماء
یهود مشرف بخدمت آنحضرت شد بعد از جنگ نهروان و آنجناب ذکر کردند برای او هفت موضع
که خدا تعالی آنجناب را امتحان نمود در حیوة پیغمبر صلی الله علیه و آله و هفت موضع دیگر بعد از وفات
آنحضرت و در همه مواضع صبر نمود در چهارم از هفت اول اجمالی از غزوه احد را بیان فرمود
و در آخر آن فرمود مجروح شدم در پیش روی رسولخدا صلی الله علیه و آله هفتاد و چند جراحت
که از آنها است این و این و ردا را از خود انداختند و دست مبارک را باثر یک یک از آن جراحات
کشیدند الخ چهارم ایضا در ان دو کتاب در همان خبر شریف طولانی مذکور است که در موضع
پنجم از قسم اول اجمالی از غزوه خندق و چگونگی مبارزت خود را با عمرو بن عبدود بیان نمود پس
فرمود بمن این ضربت را زد و اشاره کرد بفرق مبارکش الخ پنجم شیخ طبرسی قده در تفسیر مجمع البیان
روایت کرده که در روز احد علی علیه السلام را آوردند خدمت رسولخدا صلی الله علیه و آله در حالیکه در
بدن شریفش بود زیاده از شصت جراحت که از طعن نیزه و ضربت شمشیر و پیکان تیر رسیده بود
پس رسولخدا صلی الله علیه و آله دست مبارک بآن جراحات میمالید و آنها ملتئم میشد باذن
خدا تعالی تا آنکه چنان شد که گویا جراحتی نبود ششم شیخ جلیل مقدم علی بن ابراهیم قمی قدس الله سره
در تفسیر خود بسند معتبر روایت کرده در ضمن ذکر قصه جنگ احد که اصحاب آنحضرت همه فرار کردند و
امیر المؤمنین علیه السلام پیوسته با مشرکین مقاتله مینمود تا آنکه در روی مبارک و سر و سینه و شکم و
دو دست و دو پای آنجناب نود جراحت رسید پس آن جماعت ترسیدند و از او کناره کردند و شنیدند که

منادی از آسمان که میگفت لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار هفتم عالم نبیل
قطب راوندی قده در کتاب خرائج روایت کرده که در جنگ جمل جراحت بسیار بدن امیر المؤمنین علیه السلام
رسید پس رسول خدا صلی الله علیه وآله آب دهان مبارک بر آن جراحات ریخت پس نیکو شد جراحات
در آن حال بود هشتم رشید الدین محمد بن شهر آشوب قده در کتاب مناقب روایت کرده که روز احد شانزده
ضربت بعلی علیه السلام رسید در آنحال که در پیش روی رسولخدا صلی الله علیه وآله مشرکین را از آنحضرت
دفع میکرد و در هر ضربت بر زمین افتاد پس جبرئیل آنجناب را بلند میکرد و نهم نیز در آنجا از آنجناب روایت کرده
که فرمود در روز احد شانزده ضربت بمن رسید که در چهار از آنها بر زمین افتادم پس مردی خوش روی
نیکو موی خوش بوئی نزد من آمد و بازوی مرا گرفت و برپا داشت و گفت حمله کن بر ایشان که تو در طاعت
خداوند و رسول اوئی و هر دو از تو خوشنودند پس نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله آمدم و آنچه دیدم گفتم فرمود خداوند
چشمان ترا روشن کند آن مرد جبرئیل علیه السلام بود دهم امین الاسلام شیخ طبرسی در مجمع البیان
بسند معتبر روایت کرده از حذیفه که در روز خندق عمرو بن عبدود از اسپ فرود آمد و شمشیر از نیام کشید
که گویا شعله بود از آتش پس خشمناک رو کرد بجانب علی علیه السلام پس آنحضرت رو باو آورد با سپری که
بر سر کشیده بود پس عمرو ضربتی بر آنحضرت زد که سپر را دو نیم کرد و شمشیر از آن گذشت و بر فرق مبارکش
رسید و آنرا مجروح کرد یازدهم علی بن ابراهیم قمی علیه الرحمه در تفسیر خود قریب بهمین را روایت کرده
و بعد از آن ذکر نمود که بعد از کشته شدن عمرو علی علیه السلام سرش را برید پس روانه شد بسوی پیغمبر
صلی الله علیه وآله و خون از سر مبارکش میریخت از ضربت عمرو و از شمشیر آنحضرت خون میچکید دوازدهم
ایضا ابن شهر آشوب قده در کتاب مناقب روایت کرده که سر مبارک امیر المؤمنین علیه السلام در جنگ خندق
از ضرب عمرو بن عبدود مجروح شد پس آمد نزد رسولخدا صلی الله علیه وآله پس آن زخم را بست و در آن دمید
پس ملتئم شد و فرمود کجا باشم من در آنوقت که خضاب شود این از این یعنی محاسن یا رخسار تو از خون

سیزدهم ابوعلی پسر شیخ طوسی قدس سره در امالی خود روایت کرده از حضرت رضا علیه السلام از آبای کرامش از حضرت سجاد علیه السلام که فرمود در ضمن حدیثی در کیفیت شهادت جد بزرگوارش و اما ابن ملجم پس واقع شد ضربت او در حالیکه آنحضرت در سجده بود بر سر مبارکش بر همان ضربتی که در آنجا بود

چهاردهم ابن شهر آشوب در مناقب نقل کرده از کتاب ابان بن عثمان و او روایت نمود که در جنگ احد زیاده از شصت جراحت ببدن امیر المؤمنین علیه السلام رسید پس پیغمبر صلی الله علیه و آله امر کرد ام سلیم و ام عطیه را که آن جراحتها را مداوا نمایند پس هر دو عرض کردند که ما او را تر سیدیم یعنی این جراحتها جنابش را هلاک خواهد نمود پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و مسلمین داخل شدند بر آنجناب در حالتیکه یکپارچه داشت یعنی بجهت اتصال زخمها بیکدیگر گویا یک زخم محسوب میشد پس آنحضرت دست مبارک برانها میمالیدند میفرمود مردیکه چنین بلاها به بیند در راه خداوند پس میان خود و خداوند نیکی و احسان را بنهایت رسانیده و عذر را تمام کرده پس آن جراحتها بهم ملتئم شد مولف گوید که این اختلافات در عدد جراحات آنحضرت در روز جنگ احد قابل جمع است بنحویکه مخالفتی در اخبار نباشد و باید در محل خود ذکر شود

پانزدهم روایت معروفه مشهوره که در قدیم الایام محل گفتگو بود و حاصل آن چون ماخذ اصل آن فعلا در نظر نیست آنکه در یکی از غزوات پیکانی در پای مبارکش فرو رفت که در بیرون آوردنش رنج بسیار بوجود مبارکش میرسید پس در حال نماز که نفس مقدسه اش اصلا به بدن التفاتی نداشت آنرا بیرون آوردند و بجهة باو نکردن ظاهر کلام شیخ اجل در ارشاد و انجمن اقتدار از اخبار صریح که اعیان علمای شیعه نقل کردند کافی است پس ناچار بایست از تاویل کرد باینکه مراد جراحاتی باشد که منافی با قوت قلب و شجاعت باشد مثل جراحاتیکه در طرف پشت باشد که علامت فرار کردن صاحب جراحت است از صف هیجاء و میدان معرکه یا جراحاتیکه بان عیبی و نقصی در بدن پیدا شود و غالبا برای صاحبان آنها مخصوص باشد مثل اعلم آنکه لب بالایش شکافته شود

واثرم آنکه دندانش شکسته شود و اقصم آنکه دندان پیش روئیش شکسته و اشتر آنکه پلک زیرین
چشمش منقلب شود و اخرم آنکه دیوار بینیش بریده شده باشد و اعور آنکه یک چشمش کور شود و
اعمی هر دو چشم کور و امثال آن بسیار است و شاید برای تتبع محامل دیگر بنظر برسد و اما خبر کتاب
فضائل پس پوشیده نماند که مولف آن اگرچه از اجله علما است ولکن ظاهر این کتاب را در اوائل
سن نوشته و لهذا مبنی بر اتقان و احکام نیست و در آن اخبار غریبه منفرده بسیار یافت میشود
و لهذا اساتید فن چندان اعتماد بر آن ندارند علاوه بر این در متن این خبر عیب بزرگی است
و آن اینکه تمام قصه ولادت آنحضرت و آمدن آن خواتین معظمه بجهة اعانت فاطمه بنت اسد
رضی الله عنها و جمله از کرامات و گفتگوی جناب ابوطالب با آنها همه را در خانه ابوطالب نقل کرده
و این مخالف است با اخبار بیشمار و نص علما اخیار و مضامین خطب و اشعار در تمام اعصار
که ولادت با سعادت آنحضرت در داخل کعبه معظمه بود و این از خصائص آنجناب است که احدی
از انبیا و اوصیا در آن شرکت ندارند و بعید نیست که از ضروریات مذهب امامیه باشد که شیعه
بآن افتخار میکنند و هرگاه اصل درست نشد برای فرع محلی نخواهد ماند چه رسد بمعارضه با آن
همه اخبار معتبره مثال دوم سید جلیل علی بن طاوس قدس الله سره در اواخر کتاب لهوف فرموده
ولما رجع نساء الحسين عليه السلام وعياله من الشام وبلغوا العراق
قالوا للدليل مر بنا على طريق كربلاء فوصلوا الى موضع المصرع
فوجدوا جابر بن عبد الله الانصاری رحمه الله وجماعة من بنی هاشم
ورجالا من آل رسول الله صلى الله عليه وآله قد وردوا لزيارة قبر الحسين
عليه السلام فوافوا فی وقت واحد وتلاقوا بالبكاء والحزن واللطم واقا
اقاموا المآتم المقرحة للاكباد واجتمع اليهم نساء ذلك السواد واقاموا على

ذلک ایام ما مختصر همین عبارت را جعفر بن نما علیه الرحمه در کتاب مثیر الاحزان که بست و چهار
سال بعد از وفات سید تالیف کرده ذکر نموده و حاصل ترجمه آنکه نسوان و عیال حضرت
سید الشهدا علیه السلام چون در مراجعت از شام بعراق رسیدند بدلیل راه فرمودند ما را از راه
کربلا ببر چون بسر تربت مطهر رسیدند جابر بن عبد الله را با جماعتی از مردان بنی هاشم که بزیارت
آنحضرت آمده بودند ملاقات کردند و در یکوقت بانجا رسیدند پس مشغول نوحه و زاری و بنای
تعزیه داری را گذاشتند و زنان قبائل عرب که در آن اطراف بودند جمع شدند و چند روز باین
شغل عزاداری مشغول بودند پس میگوئیم سید معظم مذکور جلیل القدر عظیم الشان صاحب کرامات
باهره و مناقب فاخره است و نزد کافه علمای اعلام مولفات و تصانیفش مقبول و مطبوع
اساتید و ارباب فن است ولکن مخفی نیست بر شخص منصف که مولفات بزرگان دین چه
در مطالبی که محتاج بفکر صائب و نظر ثاقب است و چه در اموریکه متوقف بطول باع و سعت
اطلاع است در ابتدای عمرشان همه بر یک وتیره و نسق نباشد کتابیکه در اوائل تحصیل و سن شباب
نوشته در اتقان و ضبط و جامعیت غالبا شباهتی با آنچه در ایام تکمیل و اواخر عمر تالیف نمایند ندارد
اگر چه [illegible] حیات [illegible] که برکتابی بهر عالمی نیست و هنوز در زمان جلالت و بزرگی که سید [illegible]
[illegible] رسیده تالیف نموده و حال آنکه چنان نیست چنانچه پوشیده نیست بر ناظر
در مولفات [illegible] اوائل سن [illegible] ایشان [illegible] احزان و این سید جلیل کتاب لهوف را در اوائل سن تالیف
نموده و [illegible] دو چیز است اول آنکه طریقه ایشان در تمام مولفات که [illegible]
و علماء از ایشان نقل کنند بذکر ماخذ نقل و سند روایت است بقدریکه میسور بوده بر آن واقف
شدند بخلاف سیره ایشان در این کتاب و کتاب مصباح الزائر که در این دو [illegible] ماخذ
[illegible] اتقان تام در آن ایام و قلت اطلاع ندارد از ملهوف مختصر تمام تالیف

دار د مثل مقتضی و د ما انجا اید انقلی بی ذکر ماخذ و مستند نکرده پس اگر در نقل از ان کتاب ایرادی شود
منافات با بزرگی مقام و طول باع و کثرت اطلاعشان در احادیث و اثار ندارد زیرا که ان
در جایت بعد از ان به تدریج پیدا شده و دوم انکه سید معظم مذکور در کتاب اجازات چون در مقام
ذکر مولفات خود بر آمدند تصریح نمودند که من کتاب مصباح الزائر را در اوائل تکلیف نوشتم و در اول
ملهوف فرموده که چون من مصباح الزائر را نوشتم و زائر از حمل ان مستغنی است از برداشتن
مزار کبیری یا صغیری خواستم چون زائر بجهت زیارت عاشورا مشرف میشود با خود مقتلی نبرد این
مختصر را که مناسب تنگی وقت زوار است در مقتل نوشتم که بآن کتاب منضم شود و این کلام
صریح است در انکه ملهوف بمنزله متمم مصباح الزائر و در اوائل تکلیف تالیف شده و این خود کافی
است برای وضوح نبودن آن در اتقان و استحکام مثل سائر مولفات جلیله ایشان چون
اینقدر مکشوف شد میگوئیم رسیدن اهلبیت در اربعین بکربلا مستلزم بنحویکه سید در ملهوف ذکر نموده
منافی است با امور بسیار و جمله از اخبار و تصریح جمعی از علما راخیار و باختصار بآنها اشاره میشود
اول آنکه سید معظم مذکور بعد از مدتی خود ملتفت بعضی از خرابیهای این نقل از ان راوی مجهول
شده لهذا در کتاب اقبال در اعمال روز بیستم صفر بعد از اشاره با نچه در لهوف سابقا نوشته بود
فرموده که این بعید است زیرا که عبید الله بن زیاد لعنه الله نوشت بیزید ملعون واقعه کربلا را و از او
اذن خواست در حمل اهلبیت علیهم السلام بسوی شام و ایشان را حمل نکرد تا جواب رسید و این
محتاج است بنحو بیست روز یا زیاده و وجه دیگر انکه چون اهلبیت را بشام فرستاد مروی است که
یک ماه ایشان را در مکانی جای دادند که از سرما و گرما ایشان را نگاه نمیداشت و صورت حال
مقتضی است که وصول ایشان بمدینه یا کربلا متاخر باشد از اربعین این خلاصه کلام ایشان است
در اقبال و [illegible] که در ملهوف [illegible] ان پسر مرجانه را [illegible] یزید حمل او اهلبیت بعد از آن [illegible] جواب ذکر

کرده و با اینحال ان قصه را از ان راوی نقل فرموده و این هر دو هرگز با هم جمع نشود و دوم انکه
احدی از اجلاء فن حدیث و معتمدین اهل سیر و تواریخ در سیاق ذکر مقتل اشاره باین قصه نکرده‌اند
با انکه ذکر آن از جهاتی شایسته و محل اعتنا بود بلکه از سیاق کلامشان عدم وقوع ان معلوم میشود
شیخ مفید قده در ارشاد گفته ثم امر بالنسوة ان ینزلن فی دار علی حدة معهن
اخوهن علی بن الحسین علیهما السلام فافرد لهم دارا تتصل بدار
یزید فاقاموا ایاما ثم ندب النعمان بن بشیر وقال له تجهز
لتخرج بهؤلاء النسوة الی المدینة الی ان قال وانفذ معهم فی جملة
النعمان بن بشیر رسولا تقدم الیه ان یسیر بهم فی اللیل ویکونوا
امامه حیث لا یفوتون طرفه فاذا نزلوا تنحی عنهم وتفرق هو واصحابه
حولهم کهیئة الحرس لهم وینزل منهم بحیث ان اراد انسان من جماعتهم
وضوءا او قضاء حاجة لم یحتشم فسار معهم فی جملة النعمان ولم یزل ینازلهم
فی الطریق ویرفق بهم کما وصاه یزید ویرعاهم حتی دخلوا المدینة
و حاصل ترجمه بقدر شاهد مقام انکه یزید نعمان بن بشیر و او از ان دو نفر صحابی است که با معویه
بودند گفت تهیه سفر ببین و این زنان را بمدینه برسان و او را وصیت کرد که در شب سیر کنند و در
عقب اهلبیت باشد بنحویکه از نظر او بیرون نروند و در منازل از ایشان دور شود که اگر کسی از
مخدرات حاجتی دارد شرم نکند و نعمان و اصحاب او در اطراف اهلبیت متفرق شوند بمنزله نگاهبانان
و نعمان بوصیت یزید عمل نمود و اهلبیت عصمت را با آرام و مدارا بردتا داخل مدینه شدند و نشود که
ایشان در سیر خود بکربلا روند و جابر را ملاقات کنند و چند روز عزاداری کنند و شیخ مفید قدس سره آنرا
در محل مناسب ندیده باشد یا دیده و در اینمقام اشاره بان نکند و قریب بهمین عبارت را ابن اثیر در

کامل التواریخ ذکر کرده و طبری نیز در تاریخ خود که از تواریخ معتبره است مختصری گفته و هیچکدام ذکری از سفر عراق ننموده است سیم آنکه شیخ مفید قدس سره در مسار الشیعه در وقایع ماه صفر فرموده

وفی الیوم العشرین منه کان رجوع حرم سیدنا و مولانا ابی عبد الله الحسین علیه السلام من الشام الی مدینة الرسول صلی الله علیه و آله وهو الیوم الذی ورد فیه جابر بن عبد الله بن حرام الانصاری صاحب رسول الله صلی الله علیه و آله من المدینة الی کربلاء لزیارة ابی عبد الله علیه السلام وکان اول من زاره ویستحب زیارته

در روز بیستم از ماه صفر رجوع حرم حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام بود از شام بسوی مدینه طیبه و آن روز روز بیستی که وارد شد جابر بن عبد الله از مدینه بکربلا بجهت زیارت قبر حضرت ابی عبد الله علیه السلام واو اول کسی است که آنجناب را زیارت کرده و قریب بهمین عبارت را شیخ طوسی رحمه الله در مصباح متهجد و علامه حلی طاب ثراه در منهاج الصلاح و کفعمی قدس سره در دو موضع از مصباح خود ذکر کرده و ظاهر عبارات آنست که روز اربعین از شام بیرون آمدند تا آنکه وارد مدینه شدند چنانچه بعضی توهم کرده‌اند چه از دمشق تا مدینه کمتر از یک ماه سیر قافله متعارف نشود خصوص این قافله حسب دستور العمل یزید بنعمان که بآن رفتار نمود و بعد ما بین این دو بلد زیاده از دویست فرسخ است و اگر مراد آن بود تغییر عبارت نمیداد و در حق جابر که اختلافی در ورود او در روز اربعین نیست بود و در اینجا برجوع تعبیر نموده و بهر حال این کلمات صریح نیست در بیان آمدن ایشان بکربلا و الاذکر آن در وقایع ماه صفر از جهاتی اولی بود چهارم آنکه تفصیل ورود جابر در کربلا بطول در دو کتاب معتبر موجود است و ابدا ذکری از ورود اهلبیت طهارت و ملاقات ایشان با جابر در آنجا نیست اول شیخ جلیل القدر عماد الدین ابو القاسم طبری آملی که از ثقات

ابو علی پسر شیخ طوسی است رضوان الله علیهم در کتاب بشارة المصطفی که از کتب نفیسه معتبره بوده
مسنداً روایت کرده از اعمش که از بزرگان محدثین است و او از عطیة بن سعد بن جنادهٔ عوفی
کوفی جدلی که او نیز از روات امامیه است و اهل سنت در رجال خود تصریح کرده‌اند که او راست
گو بوده و در سنه ۱۱۱ وفات کرده روایت کرده که گفت با جابر بیرون رفتیم بقصد زیارت حسین
بن علی صلوات الله علیهما آنگاه شرح داد کیفیت ورود خود و جابر را بکربلا و اجمال آن آنکه
جابر غسل کرد و خود را شبیه محرمان نمود و به سعد خوشبو کرد و چون نابینا بود عطیه دستش را بقبر
مطهر رساند پس بیهوش شد آب بر او پاشید بحال آمد پس بسیار نالید ثانی چگونه زیارت آنحضرت عرض
کرد آنگاه بر شهدا اسلام کرد و در آخر کلامش گفت که ما شریک بودیم در آنچه داخل شدید
یعنی مجادله و مقاتله و نصرت ذریهٔ خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم پس عطیه گفت ما هیچ کاری نکردیم
و شمشیری نزدیم و سرهای این گروه از بدن جدا و زنانشان بیوه و فرزندانشان یتیم شدند چگونه
در اجر با ایشان شریک باشیم جابر در جواب حدیث نبوی را که خود شنیده بود ذکر نمود که هر کس دوست
دارد عمل قومی را با ایشان در ثواب آن عمل شریک باشد و گفت نیت من و اصحابم بر همان نیت
حسین علیه السلام و اصحاب او است آنگاه فرمود مرا ببر بطرف خانهای کوفه چون قدری از مسافت
راه طی شد فرمود ای عطیه آیا ترا وصیتی بکنم و گمان ندارم بعد از این سفر دیگر تو را ملاقات کنم پس
امر کرد او را بدوستی دوستان آل محمد علیهم السلام و دشمنی با دشمنان ایشان و از این خبر شریف
معتبر معلوم میشود جابر چند ساعتی بیش در آنجا درنگ نکرده و کسی ملاقات نشده و چه سبب داشت نشود
که اهل بیت وارد شوند و با جابر ملاقات کنند و عطیه در نقل چگونگی آن سفر زیارت با جابر ابدا اشاره
بآن نکند و هم سید جلیل مذکور طاب ثراه در کتاب مصباح الزائر در اعمال روز اربعین روایت کرده
از عطا و ظاهر اینکه عطیه مذکور در خبر سابق است گفت من با جابر بودم روز بیستم صفر چون بغاضریه

رسیدیم آنگاه قصه غسل و سجده و بیهوشی را ذکر نموده و پس از آن فقره زیارتی از او نقل کرده که با آن آنحضرت
سلام کرده و معروف است آن زیارت به زیارت اربعین و نیز زیارت مختصری برای علی بن الحسین
علیهما السلام و نیز مختصری برای شهدا از آنگاه رفت بر سر قبر ابی الفضل علیه السلام و زیارت کرده
نماز بجای آورده و رفت و ابدا اشاره در آن خبر بآن قصه نیست و گمان ندارم صاحب عقل سلیمی
باور کند که حضرت سجاد علیه السلام باینجا بیاید و بر ظاهر اول زیارت آنجناب باشد و اشاره بآن
نشود و زیارتی و نصی از آنحضرت نقل نکنند و از جابر نقل زیارت کنند تا کنون شیعیان در آن روز
بآن عمل کنند چه گفتیم آنکه اصل تصنیف [illegible] بعضی از بزرگان محدثین و معتمد در باب سیر و تواریخ است
و مقتل او در نهایت اعتبار چنانچه از نقل اعاظم علمای قدیم از آن و از سایر مؤلفاتش معلوم میشود
ولکن افسوس که اصل مقتل صحیح آن جناب در دست نیست و این مقتل موجود که باو نسبت دهند
مشتمل است بر بعضی مطالب منکره مخالف اصول مذهب و البته از اعادی و جهال بجهة پاره از
اغراض فاسده در آن کتاب داخل کرده‌اند و از جمله از حد اعتبار و اعتماد افتاده و بمنفردات آن
وثوق نیست و لهذا این قصه ورود اهل بیت را بکربلا در اربعین باو نسبت ندادیم و حالی آنکه فقره
زیارت طوف را او نیز ذکر نموده و عالم جلیل شیخ خلف آل عصفور در بعضی رسائل خود که اجوبه
مسائل است زحمت بسیاری در تطبیق اعظم منکرات آن کتاب بر اصول مذهب کشیده و لکن بر متأمل
در آن پوشیده نیست که بغیر تکلف حاصلی ندارد بهر حال در این اعصار برای آن مقتل نسخ مختلفه
بزیاده و نقصان دیده شده و آن نسخ در این مطلب متفق‌اند که اهل بیت جلالت را زمان حرکت از
کوفه از راه تکریت و موصل و نصیبین و حلب بشام بردند و آن راه راه سلطانیست و غالباً آباد و بلکه
بسیار و شهرهای معموره عبور میکند و از کوفه تا شام از آن راه قریب چهل منزلست و قضایای عدیده
و بعضی کرامات در ایام سیر از آن راه در آنجا موجود و نسخ و تمام آن از دست ضایعین باشند بیاد در

از انها واعی بر وضع نیست و علاوه برآن شواهد بسیار بر صدق اصل این مطلب که سر از آنراه بود
یافت میشود از سایر کتب معتبره مثل قصه دیر راهب قنسرین و بروز کرامت باهره از سر مبارک
در انجا چنانچه ابن شهرآشوب در مناقب خود نقل کرده و قنسرین دیگر منزل حلب است که در سنه
سیصد و پنجاه یک بجهة غارت روم خراب شده و قصه یحیی یهودی حرانی و شنیدن او تلاوت
قرآن را از سر منور در وقت عبور از انجا و اسلام و شهادت او چنانچه جمال الدین عطاء الله بن السید
غیاث الدین فضل الله بن السید عبد الرحمن محدث معروف در کتاب روضة الاحباب نقل کرده
و گفته قبر یحیی در انجا است و معروف است بیحیی شهید و دعا در سر قبر او مستجاب میشود و حران
شهری بوده در شرقی فرات در بلاد جزیره و ان بلادیست مابین فرات و دجله و نیز قریه ایست
از توابع حلب و احتمال هر یک میرود و نیز اکثر آن منازل را اسم برده و قضایا نقل کرده با اختلافی
در آن با انچه ابو مخنف گفته و تصریح عالم جلیل بصیر عماد الدین حسن بن علی طبرسی صاحب
مولفات رائقه مثل اسرار الامامة و غیرها در کتاب کامل السقیفه که معروفست بکامل بهائی بر انکه
در ان سیر آمده و موصل و نصیبین و بعلبک و میافارقین و شیرز عبور نمودند و آمد کنار دجله است
مثل موصل چهارم در سه منزلی شام است و پنجم نزدیک بدیار بکر است که از بلاد جزیره است
و ششم قریب بحماة بین حلب و شام است و بعضی قصص و حکایات برای آن منازل نقل کرده
و محل گذاشتن سر مبارک در معره که در دو فرسخی حلب است و از قرای او است چنانچه بعضی
از علمای اعلام نقل کردند و ذکر این منزل و چگونگی رفتار اهل آن با لشکر ابن زیاد در مقاتل
موجود است و نیز ملا حسین کاشفی قضایای متعدده در حین عبور از بسیاری از آن
منازل در کتاب روضة الشهداء نقل کرده و غیر اینها جمع که حال در نظر نیست و غرض تمسک
و استشهاد بهر یک از اینها نیست هر چند بعضی از ان در نهایت اعتبار است بلکه از مجموع آن

منصف اطمینان تام پیدا خواهد کرد که سیر از آن خط بود علاوه معارضی و خلافی از اخبار و کلمات
اصحاب تاکنون بنظر نرسیده و چون عاقل تامل کند سیر از کربلا بکوفه و از آنجا بشام با ملاحظه اقل
ایام توقف در آن دو بلده و از شام تا بکربلا در مدت چهل روز از ممتنعات خواهد شمرد و اگر از آنچه
گفتیم اغماض کنیم و فرض نمائیم که سیر از بریه و غربی فرات بود انهم بعد از تامل صادق نظر او آنست
چه از کوفه تا شام بخط مستقیم یکصد و هفتاد و پنج فرسخ است روز دوازدهم ورود کوفه سیر دیهم
انعقاد آن مجالس مشئوم و ایام رفتن قاصد بشام و مراجعت بکوفه کمتر از بیست روز چنانچه در اخبار
گفته نشود و این استیذان ابن زیاد از یزید و حمل اسیر از ایشان بشام بعد از آمدن جواب است سید در ملهوف
نیز ذکر کرده و ابن اثیر در کامل نقل کرده که چون آل حسین علیه السلام بکوفه رسیدند ابن زیاد ایشان را
حبس نمود و قاصدی نزد یزید فرستاد و اخبار کرد بحال ایشان روزی سنگی در آن مجلس افتاد
که مکتوبی بآن بسته بود و در آن نوشته بود قاصدی بجهت امر شما نزد یزید رفته روز فلان بانجا میرسد
و روز فلان برمیگردد پس اگر آواز تکبیر شنیدید پس یقین کنید که شما را خواهند کشت و گرنه شما را امان
دادند چون دو روز یا سه روز با آمدن قاصد مانده بود باز سنگی که بآن نوشته بسته بود بانجا افتاد
و در آن نوشته بود وصایای خود را بکنید که زمان رسیدن قاصد نزدیک شده چون قاصد
رسید معلوم شد یزید امر کرده که ایشان را نزد او فرستند و اما آنچه بعضی از افاضل علماء در حواشی بحار
بحار احتمال داده که استیذان و جواب بتوسط کبوتر بود که ملوک سابق از این جهت قاصدی بردن
از بلدی ببلدی تربیت میکردند فاسد است زیرا که در عصر بنی امیه و اوائل بنی عباس این کار
متداول نبود بلکه شهاب الدین احمد بن یحیی بن فضل الله العمری تصریح کرده در کتاب تعریف
که اصل این قسم که از حمام هدی و حمام رسائل میگویند از موصل بوده و ملوک فاطمیین بسیار بآن اعتنا
داشتند و از کتاب تمائم الحمائم محیی الدین ابن عبد الظاهر نقل کرده که اول ملوک که از آن تحصیل

نقل کرد نور الدین محمود ابن زنگی بود در سنه ۵۶۵ و بالجمله از اقبال گذشت که یکماه در حبس شام بودند
بعد از بیرون آمدن هفت روز مشغول عزاداری بودند چنانچه در کامل بهائی است و محمد بن جریر طبری
در تاریخ خود گفته که یزید ده روز ایشان را در خانه خود نگاهداشت و بعد از آن ایشان را روانه کرد و گذ
مراجعت با نهایت جلال و اکرام و تانی و وقار در شب سیر میکردند چنانچه از کلام شیخ مفید ره که
گذشت و دیگران معلوم میشود و اگر در هر شب هشت فرسخ بر همان خط مستقیم سیر کرده باشند بیست
قریب بیست و دو روز خواهد بود حال آنکه از آنجا بجهت قلت آب و سائر احتیاجات سیر منظم نباشد
خصوص برای قافله زنان و کودکان و ضعیفان ششم آنکه با رسیدن حضرت سجاد علیه السلام در
آن روز بکربلا و جماعتی از مردان بنی هاشم و مشرف شدن ایشان بزیارت حضرت ابی عبدالله
علیه السلام جابر در آن روز بلکه در یک وقت مناسب نبود جابر را اول زائر آنحضرت گویند و این
از مناقب او شمرده شیخ مفید قدس ره در مسار الشیعه چنانچه گذشت گفته و کان اول من زاره و شیخ
طوسی در مصباح [illegible] و هو کان اول من زاره من الناس و شیخ ابراهیم کفعمی ره در حاشیه فصل
چهل و یکم جنه خود گفته و انما سمیت زیارة الاربعین لان وقتها یوم العشرین
من صفر و ذلک لاربعین یوما من مقتل الحسین علیه السلام و ها
هو الیوم الذی ورد فیه جابر بن عبد الله الانصاری صاحب النبی
صلی الله علیه و آله من المدینة الی کربلا لزیارة الحسین علیه
السلام و هو اول من زاره من الناس زیارت مذکور در متن کتاب را زیارت
اربعین میگویند زیرا که وقتش در روز بیستم صفر است که چهل روز از شهادت حضرت ابی عبدالله
علیه السلام گذشته و از روزیست که وارد شد در آن روز جابر انصاری از مدینه بکربلا بجهت زیارت
آنحضرت و او اول کسی است که آنجناب را زیارت کرده [illegible] چنانچه گذشته [illegible]

جان فدای آنکه اول زائر است — زائر اوّل جناب جابر است

هفتم آنکه بر هر ناظری در کتب مقاتل مخفی نیست که بعد از ندامت ظاهری رجس پلید یزید و عذر
خواستن و مجهز نمودن آل الله را بین ماندن در شام و برگشتن بوطن اصلی مدینه طیبه و اختیار کردن
ایشان مراجعت را اهلبیت حق بعزم مدینه از شام بیرون رفتند و از عراق و کربلا ذکری در اینجا نبوده
بنابر نقل اصوب نبوده و راه شام بعراق از خود شام از راه حجاز جدا میشود و قدر مشترکی ندارند
چنانچه مکرر در این شنیده شده و از اختلاف طول این سه بلد با یکدیگر معلوم میشود پس هر که بخواهد از
شام بعراق رود از آنجا عازم و بخط عراق خواهد سیر کرد و اگر اهلبیت از آنجا باین عزم بیرون آمدند
چنانچه ظاهر عبارت ملهوف است بی اطلاع آن خبیث و بی اذن او هرگز برای ایشان میسر
نبود و نمیشود و در آن مجلس ذکری از این عزم نشود و ظاهر است که در سیر بعراق جز زیارت تربت مقدسه
مقصدی نداشتند و گمان نمیرود با آن خبث سریره یزید و پلیدی فطرتش اگر اظهار میکردند
و اذن میخواستند راضی شود و اذن دهد و مصارف سفر را دو چندان کند با آن دنائت
طبع و بیحیائی که دویست دینار و بدهد و بگوید این بعوض آنچه از شما رفته بهر حال این استبعاد سلب کند
بالمرّة وثوق را از کلام آن راوی مجهول که در ملهوف از او نقل کرده و البته یکی از اهل سیر و تواریخ
است میبرد و چون منضم شود بآن شواهد متقدمه اساس این احتمال از اصل خراب خواهد شد
و با این حال اخبار جزمی روضه خوانان بوقوع این قضیه بمجرد کلام مذکور کاشف از نهایت
جهل و تجری است و کاش بهمان چند سطر ملهوف یا مقتل ابی مخنف قناعت میکردند و اینرا مانند
ریشه درخت در زمین شوره زار قلب ویران نمی کاشتند که اینهمه شاخ و برگ از او
نمی روئید پس از آن این همه میوه های گوناگون اکاذیب از آن نمی چیدند و از زبان
حجت بالغه خداوند حضرت سجاد علیه السلام اینهمه دروغ در وقت ملاقات خیالی با جابر

نقل نمی نمودند کار بانجا رسیده که عطیه کوفی محدث تابعی را علامه حلی که جابر انصاری صدقی کردند
انگاه او را آزاد کشته چون مژده ورود اهلبیت را باو آورد ولنعم ما قیل

چه خوش گفتست سعدی در زلیخا — الا یا ایها الساقی ادر کاسا وناولها

ما اجراهم علی الرحمن وعلی نهتاک حرمة الرسول وآله علیهم السلام شنیع ووهم مخفی نماند که اما
انچه از خبر شخص ثقه ونقل او بلکه نقل مومن عادل پیدا میشود برای سامع ظن یا اطمینان بثبت صدق خبر
چون ناقل مذکور عمدا دروغ نمیگوید واحتمال نسیان وخطا دران امور محسوسه که ازو ان خبر میدهد
بعید است واعتنائی بان نیست اگر واسطه بعید ازو نباشد واگر واسطها و سائط متعدده وبعید
ازو باشد بلکه سلسله زیاد وعهد طولانی ونقل از کتاب عالم ثقه شود واو از کتاب دیگر وهکذا مثل
ناقلین این اعصار تا عصر آئمه علیهم السلام ومولفین آن طبقه از روات وارباب سیر وتواریخ پس
اسباب عدم اطمینان بان خبر بجهة کثرت وجود خطا ونسیان وسقط در نسخ وتحریف وتصحیف
کاتب ومعلوم نبودن کتاب فلانی از مولفات انکه باو نسبت میدهند ومعلوم شدن عدم وثاقت
صاحب کتاب بلکه ناقل بجهة عدم خبرت وبصیرت یا اطمینان داشته وغیر اینها بسیار شود لهذا ناقلین
متدین درست کار نباید بمجرد دیدن خبری وحکایتی در کتابیکه بعالمی نسبت میدهند قناعت کنند
چه بسا شود که انکتاب را در اوائل سن نوشته وهنوز بمقام تمیز دادن صحیح از سقیم وثقه از غیر ثقه
نرسیده وچنانچه در تنبیه گذشته بآن اشاره شد وازینجهة اخبار موهونه بی اصل وماخذ ومخالف روایات
ثقات بلکه اخبار کاذبه یقینی دران یافت میشود مثل کتاب محرق القلوب تالیف عالم جلیل اخوند
ملا مهدی نراقی که از اعیان علماء دهر ویکی از مهدیین خمسه عصر خود بود علاوه برانکه بزرگان دین
اعتراف بعلو مقام علم وفضل او کرده اند مولفات شریفه او در نزد خبره مثل لوامع ومشکلات العلوم
وغیران خود شاهد بست صادق ووافی در اثبات این مرام با اینحال یافت میشود در این کتاب مطالب منکره

کہ ناظر بصیر متعجب میشود از نوشتن چنان عالمی چنین مطالبی را مثلا با خبار جزمی بدون آنکه
نسبت دہد بعالمی یا کتابی نوشته در قضایای روز عاشورا که چون بعضی از یاران بجنگ رفته
شهید شدند ناگاه از میان بیابان سواری مکمل و مسلح پیدا شد مرکبی کوه پیکر سوار بود خود عادی
فولادی بسر نهاده و سپر مدور بر کتف در آورده و تیغ یمانی جوهر دار چون برق لامع حمائل کرده
و نیزه هجده ذرعی در دست گرفته و سائر اسباب حرب را بر خود آراسته کالبرق
اللامع والبدر الساطع بمیان میدان رسید و بعد از طرید و جولان روی بسپاه
مخالف کرد و گفت هر که مرا نشناسد بشناسد منم هاشم بن عتبه ابن ابی وقاص پسر عم عمر سعد
پس روی بامام حسین علیه السلام کرد و گفت السلام علیک یا ابا عبد الله اگر پسر عمم عمر سعد
بجنگ شما آمده من آمده ام جان خود را نثار شما کنم تا آخر قصه مبارزت و کشته شدن او که تمام
آن دروغ است جزما زیرا که هاشم از شجاعان معروف بود و از نجهة او را مرقال میگفتند و
از خاصه ملازمان رکاب ظفر انتساب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بود و علم بزرگ اردوی جلالت
و رایت عظمائی عساکر منصوره در جنگ صفین در دست او بود و در همان روز که از جند الله
عمار یاسر و جماعتی بدرجه شهادت رسیدند و از لشکر معویه ذو الکلاع معروف و عبید الله پسر
عمر هلاک شدند هاشم نیز شهید شد باتفاق علماء رجال و مؤلفین غزوه صفین و در کتاب صفین
نصر بن مزاحم بروایات عدیده کیفیت شهادت و شجاعت و قوت ایمان و جلادت
او را ذکر کرده حتی بعضی مراثی که برای او گفته اند و شبهه در کذب آنچه در محرق و قبل از او در روضه
کاشفی است نیست و از این عجیب تر آنکه نوشته چون پسر سعد هزار سوار برای مقاتله
با هاشم فرستاده حضرت نیز برادر خود فضل را با ده نفر از انصار برای اعانت هاشم فرستاده تا الی
آخر قصه مجعوله که بالیست از کتاب محو کرد سبحان الله اینهمه رنج و تعب علماء انساب و مؤلفین

حالات ائمه علیهم السلام کشیده‌اند و فرزندان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را از ذکور و اناث شمرده جدا
نموده‌اند و اگر نادری فرزندی دیگر از آنجناب نام برده یا بان اشاره کرده‌اند فضل نامی تا کنون در آن
شماره دیده نشده و از این رقم در آنکتاب مکرر است بلکه در ترجمه عبارت عربی گاهی کلامی دارند
که کاشف است از نالیت آن در او اثل حسن قبل از نقل در مقامات عدیده مثل آنکه گفته عابس را
غلامی بود شوذب نام تا اینکه میگوید غلام گفت ای مولا الخ و متن خبر این است و جاء عابس
بن شبیب الشاکری ومعه شوذب مولی شاکر الخ شاکر قبیله ایست در یمن
از طائفه همدان که از اولاد شاکر بن ربیعة بن مالکند و عابس از آن قبیله بود و برای مولی معانی
عدیده در لغت عرب است در هر جائی بمناسبت آنجا یکی از آنها اراده میشود و لکن چون از طائفه
و قبیله نسبت دهند مثل آنکه بگویند مولی بنی اسد مولی از دو مولی ثقیف غالبا مراد یکی از دو معنی
است اول حلیف یعنی هم قسم باینکه شخصی از طائفه بجهة تقویت و حفظ خود از دشمنان
نزد قبیله با قوت و شوکتی میرود و با آنها هم قسم میشود بنحویکه در جاهلیت و اسلام در میان قبائل
عرب مرسوم بود پس آن قبیله در وقت شدت و سختی و هجوم اعادی او را یاری میکنند
دوم نزیل یعنی آنکه از قبیله خود بجهة بعضی اغراض مثل وسعت معاش یا فرار از ناملائمات
مثلا هجرت میکند و در قبیله دیگر منزل میکند و برفتار و کردار و رسوم زندگی آنها عمل میکند
و در بیشتر قواعد مرسومه موالیان هر قبیله باین دو معنی در حکم آن قبیله است و شوذب مولی شاکر
یعنی حلیف یا نزیل طائفه عابس بود لهذا در آن سفر مبارک با او مصاحب بود نه آنکه غلام و تابع
او بود چه شاید مقام او از عابس بالاتر بود چه در حق او گفته‌اند وکان متقدما فی الشیعة
و برای مثال همین یک مورد بس است و آگاه شود که مؤلف کتاب بجهة اظهار طول
باع و کثرت تبحر و اطلاع و داشتن کتاب بحصر و احصار و جامعیت کتاب هر کتاب که دید و هر کتابی نوشته ضبط کند

و در اینجا ثبت نماید و از مفاسد عظیمه مترتبه بر آن غفلت نماید و اهون آن مفاسد سخریه و استهزاء بیگانگان
از دین و ایمان است بر متناقضات و اکاذیب واضحه جمع شده در آن و تمسک کردن ایشان بجز آنی جمله
از اخبار موجوده در آن کتاب بر خرابی و بی پایی سایر اخبار واهیه چنانچه گاهی خود اتباع بیگانه بعضی
کرامات از ثقات مطهره ائمه طاهرین علیهم السلام جعل کنند و نشر دهند و بعد از مدتی معلوم میشود دروغ
و بی اصل بود و غرضشان از این افترا نشر و ظهور خلافت نادان عوام کالانعام است که سایر کرامات و
معاجز که این طایفه برای ائمه خود نقل کنند همه از این رقم است پس چنین مطالب واهیه و اخبار
بی اصل و بی پایه را در کتاب درج کردن و بدست خود دشمن را بر خود چیره و مسلط کردن خلاف عقل
و دیانت است و از این رقم کتابست جمله از مؤلفات آقایان برغانی قزوینی رحمهم الله لکن
در بعضی از آنها کار را بر ناظر بصیر سهل کردند زیرا که در آنها ماخذ روایات و حکایات را ذکر میکنند
لهذا تمیز معتبر از غیر معتبر آن معلوم و صحیح از سقیم جدا میشود و آنچه بی ماخذ است یا از ذکر آن از کثرت
بی پائی شرم کنند بیان آن رقم بلفظ در روایتی و در روایتی و بعضی گفتند و امثال اینها بیان میکنند و لکن
بهتر آن بود که اصلا متعرض نشوند چه هر ناظری بهره از تمیز ندارد و لهذا علمای درست کار از آن روایات
اعراض کردند یا داشتن یا دیدن آن ماخذ و اشتغال بتالیف در تمام عمر و گاه شود مؤلف
کتاب از کثرت اخلاص و شوق نشر فضائل و گریستن بر مصائب سادات انام علیهم السلام با داشتن قوه تمیز
صحیح از سقیم التفاتی بآنها نداشته و فرقی بین آنها نگذاشته چه غرض اعظم دادن و بزرگ شمردن
آن مصائب و سوزانیدن قلوبست پس هر چه سبب آن باشد بقول بعضی از ظرفای این طایفه خوش آید
بلکه کار را بانجا رسانند که اخبار واهیه و حکایات کاذبه یا ذکر پاره اعتبارات ضعیفه و نکات سخیفه و تصورات آنرا
پاره باعتقاد خود محکم کرده و در عداد احادیث معتبره درج نماید بخاطر دارم در ایام مجاورت کربلای معلی
و استفاده از علامه عصر خود شیخ عبد الحسین طهرانی طاب ثراه که در تجرد و فضل و اتقان عدیل نداشت

روضه خوانی از حلّه آمد و پدرش از معاریف این طائفه بود و اجزاء کهنه از میراث پدر داشت
خدمت شیخ استاد آورد و غرضش استعلام اعتبار و عدم اعتبار آن بود و آن اجزاء را اول و آخر
نبود و در حاشیه آن نوشته بود که این از مولفات فلان و یکی از علماء جبل عامل از تلامذه محقق
صاحب معالم را اسم برده بود چون در تراجم حالش مذکور بود مراجعه نمود و اصلا در مولفاتش
اسمی از مقتل نبرده بودند و چون در خود اجزاء مطالعه کردند معلوم شد که از کثرت اشتمال آن بر
اکاذیب واضحه و اخبار واهیه احتمال نمیرود که از مولفات عالمی باشد پس آن سید حامل اجزاء را نهی
فرمود از نشر آن و نقل از آن ولکن بعد از چند روزی بمناسبتی مرحوم فاضل دربندی آخوند
ملا آقا مطلع شد و آن اجزاء را از آن سید گرفت و چون مشغول کتاب اسرار الشهاده بود روایات آن
اجزاء متفرقه را در آن کتاب درج کرده چند اخبار واهیه و مجعوله بمثل آن افزود و برای مخالفین
ابواب طعن و سخریه و استهزاء باز نمود و بتهمتش او را با آنها کشانید که عدد لشکر کوفیان را ششصد هزار
سواره و دو کرور پیاده رساند و برای جماعت روضه خوانان میدانی وسیع مهیا نمود که هرچه
کیفیت ظلم را در آن بیازند با عرض رسانند و در بالای منابر با نهایت قوت قلب مستند ذکر کنند که فاضل
دربندی چنین فرمود و فاضل مذکور از علماء مبرزین و افاضل معروفین و در اخلاص بخامس آل عبا
علیهم آلاف التحیه والثنا بی نظیر بود ولکن این کتاب در نزد علماء فن و نقادین احادیث و سیر
بی وقع و بی اعتبار و اعتماد بر آن کاشف از خرابی کار ناقل و قلت بصیرت اوست و اسوء
با آنکه خود در آن کتاب تصریح بضعف روایات آن اجزاء و ظهور علامات کذب و وضع در آن
کرده ولکن برای نقل آنها در آن کتاب عذری خواسته که در خرابی با روایات اجزاء شرکت
و از مطالب عجیبه آنکه برای خودم مرحوم مذکور مشافهة نقل کرد که من در ایام سابقه شنیدم که فلان
عالم گفت یا روایتی نقل کرد که روز عاشورا را هفتاد ساعت بود و من در آن وقت این را غریب

شمردیم و متعجب شدم از نقل این ولکن حالا که تأمل در وقایع روز عاشورا کردم خاطر جمع یا یقین
کردم که این نقل راست است و آن همه وقایع نشود مگر در آن مقدار زمان این حاصل فرمودهٔ ایشان
است بجهة طول زمان عین الفاظ ایشان بخاطر نمانده و در آن کتاب نیز از آن شرحی کرده و از
این فقره پی به سلیقهٔ ایشان باید برد و گاه شود که بنای مؤلف کتاب بر اتقان و نقل از
کتب معتمده است لکن بجهة عدم مهارت و خبرت بر حال علماء و ارباب سیر و مورخین و نداشتن
قوهٔ تمیز ثقات ایشان از غیر ثقات بسا شود بر کتابی از سیر و تواریخ اعتماد کند و بدان نقل غالب مطالب
خود را بر آن گذارد ولکن در نزد اهل خبره چندان اعتباری ندارد و مطالبش به بسیاری دوران
نشان دهند لهذا در کتاب آن مؤلف منکرات عدیده یافت میشود با آن بنا و ... یا افتخار
وطعن بر دیگران و از این رقم بعضی مقاتل یافت میشود و چون ذکر آن خالی از مفسده نبود اشاره
نکردیم و نتیجه تمام این کلمات آنکه چنانچه روضه خوان بنای درست کاری دارد و مشتاق است
که خود را در سلک ملازمان خاص درآرد و در خود قوهٔ تمیز کتاب معتمد هر چند از ثقه غیر عالم باشد
از کتاب غیر معتمد هر چند از عالم متقی باشد نمی بیند و باین مقام نرسیده از اساتید اهل فن جویا شود
و از گفتهٔ ایشان تجاوز نکند و الا که باغوای شیطان رسم تازه گوئی را گذاشته و از هر کتابی هر چند
جنگ مزخرفات باشد نقل کند و از آن هم بصورت جزم بیان کند البته خود را مهیا سازد برای تمام مفاسد
مذکوره در مقامات گذشته شخصی در شهر کرمانشاه خدمت عالم کامل جامع فرید آقا محمد علی صاحب
مقامع و غیره قدس الله روحه رسید و عرض کرد در خواب دیدم به دندان خود گوشت بدن مبارک
حضرت سید الشهداء علیه السلام را میکنم آقا او را نمی شناخت سر بزیر انداخت و متفکر شد پس باو فرمود
شاید روضه خوانی میکنی عرض کرد بلی فرمود یا ترک کن یا از کتب معتبره نقل کن ... چنانچه
که علماء یهود چنین اعتقاد دارند و دعوی کنند که در آن چهل شب در روز که جناب موسی علیه السلام

در بالای کوه طور سینا با خداوند تبارک و تعالی مکالمه داشت الواح توریة براو نازل شد و در آن
شش صد و سیزده حکم بیش مکتوب نبود و نیز قانون و مطالب عدیده لساناً براو القا شد و در سینه
آنجناب ثبت شد و آنها بمنزله معانی و شرح آن قانون مکتوبی بود و چون از مناجات فارغ و از
کوه طور مراجعت نمود هرون را در خیمه طلبید اوّلاً آن قانون مکتوب یعنی توریة را باو تعلیم نمود
آنگاه قانون زبانی در روایات لسانی را باو آموخت و هرون پس از آموختن آن دو قانون برخاست
در طرف راست جناب موسی نشست آنگاه دو پسر هرون الیعازر و ایتامار داخل شدند و آنها نیز
مثل پدر خود هر دو قانون را آموختند آنگاه یکی در طرف چپ جناب موسی نشست و دیگری در طرف راست
جناب هرون نشست آنگاه هفتاد شیخ آمدند که ایشان را مشایخ سبعین میگویند و هر دو قانون را یاد
گرفتند و در خیمه نشستند آنگاه کسانیکه مشتاق تعلم بودند آمدند و یاد گرفتند باین طریق که هرون برخواست
و هر دو قانون را برای ایشان خواند پس هر دو پسرش برخواستند و آن را برای ایشان خواندند پس مشایخ
سبعین یکی بعد از دیگری آنرا خواندند و آن اشخاص چهار مرتبه آن دو قانون را شنیدند و حفظ کردند و رفتند
و بعد از آن جناب موسی علیه السلام بدست خود سیزده نسخه از آن قانون مکتوبی نوشت و بهر فرقه نسخه
داد و اما آن روایات زبانی را پس بیوشع تفویض نمود و یوشع را چون وفات رسید بمشایخ سپرد
و مشایخ به پیمبران تا آنکه رسید بجناب ارمیا و او به باروخ داد و باروخ به عزرا سپرد و عزرا به شمعون
صادق و شمعون به انتیغنوس و او به یوسی بن یوعزر و او به یوسی بن یوحنان داد و او به یهوشع بن
پرحیا و نتای اربلی و یوشع بن پرخیا و این دو به یهودا بن طبای و شمعون بن شطاح و این دو به شمایا و ابطلیون
و این دو به هلل داد و او به پسرش شمعون داد و او به پسرش گملئیل که در عصر جناب عیسی بود داد و او به پسرش شمعون داد و او به
پسرش گملئیل داد و او به پسرش شمعون داد و او به پسرش یهودا حق دوش یعنی مقدس پس از طول
ایام که آن روایات و قانون از سینه بسینه میرسید این یهودا آنها را در مدت چهل سال با مشقت

زیاده در کتابی جمع کرده نام او را مسنا گذاشت واین کتاب را یهود بغایت تعظیم کنند ومعتقدند
که تمام آن از جانب خداوند و واجب التسلیم است ود . بیان ایشان رواج تمام دارد به درس
وتدریس بلکه گویند قانون مکتوب یعنی توریة بمنزلهٔ آب است ومسنا بمنزلهٔ شراب ممزوج وبسیار بر مسنا
آن وگاه تشبیه کنند اول را به نمک ودوم را به فلفل وبا از بزرگوار ا وعلمای بزرگ یهود دو تفسیر برای
مسنا نوشتند یکی در قرن سیم در اورشلیم یعنی بیت المقدس ودیگری در اول قرن ششم در بابل
واین تفسیر را گمرا اورشلیم وگمرا بابل گویند وگمرا بمعنی کمال است یعنی کمال توریة است ومجموع
این دو تفسیر را گمرالان گویند وچون با مسنا جمع شوند آنرا طالموت گویند وبجهة تمیز گاهی گویند
طالموت اورشلیم وطالموت بابل نزد بجهة اتفاق اول وسهولت دوم رغبت یهود بثانی
بیشتر واعتناء ایشان بآن زیادتر است این خلاصه معتقد ایشان است در این مقام وحاصل
آن آنکه کلمات بسیاری از جانب خداوند تبارک وتعالی در شب طور بر قلب جناب موسی
علیه السلام نازل شده وتا قریب بدو هزار سال محل این کلمات صدور انبیاء واوصیاء علیهم السلام
بوده از سینه بسینه نقل میگردیده وچون در منزل آخر به سینه یهوداحق دوش رسیده آنها را از سینه
خود بیرون آورده در کتابیکه نام آن مسنا است جای داد وصدق تمام این اعتقاد ودعوی
وکذب آن یا صدق بعضی وکذب بعضی بر ما معلوم نیست واز اهل بیت عصمت علیهم السلام در این
باب چیزی بنظر نرسیده بلی صدوق ره در کتاب خصال روایت کرده از ابن عباس که رسول خدا
صلی الله علیه وآله فرمود که خداوند عزوجل را نگفت بکعبه بیست وچهار هزار کلمه در شبانه روز
با موسی علیه السلام ودر آن مدت طعامی وشرابی نخورد وچون برگشت بسوی بنی اسرائیل آن کلمات را
سخنان آدمیین مشتمل شد بجهة حلاوت کلام حق تعالی که در سامعش جای گرفته بود واین خبر
فی الجمله تصدیقی از اصل دعوی ایشان میکند بهرحال برا خوان مومنین مخفی نماند که بملاحظه

اخبار متواتره در میان مسلمین که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود آنچه در امتهای سابقه گذشت نظیر
در این امت واقع خواهد شد و در اخبار اهل‌البیت علیهم السلام بعضی از آن وقایع و قصص را بر این امت
منطبق کرده‌اند و از وقایع مهمه مسأله خصوص بنی اسرائیل با الیسع است و از برای این قصه مذکوره نظیری
در این امت باشد و تا قریب به عصر ما نبود و احدی را ندیدیم به آن اشاره نماید لکن جماعت روضه‌خوانان
چشم ما را روشن و روی ما را سفید و صدق اخبار نبویه را در مورد مذکور واضح و هویدا نمودند
و با اقوال و افعال خود نظیر آن واقعه را در این امت به مقام حس و عیان درآوردند توضیح این
اجمال آنکه روایات بسیاری در این باب به زبان عربی که بهترین اسباب صحت سند و قوت
متن خبر است و نیز بسیاری از آن جماعت که بعضی از آنها در نهایت فصاحت و بلاغت
است در السنه روضه‌خوانان دائر و آنها را با تمام قوت قلب بالای منبر خوانند و برای جمله از آنها
راوی مخصوص معین کنند و نام برند و مجالس ماتم را با آن اخبار و حکایات رونقی تازه دهند و بلا
بسوزانند و چشمها را گریان کنند و ناله‌ها را بلند نمایند و لکن در سنین متطاوله گذشته به قدر قوه و
بضاعت و بذل مجهود و همت در صدد پیدا کردن مأخذ آن اخبار و کتابی که از آن این طائفه
روایات را برداشته برآمده شود و جماعتی از اهل اطلاع و خبرت و ارباب دانش و بصیرت تاکنون
اثری از آن پیدا نشد و در کتب اساتید فن حدیث و خبر و ارباب کتب سیر و حدود طبقات عصرها
گذشته نشانی از آنها نیست حتی در کتب جماعتی که نهایت مسامحه را در نقل اخبار ضعیفه در این مقام
داشتند و مکرر سؤال از مأخذ شد گاهی حواله کردند به کتاب بعضی از علما مثل سید جزائری و امثال
او که از مصنفین مسامحین در این مقام‌اند عمری صرف کرده و رنج بسیاری کشیده و آن کتاب به دست آمد
معلوم شد حواله بی محل بود و گاهی حواله به کتابی کردند که اصلاً ذکری از آن در اهل فن نیست و گاه
به نقل عالمی جلیل که احدی در مؤلفاتش اسمی از نقل نبرده و گاهی حواله به بلادی مثل بحرین و قطیف

واحسا که راه تفحص بیان مسدود است و باین قسمها و مانند آن از اعتبار طفره زنند و این
ستر را از جانب مخفی نماید و چون جمله از این جماعت در عداد معتبرین محسوب و بنای ایشان
بر تحرز از گفتن دروغ جزمیست عدا ناچار بایست بجهة حمل کار ایشان بر صحت بمقتضای اخوة
مسلمانی آن رشته سنادرا که در بنی اسرائیل بوده است باینجا بیاوریم و بگوئیم این روایات دست
بدست و سینه بسینه و سلسله این جماعت باین طبقات رسیده و در اعصار قریب باعصار و قدما
زمان اندک بنای جمع آنها شد در کتاب گاهی بقول بعضی در مجموعه والد مرحوم و گاهی
در خیابات استاد مغفور و گاهی در مقتل فاضل کذائی و گاه برای آنها اسم تازه گذاشته میشود و گاه
از آن مجموعه باختلاف ترتیب در مجموعه دیگر و بجهة تعدد مآخذ خبر قوت میگیرد و چون صحیح شود
معنای این است شود و لکن معنای بود کتاب [illegible] معهود نیست که بجا اختلال و تغییر
از زیادت و نقصان مصون و محروس است و اما روایت معنای این است دارای قوه قویه
نباتیه است که چون از مجموعه بمجموعه دیگر نقل کند فوراً نمو کند و بابرکت شود و شاخها و برگهای
تازه با طراوت و نضارت برای آن پیدا گردد و چون در سیر [illegible] معابر [illegible] نقل
رسد قوه حیوانیه در او ظاهر گردد و بال و پر پیدا کند و چون طیر خیال در هر لحظه بجهات مختلفه پرواز
کند و ما بجهة مثال بپاره از آنها اشاره کنیم باینکه مختصری از آن ذکر کنیم که معلوم شود کدام خبر را
چه نقل تمام با وضع رساله [illegible] نداده اول نقلی [illegible]
امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
الخمیس [illegible]
حزنا علی امیر المؤمنین علیه السلام و [illegible] زندان [illegible] و ما تنفس
مهموم متنفس لا و خلقت ان تسطا باقلیه [illegible] من انفاسه [illegible]

امام زین العابدین علیهما السلام آمد پس از پدر حال معامله آنجناب را با اعدا پرسید خبر داد که بجنگ کشید
پس جمعی از اصحاب را اسم برد و از حال آنها پرسید در جواب فرمود قتل قتل تا رسید به بنی هاشم و
از حال جناب علی اکبر و ابی الفضل سوال کرد بهمان قسم جواب داد و فرمود بدان در میان خیمها غیر
از من و تو مردی نمانده این خلاصه این قصه است و حواشی بسیار دارد و صریح است در آنکه آنجناب
از اول مقاتله تا وقت مبارزت پدر بزرگوارش ابدا از حال اقربا و انصار و میدان جنگ خبری
نداشت پنجم خبر عجیب که متضمن است طلب کردن حضرت هنگام عزم رفتن بمیدان اسپ سواری را
و کسی نبود آنرا حاضر کند پس مخدره زینب رفت و آورد و آنحضرت را سوار کرد و بر حسب تعدد
منابر مکالمات بسیار مابین برادر و خواهر ذکر میشود و مضامین آن در ضمن اشعار عربی و فارسی
نیز در آمده و مجالس را بان رونق دهند و بشور در آرند و الحق جای گریستن است اما نه بر این مصیبت
بی اصل بلکه گفتن چنین دروغ واضح و افترا بر امام علیه السلام در بالای منابر و نهی نکردن آنانکه متمکنند
از نهی کردن بجهت بی اطلاعی یا ملاحظه عدم نقص در بعضی شئونات و متمکن نبودن ضعیف الحال
از عرض کردن بآن گوینده بی انصاف کذاب که اجتری بر خداوند جبار نه در مقاتل معتمده
موجود است که اول صبح عاشورا پس از آرایش صفوف حضرت بر شتری سوار شدند و آن خطبه
بلیغه را بجهت اتمام حجت خواندند آنگاه فرود آمدند و اسب خاصه رسول خدا صلی الله علیه و آله را که بجهت
سواری می شد و اسمش مرتجز بوده و از آن تعبیر میگفتند که در السنه عوام ذو الجناح معروف شده
خواستند و سوار شدند تا آخر کار سواره بودند گاهی بجهت بعضی حوائج مثل نشستن بر بالین شهید
یا حمل نعشی یا نماز کردن یا تغییر لباس یا وداع بعضی فرود می آمدند و باز سوار میشدند مگر آنکه در جواب
بگویند و مضایقه ندارند که در آخر وداع اسب فرار کرده کسی نبود بیاورد و این هم جواب دارد که
بروایت معتبر با جناب ابی الفضل با هم بمیدان رفتند و شیخ مفید در ارشاد و در شرح مقاتل آنحضرت

بعد از قضیهٔ عبدالملک بن الکسیر و شهادت عبدالله بن الحسین علیه السلام و رسیدن زخمهای بسیار
در بدن مبارکش روایت کرده که سه نفر یا چهار نفر از اهلش با آن جناب بودند و دشمنان را
از آنحضرت دفع میکردند تا آنکه ایشان نیز شهید شدند الخ و صد سال باید از غلامان و موالیان
باشد ششم نقل کنند با اظهار حزن و اندوه بعبارات مسجعه که زینب خاتون علیها السلام آمد
ببالین حضرت در قتلگاه و رأته یجود بنفسه و رمت بنفسها علیه وهی تقول
ء انت اخی ء انت رجاءنا ء انت کهفنا ء انت حمانا الخ و قدری از
آخران در اقسام دروغ گذشت هفتم خبریست لطیف و مکی با عقد ما تیلا احتمال دروغ را
از ذهن سامعین محو کنند و سند راه ابو حمزه ثمالی بیچاره منتهی کنند که روزی آمد در خانه حضرت
امام زین العابدین علیه السلام و در را کوبید کنیزکی آمد چون فهمید ابو حمزه است خدایرا حمد کرد
که او را رسانید که حضرت را تسلی دهد چون امروز دو مرتبه بیهوش شده اند پس داخل شد و تسلی داد
بانیکه شهادت در این خانواده عادت و موروثی است جد و عم و پدر و عم پدر همه شهید شدند
در جواب او را تصدیق نمودند و فرمودند ولکن اسیری در این خانواده موروثی نبود آنگاه شمه از حالت
اسیری عمهها و خواهران بیان کردند و اگر خبر اصلی میداشت برای مجالس مصیبت بسیار با
فائده بود هشتم خبریست از آن سوزناکتر که خبر استاد فن کسی نخواند از آن با این نحو ترتیب
ده و سند از هشام بن الحکم مظلوم رسانند و خلاصه آن آنکه گفت ایامیکه حضرت صادق
علیه السلام و بعد از او بحسب الامر بالبیت در محضر عالی یا هشم روزی بعضی از
شیعیان او را دعوت بمجلس عزای جد بزرگوارش کرده عذر خواست که باید در آن محضر حاضر باشم
گفت رخصت بگیر گفت نشود که اسم این مطلب را در حضورش برده که طاقت ندارد گفت
بی اذن بیا گفت روز بعد که مشرف شدم جویا شد و نتوانم راست گفت بالاخره

او را بود بعد از ان مشرف شد حضرت یا شد بعد از انکه او عرض کرد فرمود گمان داری من
در انجا بودم یا در چنین مجلسی حاضر نشدم عرض کرد جناب تو را در انجا ندیدم فرمود
بهنگامیکه از حجره بیرون امدی در محل کفشها چیزی ندیدی عرض کرد جامه در انجا افتاده بود
فرمود من بودم که عبا بر سر کشیدم و بر روی زمین افتادم و چون درست حفظ نکردم شاید تحریفی
در ان کرده باشم خبر مفصل و بسیار گریه آور کاتش را پیدا داشت و احتمال صدق در ان خبر رفت
بهمین مقدار بخبر انکه اکتفا کنیم و این قصه را ختم نمائیم بذکر خواب عجیبی که برای جماعت روضه خوانان
موعظه الست بلیغ و مناسبت تامه با مقصود است ان چنانچه در کتاب دار السلام نقل کرده ایم این است
که سیدی فاضل از معتبرین روضه خوانان شبی در خواب دید که گویا قیامت بر پا شده و خلق
در نهایت وحشت و حیرت و هر کس بحال خود مشغول و ملائکه ایشان را میرانند بسوی حساب
و با مردم [illegible] دو موکل بودند من چون این واهمه را دیدم در اندیشه عاقبت کار خود که با این بزرگی
امر کار بکجا خواهد کشید افتادم در اینحال دو نفر از جماعت مرا امر نمودند که [illegible] بحضور حضرت خاتم النبیین
صلی الله علیه و اله چون مال کار خطرناک بود مسامحه کردم قهرا مرا کشانیدند یکی در پیش و دیگری
در عقب و من در وسط هراسان و ترسناک سیر میکردم که دیدم عماری بسیار بزرگی بر دوش
جماعتی از طرف راست راه میروند بالهام الهی دانستم که در ان عماری سیده زنان عالمست
صلوات الله علیها و چون بعماری نزدیک شدم فرصت را غنیمت دانسته از دست موکلان خود را
و خود را بعماری رساندم پس از قلعه محکم تحت محلی دیدم که پیش از من جمعی از گناه کاران باینجا پناه
برده بودند و موکلین را دیدم از عماری دور و قدرت بر نزدیک شدن بعماری ندارند و بهمان
اندازه دوری با ما سیر میکنند و باشاره التماس کردند بر گردیم قبول نکردیم انگاه باشاره ما را تهدید
کردند چون تکیه گاه خود را محکم دیدیم ما نیز ایشان را تهدید میکردیم و با همین قوت قلب سیر میکردیم

[illegible]

گناهکار و رسولی از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و آن منتظم از جانب آنجناب گفت
که جمعی از گناهکاران است شیعه پناه آورده‌اند ایشان را روانه کن که بحساب ایشان برسیم پس آن
حضرت اشاره فرمود و موکلان از هر طرف رسیدند و ما را بموقف حساب کشانیدند در آنجا منبری
دیدیم بسیار بلند که پله‌های زیادی داشت و سید انبیا صلی الله علیه و آله بر بالای آن نشسته
و امیر المؤمنین علیه السلام بر پله اول آن ایستاده و مشغول است برسیدن حساب خلایق و آنها
در پیش روی آنحضرت صف کشیده چون نوبت حساب من رسید مرا مخاطب کرد و بنحو سرزنش و توبیخ
فرمود چرا ذلت فرزندم حسین را خواندی و او را بذلت و خواری نسبت دادی پس در جواب
متحیر شدم و جز انکار چاره ندیدم پس منکر شدم که نخواندم پس دیدم در روی یادم رسید گویا
[illegible] هیچ آگاهی در آن فرو رفته ملتفت شدم بطرف خود مردی را دیدم که در کفش طوماریست از آن که
داد گشودم دیدم صورت مجالس من در آن بود و هر جا هر چه خوانده بودم در آن
ثبت شده بود و از انجمله همان فقره که از من سوال کردند پس حیله دیگر بخاطرم آمد گفتم مجلسی این را
در بحار دیدم بحار ذکر کرده پس یکی از خدام حاضرین فرموده برو از مجلسی آن کتاب را بگیر پس ملتفت
شدم دیدم از طرف راست منبر صفوف بسیاری است که اول آن جنب منبر و آخر آن
جاهای دوری که بجایی منتهی میشود و هر عالمی مؤلفاتش در پیش رویش گذاشته شخص اول در صف
اول مرحوم مجلسی است چون رسول حضرت پیغام را باو رسانید در میان کتب آن کتاب را برداشت
باو داد گرفت آورد اشاره فرمودند دیدم گرفتم و در تجسس فرو رفتم زیرا که غرض از آن حیله اقرار
خلاصی از آن مهلکه بود پس پاره اوراق آنرا بیهوده بهم زدم و در آنحال حیله دیگر بخاطر آمد پس گفتم
از او نقل حاجی ملا صالح برغانی دیدم باز بجادمی فرمود برو باو بگو کتاب را بیاور رفت گفت
در صف ششم یا هفتم شخص ششم یا هفتم حاجی مذکور بود کتاب را خود برداشت و آورد پس امر فرمود

آن فقره باوران پیدا کنیم دوباره خوف گرفت و مضطرب شدیم و راه چاره از هر طرف بسته شد
بیهوده مشغول برگردانیدن اوراق بودیم یا تقلیب اسباب تا آنکه سگ کوچک چون از خواب بیدار شد
جماعتی از اهل صنعت خود را جمع کرد و آنچه در خواب دیده بود نقل نمود گفت اما من پس در خود
قوه آن نمی‌بینم و طاقت نوحه‌خوانی را نمی‌بینم اگر ترک نمایم هرکه در تصدیق نماید سزاوار است
که او خیر و دست از آن بکشد یا آنکه سالیانه مبالغ خطیری از این راه با و میرسید از آن چشم پوشید
و دست از نوحه‌خوانی کشید **تنبیه چهارم** در ذکر چیزهائیکه بسبب تجری این جماعت
یا بعضی از ارباب تالیف شده در نقل کردن اخبار و حکایات بی اصل و ماخذ و اخباریکه احتمال
صدق در آنها نیز در دیار احتمال بنهایت ضعیف است بلکه در بافتن دروغ و جعل
اخبار و حکایات متضمن پاره مصائب وارد نشده بغرض گریانیدن مومنین و رونق دادن
مجالس تعزیه و جواب از آن اوهام و شبهه آن دو چیز است اول آنچه از بعضی از دروغ
پردازها نقل شده که در اخبار مدح ابکار و ترغیب بر گریانیدن شیعیان ذکر نشده که بچه قسم بگریانید
و چه بگوئید و چه بخوانید و از این ذکر نکردن معلوم میشود هر چه سبب گریانیدن و وسیله سوزانیدن
دل و بیرون آوردن اشک باشد از دیدگان ممدوح و مستحسن است هر چند دروغ باشد پس
بمقتضای این اخبار باید گفت که مراد از آن اخبار بسیار که در مذمت دروغ گفتن وارد شده
هر چند در نهایت اعتبار است دروغ گفتن در غیر مقام تعزیه داری و ذکر مصیبت است نظیر
آنچه بعضی در باب غنا گفتند و بهمین بیان آوازه خوانی و خوانندگی را در مراثی بلکه در تلاوت
قرآن مجید جایز کردند و باین بیان توان بسیاری از معاصی کبیره را مباح بلکه مستحب کرد و برای
فساق جاده وسیعی بسوی آن معاصی باز نمود زیرا که اخبار فضیلت مدح و ادخال سرور در قلب
مومن و قضای حوائج و اجابت خواهش او و سعی و کوشش در انجاح آن اضعاف اضعاف

اخبار اتکا است پس هر فاسقی هر زنی را که دید و خواهش نمود بوسه بر رویش نهد یا دستی بسینه‌اش
بمالد یا کار را بجای نازک برساند بزند رواست بمقتضای اخبار استحباب ادخال سرور یا اخبار
استحباب قضای حاجت وغیر اینها اجابت نماید و خود را تسلیم کند و آن ثوابها را بروح والدینش
برساند و همچنین در لواط و مقدمات آن و امثال آنها از معاصی شهوانی و بر هر ذی شعوری پوشیده
نیست که این رشته سخن خلاف ضرورت دین و مذهب و سبب بیرون رفتن از آئین کیش و
ملت است و جواب اصل شبهه در فقه کتاب مکاسب مشروح شده و اجمال آن که در اینجا
توان گفت آنکه مستحب هر چند بسیار بزرگ باشد یا حرام هر چند در نظر بسیار محقر باشد نتواند که
معارضه کند و طاعت الهی را نتوان بوسیله امری که سبب غضب و سخط او است بجای آورد و باین
نزد خداوند تبارک و تعالی متقرب شود بلکه مورد و محل تمام مستحبات آن فعلی است که بحسب
ذات جایز و مباح باشد پس اگر حرام شد و دارای مفسده عظیمه شد که بجهت آن مفسده نهی فرموده
از کردن آن کار خصوص اگر آن کار از مقدمات مستحبی باشد که نتوان آن مستحب را بجای آورد
بی کردن آن حرام الهی برای آن مستحب نمی ماند و این مطلب بعید نیست مرکوز اذهان تمام اهل
شرع باشد آیا هیچ عامی متدینی احتمال میدهد که اگر رفتن بکربلای معلی برای زیارت حضرت
ابی عبدالله علیه السلام منحصر شد در سوار شدن بر اسب مغصوب یا نشستن در کشتی مغصوب یا عبور کردن
در خانه و بستان غیر بی اذن مالک آن و امثال این از محرمات آن رفتن جایز بلکه مستحب باشد بجهت
اخبار فضیلت زیارت آنحضرت که صد مقابل اخبار اتکا است حاشا که چنین توهم فاسدی
کند و ارتکاب آن کبائر را بجهت احتمال درک آن مستحب جایز داند و حاصل مقصود آنکه انکار مؤمن
نقل غایت او بر نیکی و قضای حاجت او ست که باجماع علما چنانچه استاد اعظم شیخ مرتضی
اعلی الله مقامه نقل فرموده باید اول جواز و اباحت آن وسیله و سببی که بان انکار و اعانت و قضای حاجت

متحقق میشود و معلوم کرد تا نشود داخل در اخبار استحباب آن سه کار کرده و نشود که بآن اخبار آن
وسیله باگر حرام باشد مباح کرد مثل آنکه ظلم یا دزدی حلال شود چون بآن اعانت مؤمن میشود
و یا دلداری فقیرش یا انجام امر ترویجش و بلکه او از قبایح مفاسد که بواسطه سخن آن در عرض هم پرداز
که او را باقسام مترتب میشود و آنکه ناچار باید هر حرامی که وسیله گریانیدن باشد مانند دروغ گفتن
جایز باشد زیرا که فرقی در این باب مابین دروغ گفتن و سایر محرمات نیست و آنچه در اینجا مقصود
اینجا باید این شبهه اگرچه قابل ذکر نبود اما شاید در ذهن بعضی عوام بیچاره داخل شود لازم دید که
مفاسد آنرا بدانند و نیز بدانند که معصیت دروغ گفتن و غنا خواندن در مراثی و تلاوت قرآن
و نظایر آنها از طاعات و قربات بزرگتر و عقاب آن سخت‌تر است و از نظایر الطف حکایات
مناسب این مقام آنکه یکی از ثقات اهل علم نزد این حقیر نقل کرد که وقتی از یزد پیاده رفتم بمشهد مقدس
از راه بیابان که مشقت بسیار دارد و در سر منزل وارد قریه از دهات های خراسان شدم قریب بغروب بود
چون غریب بودم رفتم بمسجد آنجا چون مغرب شد اهل ده جمع شدند و چراغی نهادم روشن کردند پیشنماز
آمد نماز مغرب و عشا را بجماعت کردند آنگاه پیشنماز رفت بالای منبر نشست پس خادم مسجد دامن
را پر از سنگ کرد و برد بالای منبر نزد جناب آخوند گذاشت حقیر ماندم برای چیست آنگاه مشغول روضه خوانی
شد چند کلمه که خواند خادم برخاست و چراغ را خاموش کرد تعجبم بیشتر شد در این حال دیدم صدای سنگ
انداختن شد از بالای منبر بر جماعت و فریاد ها بلند شد یکی میگوید ای وای سرم دیگری فریاد از بازو
سینه و همچنین ناله و گریه ها و شیون ها بلند شد قدری گذشت سنگ تمام شد آخوند مشغول دعا شد و چراغ
روشن کردند مردم با سر و صورت خونین و دیده های اشکبار رفتند پس نزد پیشنماز رفتم و از حقیقت
این کار شنیع پرسیدم گفت روضه میخوانم و این جماعت بغیر از این قسم عمل گریه نکنند البته باید باین حیله
ایشان را بگریانم و وهم استقرار سیرت و علما در مؤلفات خود بر نقل اخبار ضعیفه و ضبط روایات

غیر صحیحه در ابواب فضائل و قصص و مصائب و مسامحه ایشان در این مقامات خصوص مقام اخیر چنانچه
شاهد و محسوس است ابا می‌نمی شیخ مفید طاب ثراه و کتاب ارشاد در تمام ابواب متعلقه بحالات ائمه
علیهم السلام سوی باب مقتل حضرت ابی عبدالله علیه السلام بلکه در سایر کتب اصحاب اخبار را با اسناد در او
متصل نقل میکنند و اما در باب مقتل تمام وقایع را از دریک سنت کشیده و از کلبی و مدائنی و غیر این دو
از اصحاب سیر نقل نموده و ابوالحسن مدائنی از معروفین علمای اهل سنت است و کلبی نیز چنین است
اگر چه بعضی او را شیعه دانسته‌اند ولکن هر دو در سلک ارباب تاریخ و سیر بوده و هکذا غیر شیخ مفید و با همه
میکنند سیرت علما در این مقام بکیسته احادیث که آنها را اخبار تسامح میگویند و حاصل مضمون
آنها آنکه فرموده‌اند هر کس بشنود عملی را یا باو برسد که ثوابی برای آن مقرر نموده‌اند و وعده داده‌اند پس آن
عمل را بجای آرد با امید رسیدن بان ثواب آن ثواب را باو خواهند داد هر چند پیغمبر صلی الله علیه و آله آنرا
نفرموده باشد و معلوم است هر کس برای دیگری بان نحو خبری نقل کرد و آن را نسبت داد بان گوینده
یا آنرا انسان در کتابی دید داخل در این اخبار میشود و میتوان گفت که باو رسیده یا آنرا شنیده پس اگر
آنرا عمل کرد باجر آن خواهد رسید و پوشیده نیست که عمل بخبر در هر جائی بمناسب آنجا و آن خبر است مثلا
عمل کردن بخبر ضعیف متعلق بنماز مخصوص بجا آوردن آن نماز است و بروزه مخصوص گرفتن آن است
و بصدقه معینه دادن آنست و با فطار دادن مومنی خوراندن او است و عمل بخبری که در آن فضیلت
پاره ماکولات است خوردن آن است و هکذا و عمل باخبار ضعیفه در ابواب فضائل و قصص
و مصائب گوش دادن و حفظ کردن و ضبط نمودن و ثبت کردن و نقل نمودن آن است پس
در اینمقام خبر هر قدر ضعیف باشد بمقتضای آن سیرت معلومه علما و این اخبار معتبره تسامح نقلش
جائز و بر گوینده و خواننده و نویسنده حرجی و ایرادی نیست بلکه بمثوبات ذخیره شده برای آن اگر راست
بود و واقع داشت البته خواهد رسید و این کلام که از فرموده بعضی تراوش میشود خدشات بسیاری دارد که

از مشهورات مقتل که در ذکر [illegible] مصائب

تفصیل این منجر بتطویل است و هرگز مسلم و تمام نیست تا بحال عمل فاسد این جماعت روضه خوانان که
کلام و بیان است مفید و برای ایشان تمسک صحیح باشد چه این کلام بیان که ذکر شد
یعنی بر مسالطه السیت که چون مکشوف شود دیگر در وی از بازار کساد و سوق فساد این جماعت
رواج نخواهد کرد و توضیح آن متوقف بر ذکر مقدمه السیت و آن است که علما اعظام که از عصر ائمه علیه السلام
و عصر رواة و محدثین قریب بآن بزرگواران دور افتاده اند و اخبار و احادیث موجوده در کتب
بسیار بود و عمده اسباب تمیز دادن حدیث سالم از غیر سالم و راوی راست گو از راوی دروغ گو از
میان رفته و دست بآن نمی رسید ناچار شدند و بآن اسبابیکه برای آن کار باقی مانده بود بقدر قوه
و مقدور میزانی درست کردند و از روی آن میزان احادیث و اخبار را بر چند نوع کردند اول
صحیح و آن خبریست که تمام سلسله راویان آن خبر شیعه اثنا عشری عادل باشند دوم حسن و آن خبریست که
تمام این سلسله اثنا عشری ممدوح باشند یعنی ایشان را ستایش و مدح کرده باشند و لکن بعدالت
نرسیده و مثل آنکه فلان آدم خوبی است یا صادق است یا زاهد یا عابد و امثال این اوصاف یا بعض
از آن سلسله چنین باشد و تتمه باقی مانده از صنف اول باشد سیم موثق و آن خبریست که سلسله
راویان او عادل باشند اما در مذهب غیر امامی باشند مثل سنی و زیدی و کیسانی و واقفی و فطحی و ناوسی یا
بالبعض چنین باشند و لکن تتمه امامی عادل باشند یا امامی ممدوح بنا بر احتمالی چهارم آنکه تمام
سلسله راویان یا بعض اگرچه یکنفر است فاسق باشد یا آنکه حالش معلوم نباشد یا آنکه در کتب
رجال اسم او را اصلا نبرده باشند یا برای خبر اصلا سلسله سندی ذکر نکرده باشند یا از سلسله راویان
یکی یا بیشتر در اول سند یا وسط آن یا آخر آن افتاده باشد و معلوم نشود آن شخص کیست تمام این
اقسام داخل در ضعیف است باین اصطلاح و تمام اخبار از این چهار نوع بیرون نرود اگرچه
بعضی خبری گفته اند سلسله که تمام آن ممدوح غیر امامی باشند یا بعض آن با شرط سابق از راوی

نامیده‌اند بهر حال در میان این اعلام اختلاف شده که دلیل برای اثبات واجب و حرام در
فقه از سنت که یکی از ادله است کدام نوع از این انواع چهار گونه است بعضی فقها بر این
نوع صحیح کرده‌اند بعضی حسن بعضی موثق و بعضی هر دو را بآن ملحق نموده‌اند و بعضی قسم چهارم
نیز بر آن افزوده‌اند بشرطیکه علما در مورد آن خبر ضعیف بآن عمل کرده باشند پس ضعف آن خبر بجهت عمل ایشان
قوت گیرد و شکستی آن بموافقت جماعت ایشان جبر شده واما در غیر واجب و حرام پس مشهور علما
شرکت دارند در عمل بحدیث ضعیف هر چند در المورد عاملی و جابری نداشته باشد و بر این
شیوه سیر کنند در ابواب مستحبات بلکه مکروهات و همچنین در ابواب فضائل و مصائب و قصص و چون
در سیره ایشان بتامل سیر کردیم و در موارد عمل ایشان نظر نمودیم معلوم شد آنچه بایشان نسبت
داده‌اند در این مقام راست است بلکه بعضی از اعلام بآن تصریح نموده‌اند اما نه باین نحو اطلاق و
عموم که در بادی نظر در کلمات ایشان توهم رفته و در بعضی اذهان غیر مستقیم داخل شده باینکه
در ابواب مذکوره هر خبر از هر کس شنیده شود چه شنونده گوینده را بشناسد یا نشناسد و پس از
شناختن چه آنکه فاسق لاابالی باشد یا نباشد بآن عمل کنند و همچنین بلکه بنا گذاشته و نیز از هر کتابیکه
بدست ایشان رسد چه صاحب آن را بشناسد یا نشناسد مؤلف آن لاابالی یا گوئی یا نویس باشد
یا نباشد بعضی اکاذیب واضحه در آن دیده باشند یا ندیده باشند یا بهر حال از آن کتاب نقل کنند
و باخبار آن در ابواب مذکوره عمل نمایند بلکه باخبار ثبت شده در پشت کتابها و در دیوار
مساجد و مشاهد متشبث شوند حاشا و کلا که چنین اطلاق و عمومی در کلمات ایشان باشد
یا از سیره و طریقه مرسومه ایشان درآید بلکه بنا و سیر ایشان بر همان قانون و دستور العملی است
که از جانب شرع رسیده و سابقا بآن اشاره شده که نقل نباید کرد مگر از ثقه در مقام نقل لسانی
و تلقی زبانی یا در مقام اخذ از کتاب و گذشت که مراد از ثقه در اینجا چه ناقل باشد یا مؤلف شخص

متحرز از کذب دارای ملکه راست گوئی است که مخلّط و بی ضبط و کثیر النسیان و السهو نباشد
و چون خبری از چنین شخصی شنیده شد یا در کتابش دیدند اگر راویان آن خبر تا آخر بان اوصاف
گذشته متصف باشند حجّت شرعی و دلیل فقهی بدست آمده هر کس حسب طریقه خودش در همه موارد
بان عمل کند و اگر تمام راویان یا بعضی از ایشان را بدست نیاورد یا راوی در نزد این شخص
شنونده و گیرنده از کتاب یا آن اوصاف متصف نیست هر چند احتمال میدهد در نزد آن شخص
ثقه ناقل یا مؤلف ثقه باشد یا او را نشناسد هر چند روا دارد که مؤلف او را شناخته و ثقه دانسته
اینهم اقسام ضعیف باصطلاح جدید است نزد مشهور علمای متأخرین و مورد و محل اذن ایشان
است در عمل بانها در باب فضائل و مصائب پس معلوم شد که نقل نکردن علما خبر را مگر از کسی که اطمینان
بصدق او دارند و نگرفتن ایشان خبر را مگر از کتاب چنین شخصی منافات ندارد با ضعف آن خبر
بان اصطلاح در نزد آن عالم که خواسته خبر را نقل کند و حاصل کلام آنکه علما از راوی اول اعنی
آنکه از او خبری می‌شنوند اگر چه در این اعصار بسیار کم است یا صاحب آن کتاب قصد کرده‌اند
خبر را از کتاب او بردارند نشده و نمیشود که آنرا از او بگیرند و بگویند و در کتاب خود ضبط کنند مگر
بعد از آنکه بوثاقت او مطمئن شوند و خبر از جهت او عیبی نداشته باشد و اگر خبر ضعفی دارد در سلسله
ابعد از او است و از اینجا است که هرگز علمای درست کار که سیره ایشان در خطوط مستقیمه و موازین
عدلیه است از کتابی که صاحبش را نشناسند نقل نکنند و نیز از کتابی که مؤلفش بی مبالات در فرق
میان خبر موهون و غیر موهون گذاشته و در مقام نقل تمیزی برای انها مقرر نداشته خبر
بیرون نیاورند و از شواهد صحت این دعوی آنکه عالم جلیل متبحر شیخ حر عاملی با آنکه حسب مذاق
اخباریه اعتنائی باین اصطلاح جدید ندارد و بیشتر اخبار موجوده را معتبر بلکه قطعی داند جمله از
کتب اخبار در نزد او که معلوم بود که صاحبان بعضی از انها را نشناخته و بعضی را که شناخته بی اعتبار

و موهون دانسته و در آخر کتاب هدایه و کتاب امل الآمل سامی آنجناب را ثبت کرده و در بیشتر مولفات
خود ابدا از آنها نقل نمیکند و برای اثبات مکروهی یا مستحبی هر چند حقیر باشد بروایات آنکتب استشهاد
نموده مگر بعضی از آنها را در اواخر عمر شناخته و از آنها بنای نقل را گذاشته ایشان یا این مذاق که
چنین رفتار کنند طریقه و سلوک مجتهدین البته باید خیلی سخت تر باشد بلی گاه شود کتابی کهنه صحیح شده
که از نظر علمای گذشته باشد بدست آمده که اطمینان بوثاقت مولف بلکه جلالت او از مطالعه آن
پیدا میشود لهذا اینها شود از آن نقل کنند ولکن نه دایمی و نه همه علما و بالجمله فرقی است ظاهر میان
اخبار موهونه با اخبار ضعیفه باصطلاح متاخرین از علما چه بسیار اخبار ضعیفه باین اصطلاح
که موهون نباشد بلکه بملاحظه بعضی قرائن در نهایت اعتبار است مثل قریب بنصف اخبار
کتاب شریف کافی و بسیاری از اخبار من لا یحضره الفقیه و اخبار کتاب نهایه شیخ طوسی که بی سند
است و در اصطلاح آن را مرسل گویند و در عداد ضعیف مندرج است و کذا اخبار کتب بسیاری
از متقدمین مثل ابن شهر آشوب و قطب راوندی و ابن طاوس و امثال ایشان که از قسم ضعاف است
ولکن موهون نیست و نقل از آنها در ابواب گذشته جایز و مورد اذن علما است و در آن قسم
سخنی نیست بلکه سخن در اخبار موهونه و کتب غیر معتمده است که سابقا در میان بوده و از نظر بزرگان
علمای گذشته و با آنها اعتنا نکردند و مراجعه نمودند حتی مثل علامه مجلسی و محدثین عصر او و قبل از او و بعد از او نه
آنست که آنها را ندیده و بر آن کتب واقف نشدند قصه زعفر جنی و عروسی قاسم از نظر ایشان مخفی
نشده بود هر دو در روضه کاشفی موجود و دوم در منتخب شیخ طریحی که مشتمل است بر موهون مثل
دفن کردن دشمنان جناب عبد العظیم حسنی را زنده در ری و غیر موهون که گاهی علامه مجلسی قدس سره
در بحار از آن قسم نقل میکند باین عبارت که دیدیم در مولفات بعضی از اصحاب ما و از آن رقم موهون اعراض
فرموده که از جمله آنها است قصه عروسی قاسم که قبل از روضه در هیچ کتابی دیده نشده از عصر شیخ مفید

قصهٔ زعفر و عروسی قاسم موهون و بی اصل است [illegible]

قده تا آن عصر که بحمد الله مؤلفات اخبار ایشان در هر طبقه فعلا موجود و ابدا اسمی از آن در آن کتب برده
نشده چگونه میشود قضیه باین عظمت و قصه چنین آشکارا محقق و مضبوط باشد و بنظر تمام این جماعت
نرسیده باشد حتی مثل ابن شهر آشوب که تصریح کرده اند که هزار جلد کتاب مناقب نزد او بود و علاوه بر آن
آنکه بمقتضای تمام کتب معتبره سالفه مؤلفه در فن حدیث و انساب سیر تواریخ برای حضرت سید الشهدا
علیه السلام دختر قابل تزویج بی شوهری پیدا نگردد که این قصه قطع نظر از صحت سند نقل وقوعش
ممکن باشد و اما قصه زبیده و شهربانو و قاسم ثانی در خاک ری و اطراف آن که در السنه عوام
دائر شده پس آن از خیالات واهیه است که باید در پشت کتاب رموز حمزه و سایر کتابهای
مجعوله نوشت و شواهد کذب بودن آن بسیار است و تمام علمای انساب معتقدند که قاسم ابن الحسن
علیه السلام عقب نداشته و بهر حال نظیر این دو قصه در بی پایی و اعراض بزرگان فن حدیث از آن
زیاد است و از اینجهة بر وهن و بی پایی او افزوده شود و اگر علاوه بر این معارضه کند با نقل
علمای اخبار بانیکه خلاف او را نقل کرده باشند البته بر وهن افزوده شود و اگر علاوه بر آن مضمون
آن خبری باخلاف امور عادیه باشد و بحسب عادت نشود آنرا باور کرد مثل آنکه عدد لشکر مخالفین
قریب پانصد هزار بود بلکه ششصد هزار سواره و دو کرور پیاده و در اینها مطابق خبر معتبر شامی و حجازی
نبود و همه از کوفه بودند و حال آنکه تهیه چنین عسکری برای شداد و نمرود در مدت طولانی میسر نشود چگونه
در ظرف چند روز برای پسر مرجانه که هنوز استقرار تمام پیدا نکرده بود میسور میشد مصارف عسکر
و جمع آوری ماکول و علوفه دواب و حفظ اینها نیز بحسب عادت محال است البته سستی و ضعف
بنهایت خواهد رسید و چون این رقم اخبار ضعیفه بی اصل و ماخذ باین اسباب وهن در کتابی
جمع شود بجهة بعضی اغراض فاسده مثل اظهار کثرت تتبع و اطلاع و آوردن مطالب تازه و برتری
بر مقاتل سابقه سنائی برای این مذهب شود که نتیجه واضحه و ثمره ظاهره آن وهنی باشد عظیم

ذکر اعداد و اطوار لشکر مخالفین در کربلا

به مذهب و ملت جعفریه و سپردن اسباب سخریه و استهزا و خنده بدست مخالفین و تلبیس کردن ایشان
سائر احادیث و منقولات امامیه را باین اخبار موهونه و قصص کاذبه تا کار باینجا رسید که در کتب
خود نوشته اند که شیعه بیت کذب است و اگر کسی منکر شود کافی است ایشان را برای اثبات
این دعوی آوردن کتاب اسرار الشهاده بیان آنچه بسد نظائر آن مثلا اگر از بزرگان دین باید پرسند که
شیخ جلیل علی بن الحسین مسعودی که از شماست و در عصر کلینی بوده نهایت مبالغه در کشتهای حضرت
سید الشهدا علیه السلام کرده در کتاب اثبات الوصیه آن است که گفته و روی انه قتل بیده
ذلک الیوم الفا و ثمانمائة یس معنی او هزار و هشتصد تن باشد و ابن شهر آشوب
با آن کثرت کتب و تبحر و اطلاع و محمد بن ابی طالب چنانچه در بحار نقل کرده عدد را بهزار و نهصد
و پنجاه رسانده بود و در این کتاب که تقریبا هزار سال بعد از مسعودی تالیف شده مقتولین آن حضرت
را سیصد هزار و کشتگان ابی الفضل را بیست و پنج هزار و از سائرین نیز بیست و پنج هزار رسانده حکم
این تعارض چیست غیر از اعتراف بکذب صریح بودن ثانی چاره ندارند سبحان الله چه غرض
در این اغراقات و نقل اکاذیب است اگر بیان شجاعت بشریه آنجناب است اثبات آن مطلب حقی
محتاج بتمسک بامثال این اباطیل نیست اگر در آن روز صد نفر را کشته بودند باز اشجع ناس بودند
سراج منیر و چراغ عالم افروز که خداوند منان برای بندگان مهیا فرموده زیت فتیله و مدد نوران
از عالم غیب و شجره مبارکه زیتونه لا شرقیه و لا غربیه خواهد بود محتاج بامداد به لفظ گندیده سیاه دروغی
شده نیست از کافر صلیب پرستی نکته گوئی را باید آموخت جمیز کارکرن انگلیسی نیز او کتابی در تاریخ
چین نوشته بزبان اردو که زبان متعارف حالیه اهل هند است و آنرا چاپ کرده در جلد دوم
در صفحه ۱۱۱ چون مناسبتی ذکری از شجاعت شده بود این کلام که ترجمه عین عبارت او است
در اینجا مذکور است چون بهادری و شجاعت رستم مشهور و مسلم است لکن در آنجا [illegible]

مقابلشان نام رستم قابل بیان نیست چنانچه حسین بن علی که شجاعتش بر همه شجاعان رتبه
تقدم یافته چرا که شخص که در میدان کربلا بر ریگ تفته با حالت تشنگی و گرسنگی مردانگی بکار برده باشد
بمقابل او نام رستم کسی آرد که از تاریخ واقف نخواهد بود ظلم کردار است که حال حسین بزرگوار در
زبان کرا طاقت که مدح ثابت قدمی هفتاد و دو نفر در مقابله سی هزار فوج شامی خونخوار و
شهادت هر یک را چنانچه باید و شاید نازک خیالی کجا اینقدر رسا است که حال دلهای انها را
تصور کند که بر سر شان چه پیش آمد از ان زمانیکه عمر سعد به ده هزار سوار فوج دور آنها گرفته
تا زمانیکه شمر ملعون سر اقدس را از تن جدا کرد مثل مشهور است که وای یکی دو باشد یعنی یک
نفر را اگر دو نفر دشمن احاطه کنند لابد او عاجز خواهد آمد مبالغه بالاتر از این نیست که در حق کسی گفته شود که
فلان کس را دشمن از چهار طرف گیر کرده است مگر حسین و هفتاد و دو تن را هشت قسم دشمنان
تنگ کرده بودند با وجود آن ثابت قدمی را از دست نداد چنانچه از چهار طرف ده هزار فوج مسلح
یزید بود که بارش نیزه و تیر شان مثل بادهای تیره طوفان ظلمت برانگیخته بودند دشمن پنجم گرمی
و حرارت آفتاب عرب بود که نظیرش در زیر فلک صورت امکان نپذیرفته گفته میتوان شد که
تمازت و گرمی عرب غیر از عرب یافت نمی تواند شد دشمن ششم ریگ تفتیده میدان کربلا بود که در
تمازت آفتاب شعله زن و مانند خاکستر گرم تنور گرم سوزنده و آتش افگن بود بلکه دریای قهاری
میتوان گفت که جا بجایش آبلهای پای بنی فاطمه بودند واقعی دو دشمن دیگر که از همه ظالم تر یکی
تشنگی و دوم گرسنگی مثل همراهی دغاباز سلسله عقب جدا نبودند خواهش و آرزوی این دو دشمن بهمان
وقت کم میشد که زبانها از تشنگی چاک چاک میگردید بیندیش کسانیکه در چنین معرکه هزارها کفار را مقابله
کرده باشند بهادری و شجاعت بر ایشان ختم است تمام شد محل حاجت از کلام متین این نصرانی هندی نویس
گوناگون ناله مسکین دلربا نیست در رخسار سفید کاغذ و سزاوار است که در ستائش او گفته شود.

بحال هند ولیش بحشم سمرقند و بخارا را ❊ یا موسسوسه علو همه شجیعت انحضرت بلکه سائر انصار را به
تمام شجاعان روزگار ثابت کرد بدون دست آویز نمودن بامور یکه درستی چون خانه عنکبوت
و در بی ثباتی مانند حباب بر روی آب است شجاعت قوت قلب و ثبات قدم است در
صف کارزار و از صفات نفسانیه است که طریق معرفتش بیان آثار و علاماتی است که گفته
نه بزیادی کشتار که محتاج بمراجعت دفترهای کهنه و اوراق بی پایه دبایه باشد که در حاشیه کدام
یک عدد مقتولین بفلان اندازه رسیده انگاه مانند غریق باد و دست بان متشبث شد و علمائیکه
عالمی را مفتضح نمود و با حجتهایه اعتراف بکذب بودن مطلب مذکور و امثال آن که احصا نتوان کرد
شایسته چنان بود که فقهای راسخین و حارسان شهرستان دین مبین قلعه متین مذهب اثنی عشری
و طریقه علوی را بهتر از این حفظ نمایند و این رقم ننگ و عار از ان بردارند و دامن پاکیزه
کیش جعفری را از تلوث بامثال این قذارات و کثافات پاک نمایند و از نشر امثال آن کتاب
و نظائرش و نقل از انها را نهی کنند و نگذارند روضه خوانان که قوة تمیز میان صحیح و سقیم و با اصل
و بی پا را ندارند بانها رجوع کنند و اگر سید بروند در مجالس و ما تمکدها دعوتشان نکنند و اگر بمجلس
دیگران خوانده شدند بانجا نروند و اگر ندانسته در انجا حاضر شدند چون مشغول خواندن شوند محض
اعلاء کلمه حق و نهی فعلی از منکری ملاحظه احدی از جای برخیزند که در ان فائده عظیمه الست برای
تنبیه انجماعت و بپذیرفتن انچه بایشان گفتند و بناگذاشتن بر درست کاری نه انکه بشنیدن و
گوش دهند و بعد از فراغ و دعا خواننده را بکلمه احسنت و طیب الله فاک و در جائیکه باید بفرما فض الله
فاک تحسین و توصیف کنند بلکه علاوه او را دعوت کنند و انچه گوید در ان محضر بخواند اگرچه از جمله
بافتهای بالای منبر باشد بسکوت و تقریر و ایراد نکردن امضا فرمایند انگاه داخل در اخبار صحیحه
انجماعت شود بنحویکه اگر وقتی در بلاد دیگر در مجلسی ان خبر یا حدیث مجهول را خواند و اخو نکه اجل

برگشته که فی الجمله خبرتی و بصیرتی در این فن دارد ایرادی کند چنان نهیبش دهد که بیچاره سخن گفتن
از یادش رود و آنچه دانسته فراموش کند و با نهایت جلادت و قوت یاد بگوید تو بهتر میدانی
یا فلان که علو مقامش امروز چنین و چنان است در محضر شریفش خوانده‌ام ایما خفی نفرموده ایراد
ننمود تو که باید مثلا صرف میر بخوانی در معقولات چرا تصرف میکنی با امثال این کلمات آن بیچاره
دل سوخته را رسوا نماید اینها همه شرح آن دو کلمه ایست که در خطبه این رساله بآن اشاره شد
که تمام خرابی از سرچشمه است چه خوب بود که بزرگان این مذهب که قولشان مسموع و حکمشان
مطاع است طریقه علمای سلف را از دست نمیدادند و در این مرحله با نهایت تشدید و جد اکید
اهل علم و طالبین احادیث و جامعین و حافظین و ناقلین از انحال خود نمیگذاشتند و استحکام این
رشته از دین را از مهم عظیم خود قرار میدادند و نقل از کذاب و وضاع و لو باگوید تا قل اخبار منکره را مانند
جماعت سلف بزبان و نوشتن در رساله‌های عملیه منع میکردند و اگر اطاعت نکنند طردش کنند و
دیگران را از مصاحبت و شنیدن سخنان منبریه او منع نمایند شیخ نجاشی در رجال خود در حال
عبدالله بن زید که معروف است به ابو طالب انباری گفته که او شیخی بود از اصحاب ما و ثقه بود در نقل
حدیث و عالم بود بآن و در قدیم از واقفیان بود آنگاه از شیخ خود ابو عبدالله حسین بن عبیدالله غضائری
نقل کرده که ابو غالب زراری که از بزرگان علما و از راویان ثقة الاسلام کلینی است گفته که من
ابو طالب را میشناختم در بیشتر عمرش واقفی و با واقفیان مختلط بود و آنگاه برگشت و امامی شد
اصحاب ما او را جفا کردند و عبادت و خشوعش نیکو بود و ابو القاسم بن سهل واسطی عدل میگفت
ندیدم احدی را که عبادتش نیکوتر و زهدش محکم‌تر و جامه‌اش نظیف‌تر و تنهائیش بیشتر باشد از ابو طالب
و از عامه خلق واسطه خائف بود که مشاهده نمایند نماز او را و عارف شوند به عمل او پس خود را
مستتر میکرد و در خرابها مینج و کنائس پس اگر در آنجا کسی او را میدید چنین یافت او را در بهترین حال

از نحارزه و عاد علمای ما از اهل بغداد او را نقل نسبت میداد حسین بن عبدالله غضائری فرمود
ابوطالب قاری در بغداد شهرها سعی کردم که اصحاب ما مرا نگذارند که او را ملاقات کنم و از او حدیث بشنوم
مرا اذن ندادند از این رقم حکایات بسیار دارند و همه از باب همین قسم حفظ و حراست میکردند و اینکه
گاه تنگ گرفتن ایشان بی محل بود ان هم از سوء اختلافات علیه بود مثل آنکه دارنده غلو باعتقاد بعضی
بسیار صحیح بود مثل نفی کردن سهو و نسیان را از نبی و امام صلوات الله علیهما غلو میدانستند یا اشتباه
در موضوع بود مثل آنکه بعضی بکسی نسبتی داده میشد که سبب کفر یا فسق او بود و این نسبت نزد بعضی
اصل داشت و نزد بعضی دیگر بی اصل هر دو با جور و تنابذ و حدیث بدین کردند بجهت اغراض
نفسانیه تنگ گیری میکردند و سخن ما در این رقم مطالب نیست که قابل خلاف و اشتباه باشد
و پیوسته میان علما در آنها نزاع بود بلکه سخن در مطالب مشترکه بین تمام علما است که احدی او را
خلاف نیست مثل دروغ گفتن و دروغ بستن و آنچه در حکم ان است چنانچه سابقا بان
اشاره شد و این ربطی بفهم متن حدیث یا اشتباه در موضوع ندارد و غرض ما از این باب است
که در نزد کل بایست سد و شود در همه موارد خصوص در اینمقام که علاوه بر حرمت سبب وهن
مذهب و افتضاح ملت است که روز بروز بجهت واگذاشتن این جماعت بحال خود در تزاید است
و قبح اصل دروغ بالمرة از میان رفته شعر یکی ابو الحسن تهامی شاعر که در سنه ست عشره واربعمائه
وفات کرده در مرثیه فرزندش ساخته در ضمن قصیده طولانی یا کوکبا ما کان اقصر عمره:
وکذا تکون کواکب الاسحار صریحا در بالای منبر نسبت دهند بحضرت که در بالای سر
جناب علی اکبر خواند خود و در بعضی از کتابهای یافته جدیده دیدم که در قصه شهادت انجناب
بانحضرت نسبت داده با چند بیت دیگر از ان قصیده و برای جناب ابی الفضل در جنگ صفین
و نهروان قضایای عجیبه ذکر کنند که یک کلمه ان راست نیست و ابدا ذکری از انجناب در ان غزوات

نیست جز در مناقب خوارزمی چند کلمه که روزی حضرت امیر المومنین علیه السلام لباس خود را تغییر
داده بود و لباس او را در بر کرده و عجب اینست با این نقل قصه دیگر نقل کنند که فکر هر قدر عمیق شود
در جمع آن متحیر ماند و خلاصه آن آنکه روزی امیر المومنین علیه السلام در بالای منبر خطبه میخواند حضرت
سید الشهدا علیه السلام تشنه شد آب خواست حضرت لقنبر امر فرمود آب بیاور و عباس در آنوقت
طفل بود چون شنید تشنگی برادر را دوید نزد مادر و آب برای برادر گرفت در جامی و از سر
گذشت و آب از اطراف میریخت بهمین قسم دارد شبیه چشم پدر بر او افتاد گریست و فرمود امروز
چنین و روز عاشورا چنان و قدری از مصائب او ذکر نمود و تاریخ این قصه البته در کوفه بوده اگر در
مدینه بود باید در اول خلافت آنحضرت باشد زیرا که قبل از آن مسجد و منبری برای آنحضرت نبود و
و عمر شریف حضرت ابی عبد الله علیه السلام در آن زمان زیاده از سی سال بود اظهار تشنگی کردن
در آن مجلس عام و تکلم کردن در اثنای خطبه که مکروه است یا حرام با مقام امامت بلکه با اول درجه
عدالت بلکه با رسوم متعارفه انسانیت مناسبتی ندارد و جنگ صفین دو سه سال بعد از آن بود
اگر جناب ابو الفضل در آن روز طفل بود اینهمه قضایای او در صفین چگونه محقق شد انداختن
کودک هشتاد نفر را بهوا بنحوی که هشتاد مرا که انداخته هنوز اولی برنگشته بود و هر کدام برگشت با شمشیر
دو حصه نمود از خوارق عاداتی است که از پدر بزرگوارش نیز هرگز ظاهر نشده بود و دروغگو مطابق
بعضی اخبار گذشته حافظه ندارد و حال معلوم میشود حرص جمع کردن زر و سیم ادراک را نیز از ایشان
برده و پرده شرم و حیا را بالمره از ایشان برداشته علم نسب را از اصل خراب کردند و علماء انساب
هاشمیین را که سابقا چه قدر در این باب رنج کشیدند و عمر صرف کردند بی پا نمودند و برای هر طاهر
شرکائی بهم بافتند خصوص برای حضرت ابی عبد الله علیه السلام بعض را در مدینه گذاشتند و بعض را
در کربلا شوهر دهند و بعضی را بجهت صدق کلام حضرت جبرئیل صغیرهم یمیتهم العطش در کربلا از تشنگی بکشند

قصه دیگر در باب حضرت عباس علیه السلام

ولبعضی را در قتلگاه شبیه عبدالله بن الحسن علیه السلام شهیدش کنند و هکذا اعدادی و اند عدد آنها
بحساب اینها بکجا رسیده باشد بهر حال این رشته سخن قابل تمام شدن نیست بر فرض در مجلداتی
تمام شود چندی نخواهد کشید که اضعاف آن از تازه‌ها پیدا شود و اگر مطالعه و تدبر در این اوراق که
امید است خبر و اقتباسات خیری در آنها نباشد اثری ظاهر و پندی گرفته شد یا در علمای اعلام
شوق ردع و منعی پدید آمد پس بایست شکر خداوند منان را بجای آورد و الا هر که در بدو دین دارد
باید در خلوات بر مظلومی و غربت اسلام بگرید و از حضرت حق تعالی تعجیل در فرج را از صمیم
قلب بخواهد و با این فصل را باکر چند فرع تمام کنیم **اول** در عدم جواز نقل دروغ از دیگری
هر چند ثقه باشد و این بر دو قسم است اول آنکه نقل آن را بدون بیان آنکه این خبر دروغ است
چنانچه رسم بعض است که چون فی الجمله در مقام حفظ ظاهر خود هستند ولکن میل دارند خبر دروغی را
که در آن سوزی است نقل کنند و مجلس را شور دهند از آن نقل کنند و بناقل دیگر نسبت دهند
و گویند فلان چنین خوانده یا در فلان کتاب چنین نوشته و در این نسبت دادن صادق باشند
ولکن دروغی را باین لباس جلوه در آرند و آن را نشر دهند و از آن نتیجه گیرند و حکم این قسم
حرمت است چه در قبح کذب عقلا فرقی نباشد میان این دروغ و آن دروغی که خود گوید
و شیخ اعظم استاد الاساتید شیخ مرتضی طاب ثراه در رساله التسامح فرموده ولا یبعد عدم
الجواز الا مع بیان کونها کاذبة و دور نیست جائز نبودن نقل اخبار کاذبه مگر بعد از
بیان آنکه آنها دروغ است و در امالی ابو علی پسر شیخ طوسی قدس الله روحهما مرویست که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود هر کس از من حدیثی روایت کند و او میداند که آن حدیث دروغ است پس او
یکی از دروغ گویان است و مجلسی قدس سره در بحار گفته که این خبر دلالت میکند بر عدم جواز نقل
خبری که میداند آن دروغ است هر چند نسبت دهد آن خبر را بآنکس که از او روایت کرده **دوم**

آنکه بیان کند که آن دروغ است یا دروغ بودن آن برای شنوندگان معلوم باشد و ظاهر
شیخ معظم متقدم در آن رساله جواز آن است ولکن علامه مجلسی رحمه الله در کتاب عین الحیوة
گفته باید دانست که از چیزهائیکه مذموم است بلکه شدیده حرمت در آن میشود نقل دروغ است
مانند قصه حمزه و سائر قصههای دروغ چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که
بدترین روایتها روایت دروغ است آنچه مؤید کلام ایشان است آیات و اخباریکه خواهد آمد
انشاء الله تعالی در مذمت گوش کردن خبر و قصههای دروغ بلکه اطلاق خبر متقدم و الله العالم

دوم متولیان اوقافیکه منافع آن معین شده برای اقامه مجلس عزای حضرت سید الشهداء
صلوات الله علیه و روضه خوانی کردن باید مراقب و ملتفت تکلیف خود شوند و منافع اعیان
موقوفه را بحسب قانون شرع انور و دستور العمل واقفین در محل مذکور صرف نمایند و بعوض
مجلس عزا و مصیبت محفل عیش و معصیت برپا نکنند که علاوه بر آلوده شدن بگناه خیانت و صرف
مال حلال در سبیل معصیت مبتلا خواهند شد باشتغال ذمه تمام یا جمله از آن منافع که در غیر محل
صرف کرده و چون بهو حد رسیدگی بحساب خود رسد و در اوقاتیکه باید در دنیا بحساب خود رسد
مکشوف گردد که نامه عملش سیاه در دار آخرتش در مقابل آنچه در ذمه اش جمع شده تباه است
و اگر حساب با آخرت کشید حسنات خود را در نامه عمل واقفین خواهد دید و اگر دستش از حسنات تهی است
بار گناه آن جماعت را بر دوش خویش خواهد کشید و پوشیده نماند که برای صرف آن منافع در غیر محل
بعضی افراد واضحه و موارد معلومه است که جای شبهه کاری و عذر خواهی نیست مثل آنکه روضه خوان
غنا خوانی را دعوت کند و اجرت دهد و بهمان خواندگی او قناعت نماید و مجلس عزا را بگذرانند
دگر بهای از روی وجد و طرب را بعوض گریهای از سوز قلب در مصیبت هدیه برای روح واقف
فرستد یا روضه خوان دروغ گوئی را که در نزد اهل دیانت و خبره این فن بدروغگوئی معروف است

علامه محدث سید نعمت الله [illegible] در انوار نعمانیه [illegible] بعد از ذکر حدیث من اصغی الی ناطق فقد عبده فان کان الناطق عن الله فقد عبد الله وان کان الناطق ینطق عن لسان الشیطان فقد عبد الشیطان [illegible]

دعوت نماید و مجلس رابدر و غمهای او یا بانجام رساند و غیر اینها از معاصی که بجهت اقامه آن
مجلس در انجا پیدا شود و طاعت را بعصیان و ثواب را بعقوبت مبدل نماید و چون شرح
آنها مناسب وضع رساله نبود اعراض نمودیم و بعضی افراد مشتبه دارد که برای آن میزانی نتوان
بیان کرد هر کس که دراو در دو دین است در وقت حاجت از اهل علم با دیانت و بصیرت بپرسد
و تکلیف خود را بفهمد و مثل متولی وقف بجهة روضه خوانیست وصی که حسب الوصیه از ثلث
میّت باید روضه خوانی کند و همچنین آنکه نذر کرده ابتدا را یا بعد از برآورده شدن حاجتش چند
مجلس روضه خوانی کند و آنانکه در نزد ایشان از بلاد خارج مالی میفرستند بجهة اقامه عزای آنحضرت
چه همه این جماعت شریکند با متولی مذکور در رعایت ان مجلس بنحویکه گفته شد والا همه بدرد آن
او مبتلا خواهند شد خداوند تبارک و تعالی چشم دل را باز و لمعات غیبیه همه را سر فراز نماید سیم
کتبی که تالیف شده در ذکر قصهای دروغ و غیر قصه از مجعولات هر چه باشد بر دو قسم است
اول آنکه برای تمثیل و توضیح بعضی از مطالب علمیه و تکمیل صفات نفسانیه تالیف شده مانند
کلیله و دمنه و رساله مقالات حیوانات و کتاب اخوان الصفا و درة التاج قطب شیرازی و نظایر
آنها پس حکم جواز گفتن و نوشتن آن گذشت و چون نوشتن آن جایز شد معامله با آن بجمیع اقسام
جایز است دوم آنکه تالیف آن برای افاده مطلب حقی نباشد پس در غالب احکام مثل حرمت
تالیف و نشر آن بچاپ زدن و غیر آن و کتابت آن و خریدن و فروختن ان با کتب ضلال
شریک خواهد بود بلکه معامله با ان بهر عنوان حرام و انچه در مقابل ان داده میشود بر دهنده و گیرنده
حرام است مگر جلد ان اگر در ان نفع قابلی باشد یا کاغذ در بعضی صورتهای بسیار نادر و اما حفظ
و نگاه داری آن پس اگر علاوه بر دروغ بودن در ان مفسده باشد و مصلحتی در ان نباشد که بتوان
بملاحظه ان مصلحت از ان مفسده اغماض نمود مثل کتابیکه برای ذکر اخبار فضیلت بد نظاهری زید

تالیف شده والبته در این صورت داخل در کتب ضلال خواهد بود پس نگاه داشتن آن جایز
نباشد و بایست آن را تلف کرد و اگر در آن مفسده نباشد مثل کتاب رموز حمزه و الف لیله و نظایر
اینها پس وجوب اتلاف و حرمت حفظ آن معلوم نیست بلکه ظاهر جواز نگاهداری آنها است اگرچه
جز جلد قیمتی ندارد و داخل در اموال نیست پس اگر کسی آنها را تلف کرد همان ضامن قیمت جلد است
و علامه مجلسی قدس سره در عین الحیوة بعد از آن کلامیکه در فرع اول ذکر شد فرموده بلکه قصهای
راستی که لغو و باطل باشد مانند شاهنامه و غیر آن از قصّهای مجوس و کفار بعضی از علما گفته اند که حرام
است آنگاه خبری در تائید آن نقل کرده که در خاتمه بیاید و صدر الشیان عالم جلیل میر محمد صالح
خواتون آبادی نیز در کتاب روادع النفوس ایشان را متابعت نموده خاتمه در مذمت گوش
دادن باخبار کاذبه و حکایات و قصص دروغ و تکلیف شنوندگان مجالس تعزیه داری
در گوش دادن باین صنف از سخنان جمله از روضه خوانان متجری بی مبالات
در مقام سخن گفتن خدای تعالی در مقام مذمت یهودان بلکه و منافقین و بیان صفات خبیثه
و افعال قبیحه ایشان میفرماید سماعون للکذب سماعون لقوم آخرین
و بفاصله یک آیه باز اهتمام نموده و فرموده سماعون للکذب اکالون للسحت
آنجماعت شنوندگانند مر دروغ را یا شنوندگان دروغند برای دروغ گفتن یا بنحو قبول کردن
و پذیرفتن گوش دهند بدروغ بهر حال در این دو آیه کریمه تهدید بلیغی است در گوش دادن بسخن دروغ
چه برای نقل کردن آن باشد یا نباشد و چه با پذیرفتن آن باشد یا نباشد و نیز در مقام تعداد نعمتها
که در بهشت بمتقیان مکرمت نموده میفرماید لا یسمعون فیها لغوا و لا کذابا بنابر
تفسیر بعضی که مراد از کذّاب همان کذب باشد پس بهشتیان در بهشت جاودان سخن پوچ بی فایده
و کلام دروغ نشنوند پس هرگاه نشنیدن سخن دروغ از جمله نعمتهای بهشتی شد که خدای منان بآن

برندگان خود منت گذارد البته شنیدن آن نعمت باشد و بقانون مقابله مضاده خاصه دوزخیان
خواهد بود چنانچه دروغگوی را که در دنیا عادت داشتند در آخرت و موقف قیامت نیز ترک نکنند چنانچه
خدای میفرماید و یوم تقوم الساعة یقسم المجرمون ما لبثوا غیر ساعة کذلک
کانوا یؤفکون آن روز که قیامت برخیزد کافران سوگند خورند که ایشان در گور درنگ
نکردند جز ساعتی در دنیا نیز چنین دروغ میگفتند و نیز بعد از ذکر بعض منافقین که در دنیا در محضر نبوی
قسم دروغ خوردند و ذکر عذابیکه برای ایشان مهیا فرموده میفرماید یوم یبعثهم الله جمیعا
فیحلفون له کما یحلفون لکم و یحسبون انهم علی شیء الا انهم هم
الکاذبون یاد کن ای محمد آن روزی که خدا تعالی زنده کند و برانگیزاند ایشان را پس
سوگند خورند برای او یعنی حق سبحانه تعالی هم چنانکه سوگند خوردند برای شما در دار دنیا و پندارند و گمان
برند که ایشان بر چیزند یعنی بر حقند و مشرک و منافق نیستند آگاه باش بدرستیکه ایشانند دروغگویان
و آنچه گویند و بران قسم خورند و نیز میفرماید در سخنان دوزخیان روز قیامت ثم لم تکن
فتنتهم الا ان قالوا والله ربنا ما کنا مشرکین انظر کیف کذبوا
علی انفسهم و ضل عنهم ما کانوا یفترون پس نبود عاقبت کفرشان
یا غایت معذرتشان مگر آنکه گفتند بحق خدای پروردگار ما که نبودیم ما از اهل شرک بنگر که چگونه
دروغ گفتند بر خویشتن و گم و غائب شد از ایشان آنچه بودند که دعوی شرک آلهه و شفاعت
ایشان را میکردند و عمل و عبادت که برای ایشان می‌نمودند باطل و نابود شد و نیز چون کلام دوزخیان
را در آنگاه که آتش را برایشان عرضه دارند نقل فرموده که کاش برگشتیم بدنیا و تکذیب آیات پروردگار
خود نمی‌کردیم و از اهل ایمان میبودیم میفرماید و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه و انهم
لکاذبون و اگر بازگردندشان بدنیا هر آینه بازگردند بدانچه ایشان را از آن نهی کرده بودند

و بدرستیکه ایشان دروغ زنندگانند و نیز دلالت کند بر مذمت و قبح گوش کردن بدروغ آیه
شریفه فاجتنبوا قول الزور از قول زور اجتناب کنید بنابر آنچه گذشت در مقام دوم
از فصل دوم که مراد از قول زور دروغ است و بعضی لغویین نیز تصریح نموده‌اند و اگر مراد مطلق
کلام باطل باشد که شامل فحش و غنا و غیبت و بهتان را نیز شامل باشد کذب نیز داخل در آنها باشد
و اجتناب متحقق نشود مگر بدوری کردن از دروغ بهمه جهت چه گفتن باشد یا نوشتن یا گوش
دادن و اگر کسی دروغ نگوید ولکن آنرا گوش دهد نشود گفت که از دروغ اجتناب نموده و از
اینجهت است که بزرگان فقها استدلال کرده‌اند باین آیه بر حرمت حفظ کتب ضلال که بر گشت
غالب آنها بدروغ است هر چند دارای آن کتب گوینده و مؤلف آن نباشد و بنا بر
آنکه معنی زور دروغ باشد آیه شریفه والذین لا یشهدون الزور که در عداد صفات
عباد الرحمن خداتعالی ذکر فرموده توان استشهاد نمود چه آنانیکه در مجالس دروغ حاضر شوند
دو صنف باشند صنفی برای دروغ گفتن و صنفی برای دروغ شنیدن و شاید دلالت
آن بر صنف دوم ظاهرتر باشد بلکه والنسبة زور بمعنی باشد دروغ را شامل است و شیخ
صدوق علیه الرحمه در کتاب اعتقادات روایت کرده که از حضرت صادق علیه السلام
پرسیدند از قصه خوانان که آیا گوش دادن بایشان حلال است حضرت فرمود حلال نیست
و فرمود هر کس که گوش دهد بکلام سخن گوئی پس بتحقیق که او را پرستیده پس اگر از جانب
خداتعالی سخن گوید یعنی راست و حق گوید آن گوش کننده خدای را پرستیده و اگر
از طرف ابلیس سخن گوید یعنی سخنان دروغ و باطل گوید پس آن گوش کننده ابلیس را
پرستیده و شیخ عیاشی در تفسیر خود روایت کرده از حضرت امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر قول
خداتعالی واذا رایت الذین یخوضون فی ایاتنا فرمود گفتگوی در خداتعالی

است و مخاصمه در قرآن یعنی مراد از خوض در آیات این است آنگاه خواند فاعرض
عنهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره پس روے بگردان از ایشان تا که شروع کنند
در سخن غیر آن آنگاه حضرت فرمود از جمله آنها است قصه خوانان یعنی آنها نیز از کسانیند که باید
از مجالست ایشان اعراض کرد و سخنان ایشان را گوش نکرد و در وصفه خوان اگر دروغ بر خداوند
و رسول و ائمه صلوات الله علیهم بندد داخل در صنف اول است و اگر حکایات کاذبه
گوید داخل در صنف ثانی و شیخ صدوق ره در کتاب صفات الشیعه از حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام خبری طولانی روایت کرده که آنجناب برای احنف بن قیس صفات خاصان
اصحاب خود را ذکر فرموده و در جمله ادا انها فرمود و سیجحوا اسماعهم ان یلجها خوض
خائض حاصل ترجمه گوشهای خود را بستند و باز داشتند از آنکه داخل شود در ان دروغ
و باطل یاوه گویان و مجلسی رحمه الله در عین الحیوة بعد از آنکه قصهای راست بیهوده
را ملحق نموده در مذمت گوش دادن بان بدروغ های آن و از بعض علما حرمت
آنرا نقل کرده گفته چنانچه در بعض کتب معتبره امامیه مسطور و مروی است از حضرت
امام محمد تقی علیه السلام که آنحضرت نقل نمود از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت
فرمود ذکر علی بن ابی طالب علیه السّلام عبادة ومن علامات
المنافق ان ینفر عن ذکره ویختار استماع القصص الکاذبة
واساطیر المجوس علی ستماع فضائله ثم قرء علیه السّلام واذا ذکر الله
وحده اشمأزّت قلوب الذین لا یؤمنون بالاخرة واذا ذکر الذین
من دونه اذا هم یستبشرون فسئل صلوات الله علیه عن تفسیره
قال اما تدرون ان رسول الله صلی الله علیه واله کان تقوا

اذکروا علی بن ابی طالب علیہ السلام فی مجالسکم فان ذکرہ ذکری و ذکری ذکر اللہ فالذین
اشمازت قلوبہم عند ذکرہ واستبشروا من ذکر غیرہ اولئک الذین لا یوفقون بالاخرۃ و لہم
عذاب مہین یعنے یادکردن علی بن ابیطالب علیہ السلام عبادتست و ازعلامات منافقت کہ بیزاری و تنفر نمایند
از یادکردن او و اختیار سکنند شنیدن قصہای دروغ و افسانہای مجوس را بر شنیدن فضائل آنحضرت
بعد ازان امام علیہ السلام خواندند این آیہ و اذا فی ہدایہ را کہ اذا ذکر اللہ وحدہ تا باخر پس پرسیدند ازان
حضرت صلوات اللہ علیہ از تفسیر این آیہ فرمود کہ آیا نمی دانید کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ میفرمود
کہ یاد کنید علی بن ابیطالب علیہ السلام را در مجلسہای خود پس بدرستیکہ یادکردن علی بن ابیطالب
یادکردن من است و یادکردن من یادکردن خدا است آنکسانیکہ میرمند و گرفتہ میشود دلہای ایشان
از یادکردن علی بن ابیطالب علیہ السلام و شادمان میشوند از یادکردن غیر او ایشان آنانند کہ ایمان
ندارند بآخرت و مر ایشان راست عذابی خوار کنندہ و نیز در عقاید شیخ صدوق رہ مرویست
کہ از حضرت صادق علیہ السلام پرسیدند از قول خداوند عزوجل والشعراء
یتبعہم الغاوون فرمود ہم القصاص ایشان قصہ خوانانند مخفی نماند کہ
اگر سائل از معنی شعراء در این آیہ پرسیدہ باشد چنانچہ ظاہر است و در بعض اخبار دیگر تصریح
فرمودند کہ مراد شعراء معروف نیست پس در اینحال مراد از ضمیر ہم یعنی از ایشان شعرا باشد
یعنی مراد از شعراء قصہ خوانانند چون ایشان مثل شاعر و ناظم دروغ بافند پس مراد از غاوون
کہ ایشان را متابعت میکنند گوش کنندگان بقصہا و دروغہاے ایشان باشد و نیز دلالت
میکند بر مذمت و قبح استماع دروغ آن آیات و اخباریکہ نہی فرمودند در آنہا از
اعانت بر اثم و عدوان و گناہ و عصیان زیرا کہ اگر گوش کنندہ نباشد کمتر دروغ گو
دروغ گوید پس گوش دہندہ اعانت نمودہ دروغ گو را در ارتکاب معصیت دروغ

خصوص اگر او را بجهت آنچه گفته مدح کند و شیخ صدوق ره در کتاب معانی الاخبار روایت کرده از
حماد بن عثمان گفت پرسیدم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از قول زور یعنی از تفسیر آیه شریفه
واجتنبوا قول الزور فرمود از جمله او است یعنی داخلست در قول زور گفتن مرد بآنکه
غنا میخواند احسنت و ظاهر است که غرض آنحضرت مثال است پس مدح روضه خوانان
دروغگو یا آنچه شائع است که بعد از فراغ باو میگویند احسنت یا طیب الله فاک
داخل است در قول زور و نیز دلالت کند بر قبح و مذمت ان استقرار غالب اقسام گناهای
زبان مثل غیبت و غنا و سب و بهتان و استهزاء و نظائر آنها زیراکه چنانچه
غیبت در شرع حرامست گوش دادن بان نیز حرامست و خواندگی حرامست گوش
دادن بآن حرامست و سب اولیاء خدا و ندیا مومن کفر یا معصیت است گوش دادن
بان نیز حرام است خدا یتعالی میفرماید وقد نزّل علیکم فی الکتاب
ان اذا سمعتم آیات الله یکفر بها ویستهزء بها فلا تقعدوا معهم
حتی یخوضوا فی حدیث غیره انکم اذا مثلهم وتحقیق که فرو فرستاد
خدایتعالی بر شما در قران که چون بشنوید آیات خدایتعالی راکه بان کفر می آورند و استهزا میکنند
بایشان منشینید در اینحال تا آنکه از ان سخن دست کشند و داخل در سخن دیگر شوند که اگر با ایشان
بنشینید در انحال که بآیات خداوندی استهزا میکنند پس شما مانند ایشان باشید و برای این
آیه مبارکه بیانی است وافی که بان ظاهر میشود دخول تمام معاصی در ان و اینکه هرکس مرتکب
گناهی شد بآیه از آیات الهیه استهزا کرده چون بسطی داشت که مناسب رساله نبود بحال خود
گذاشتیم و چنانچه معلوم شد که شنیدن استهزاء بآیات الهیه و غنا و غیبت و تهمت و سب مومن
حرام شد نتوان گفت که کذب سیما اگر بر خداوند و رسول و خلفایش صلوات الله علیهم باشد

محسوب از کبائر و گفتنش حرام و گوش دادن بآن جائز باشد واما آنچه در کتاب جعفریات در باب
حسن معاشرت روایت کرده از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه
وآله چنان بود که هرگاه مردی در محضر شریفش دروغی میگفت تبسم میکرد و میگفت که او سخنی
میگوید پس بظاهرش نتوان واگذاشت چه نشود بآنحضرت نسبت داد که در حضور مبارکش
گناهی کنند و منع نفرماید پس شاید مراد دروغ در امور عادیه بی مفسده بوده که بغیر عمد گفته
مثل آنکه خبری شنیده و درست نفهمیده یا بعضی از اجزای خبر را فراموش کرده یا بد فهمیده بود
وامثال این موارد که اصل خبر دروغ است اما گوینده معصیت نکرده و چون تحمل حاجت
نبود و تکلیفی بآن متوجه نبود و مفسده نداشت ردعش لازم نبود نظیر آنچه شهید ثانی طاب ثراه
و دیگران نقل کرده اند از ابی موسی محمد بن مثنی عنزی که او گفت ما قومی هستیم که برای ما شرافتی
هست ما از عنزه ایم یعنی از آن قبیله ایم شاید همین قبیله باشد که حال معروفند بعنیزه گفت رسول خدا
صلی الله علیه وآله نماز کرد بسوی ما و این دروغ است و حضرت بسوی قبیله ایشان نماز نکرده و
لکن او دروغ حرام نگفت بلکه اشتباه کرد چون عنزه معنی دیگر دارد و آن عصای دستی است
که در تهش آهنی است و حضرت آن را داشت و گاهی که در صحرا نماز بجای می آورد آن
عصا را در پیش رو بجهت استحباب ستره نصب میفرمود و او در خبر دید که صلی رسول الله صلی الله علیه وآله
الی عنزة حضرت بسوی عنزه نماز کرد یعنی بسوی آن عصا و عنزه را قبیله فهمید پس چنان نقل کرد
و ندانسته بآن افتخار نمود پوشیده نماند که آنچه در این خاتمه گفتیم بیان حکم شنیدن دروغ بود
برای متعارف خلق که در شنیدن ایشان دروغ را مفسده غرض بخود چیزی نباشد و مفسده
دیگری پیدا نشود واما آنانکه پیشوایان بندگان خدا و راهنمایان خلقند بسوی خداوند عز اسمه
و عباد بایست پیروی کنند ایشان را در گفتار و رفتار و سیره و کردار و یاد گیرند از ایشان حلال

وحرام وطاعت وعصیان راپس در شنیدن ایشان در مجالس تعزیه داری دروغهای بی اندازه
را از روضه خوانان خصوص آنچه متعلق بسیره وکردار وگفتار ائمه طاهرین علیهم السلام است مفاسد
دیگر مترتب شود که یکی از آنها است داخل شدن این پیشوای دانای که گوش کننده دروغ است
در زمره دروغ گویان پس هر دو بلا مبتلا شده هم دروغگو شده هم گوش دهنده دروغ زیرا که
ما در اقسام دروغ توضیح نمودیم که کذب در اصل لغت اگرچه از صفات لفظ وسخن است اما در
شرع حکم آن جاری است در افعال که از جوارح غیر زبان صادر شود مثل دست وچشم
وسر وپا وهم چنین در سکوت تقریر چنانچه مثال آن گذشت واینمقام نیز از آن قسم باشد زیرا که
دانای مطاع مسموع القول هرگاه شنید که روضه خوان خبری دروغ گفت ونسبتی بی اصل
بامام علیه السلام داد وچون نهی از این منکر بی ضرر برای او میسر بود بااینحال ساکت شد ونهی
نکرد بلکه حالتش منقلب نشد ولامحاله سلوکش را با او تغییر نداد که پست ترین مراتب نهی منکر است
معلوم میشود از او دروغ ندانسته بلکه بسکوتش مضای نقل آن را کرده پس چنان است که گویا
خود گفته ولهذا روضه خوان بسکوتش تمسک کند وآن را برای آنکه بر او انکار کند وبدروغش نسبت
دهد دلیل صحت خبر دروغش قرار دهد وبآن منکر را مخذول ومحجوج وشرمنده کند وغیر این مفاسد
که در ذکرش مفاسد دیگر است اجمالا سکوت متمکنین سبب تجری وبی مبالاتی این طائفه بی انصاف
شده حتی در حرمهای شریفه وروضات متبرکه خصوص حرم صاحب عزا حضرت سید الشهداء
روحنا وارواح العالمین له الفداء در غالب اوقات سیما در اسحار که موسم گریه وناله واستغفار است
باقسام دروغهای عجیبه وگاهی بآوازهای مطربه آن محضر انور را تاریک نمایند وافواج ملائکه
رحمت را حسب اخبار گذشته از آنجا بیرون کنند وبندگان خدا را از حالت عبادت وانابت وتضرع
بنیداز ند ودر زمره صادین عن سبیل الله داخل شوند بااینحال کسی ایشان را منع نکند وعلاوه

گاهی تعجب کنند از عدم استجابت دعا تحت ان قبه سامیه و ندانند قبه نمانده حرمی نمانده ملکی نمانده
فیضی نمانده بلکه ملعب بعضی است و ملهی بعضی و مکسب بعض گاهی بسرمایه مال دنیا و گاهی بسرمایه
امور دینیه و خرابی اجماعت سرایت بدیگران کرده نقالها با قصص کاذبه طولانی بساط نقالی
و کلاشی را مدتیست در صحن مقدس می اندازند دو سه ساعت مشغول گفتن دروغهای معلومه
واضحه و جمعی از اوباش و اراذل دورشان جمع شده اگر این محفل کثیف محل لعن و سخط حضرت
جبار منتقم جل جلاله در بیابان دور از آبادی منعقد میشد بر مسلمین لازم بود از او متفرق کنند و از آن
عمل قبیح منع نمایند چه رسد در صحن شریف که در زیر پا قبور هزارها مومنین و اخیار و محل عبرت و
پند گرفتن و برای اهدا دعا کردن و قرآن خواندن و بالا معراج ملائکه و محل تردد ایشان و
اشتغال مجاورین بگریه و ناله و نماز و استغفار برای زوار امامه ان زوار که خود مشغول ان منکر قبیح است یا معین
و یاور او است یا چنین قبیحی را در چنان انجمن آلهی می بینند و میگذرند و اصلا ملتفت بقبح ان نمیشوند چه رسد
بانکه متاثر و غمگین شوند و چه رسد بانکه در مقام منع در آیند پس حال سزاوار است که ارباب دانش و بینش مجالس مصائب
حضرت ابی عبد الله علیه السلام را ترتیب دهند و صدماتیکه بر آن وجود مبارک سید ابرار و مجاور و خدام
و حامل علوم آنحضرت و متعبدین و ساکنین آن مقام از مومنین و غیر ایشان بانواع و اقسام در شب و روز رحیم کرده بدست و بند ایشان
دلسوز دهند که در مجالس اهل تقوی و دیانت و غیرت و عصبیت بخوانند و بسوزند و بگریند و از خدا تعالی
تعجیل فرج و ظهور سلطان ناشر عدل و امان و باسط فضل و احسان و قامع کفر و نفاق و شقاق
را بخواهند اللهم عجل فرجه و سهل مخرجه و صل علیه و علی آبائه الغر البررة

تمام شد این رساله شریفه در روز دحو الارض و بسط زمین بیست و پنجم ذی القعده یکی از ایام متبرکه
که وعده ظهور در آن داده اند از سنه ۱۳۱۹ هجری در حجره ... جمع شده در نجف اشرف
حرره العبد المذنب المسیء حسین بن محمد تقی النوری الطبرسی حامدا مصلیا مستغفرا

ذکر مصنفات مصنف علّام حجة الاسلام احله اللّٰه دار السلام از افادات صفوة الاماجد الکرام اسوة الاماثل لفخام سلیل الاجلة والاکابر وارث المجد و الشرف کابرا عن کابر الصارم المشهور المنتضی جناب المولوی السید محمد مرتضی دامت معالیهم و بورکت ایامهم ولیالیهم

مخفی نماند که جناب مستطاب مصنف علام اعنی فخر الفقهاء والمحدثین وسند الرواة والمسندین عماد العلماء العاملین وسناد الافاضل المجتهدین فخر الشیعه ومصباح الشریعه ظهیر الملة والدین آیة اللّٰه فی العالمین طود الفضل الشامخ وعلم العلم الباذخ اعلم علماء العصر وافقه فقهاء الدهر سند العلماء الاعلام وسید فضلاء الاسلام علامة البشر مجدد دین الائمة الاثنی عشر علی راس المأة الثالثة عشر اعرف اهل العصر باخبار الائمة المصطفین سرکار شریعتمدار مولانا میرزا حسین النوری اعلی اللّٰه درجاته فی اعلی علیین وجعله مع الذین انعم اللّٰه علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین در نشر احادیث واخبار اهلبیت اطهار جد وجهد بلیغ داشتند و روز و شب در جمع آنها مشغول بودند کسی از علماء زمان وفقهاء دوران درین باب بر آنجناب سبقت نگرفته و کتب نفیسه و مجامیع لطیفه که آنجناب در احادیث واخبار تالیف فرموده اند هر چند تمامی آن پیش نظر حقیر نیست اما آنچه بر آن واقف شدم باجمال ذکر میکنم پس از آن جمله است کتاب نفس الرحمان فی فضائل سلمان که ذکر فرموده اند در آن احوال جناب سلمان را رضی اللّٰه عنه از ابتدای عمر تا وفات واین کتاب را بمعیت بصائر صفار رحمه اللّٰه در طهران چاپ زده اند و حقیر آن را از نزد بعض تجار کتب بمبئی طلب کرده بودم واز آن جمله است کتاب معالم العبر فی تتمة البحار السابع عشر وآن مجلد ضخیم است در مواعظ آنچه در بحار فرو گذاشت شده آن را جمع فرموده و هر دو را یکجا در طهران در سنه ۱۲۹۷ هجری طبع نموده و حقیر آن را

در غرهٔ ماه رمضان سنه ۱۳۱۰ ہجری از ایشان طلب کردم **وازان جمله است رساله**
الجنة الماوی فیمن فاز بلقاء الحجة فی زمن الغیبة الکبری ودران پنجاه
ونه حکایت ذکر فرموده وآنها غیر آن حکایتها است که در مجلد سیزدہم بحار مذکور است رساله
مذکوره را در آخر سیزدہم بحار در سنه ۱۳۰۵ ہجری طبع کرده اند وآنرا حسب ایما جناب مصنف رحمه الله
از طهران نزد حقیر فرستادند **وازان جمله است کتاب فصل الخطاب فی تحریف**
کتاب رب الارباب که دران احادیث تحریف واقوال قائلین ومنکرین آن را جمع
فرموده وباحسن جواب کلمات منکرین تحریف را دفع فرموده کتاب مذکور را در سنه ۱۲۹۸ در طهران
طبع کرده اند وجناب مصنف علام آنرا ہدیةً از عراق نزد حقیر ارسال فرمودند وبتاریخ ۲۶ ذیحجه
روز پنجشنبه سنه ۱۳۱۱ ہجری در جونپور وطن مالوف حقیر واصل گردید **وازان جمله است** -
کتاب دار السلام فیما یتعلق بالرؤیا والمنام در دو مجلد ضخیم در مجلد اول منامات
انبیاء واوصیا وعلماء وسائر ناس که در آنها معجزهٔ از معجزات یا کرامتی از کرامات برای انبیاء و
اوصیاء ظاہر شده ذکر فرموده ودر مجلد دوم تحقیقاتیکه متعلق بمنام است مع فوائد بسیار
دیگر ذکر فرموده اند واین ہر دو جلد را در طهران در سنه ۱۳۰۵ ہجری وسنه ۱۳۰۶ ہجری طبع کرده اند وخود جناب
مصنف مرحوم ہر دو جلد را ہدیةً نزد حقیر فرستادند وبتاریخ یازدہم جمادی الثانیه سنه ۱۳۱۱ ہجری در
وطن حقیر جونپور رسید واز کمال لطف ومحبت ومکرمت نام حقیر القلم مبارک خویش بر سر صفحه اولین
کتاب نوشتند که مایه فخر حقیر است **وازان جمله است صحیفهٔ ثانیهٔ علویه** که جمع فرموده
دران یکصد وہشت دعا از ادعیهٔ امیر المومنین صلوات الله وسلامه علیه وابنائه المعصومین
علاوه از انکه علامه محدث **شیخ عبد الله بن صالح** سماہیجی قدس الله روحه در صحیفه علویه نقل
فرموده واین صحیفه را در سنه ۱۳۱۲ ہجری در طهران چاپ نموده اند وہم جناب موصوف آنرا ہدیةً نزد حقیر

فرستادند و در ماه رجب ۱۳۱۲ ہجری در جونپور واصل گردید وازان جملہ است صحیفہ رابعہ سجادیہ جمع فرمودہ دران ہفتاد و ہفت دعا از ادعیہ جناب سید الساجدین صلوات اللہ وسلامہ علیہ علاوہ بر انکہ از ادعیۂ آنجناب در صحیفہ کاملہ و در صحیفہ ثانیہ محدث حر عاملے و در صحیفہ ثالثہ علامہ عبد اللہ اصفہانی رحمہما اللہ مذکور است واین صحیفہ شریفہ را ہم در طہران در ۱۳۱۲ ہجری طبع نمودند و ہم آنرا جناب ممدوح بطریق ہدیہ نزد حقیر فرستادند و بتاریخ ہفدہم صفر ۱۳۱۲ ہجری در جونپور رسید واگر کتابی از تصنیفات جناب موصوف نباشد محض این صحیفہ اول دلیل است بر وسعت نظر و تبحر جناب ممدوح در اخبار و احادیث اہلبیت سلام اللہ علیہم اجمعین وازان جملہ است رسالہ کشف الاستار عن وجہ الغائب عن الابصار کہ ذکر آن مے آید وازان جملہ است کتاب مستطاب مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل در شش جلد دران جمع فرمودہ احادیثے را کہ از علامہ محدث حر عاملے عطر اللہ مضجعہ در وسائل الشیعہ فرو گذاشت شدہ واین کتاب اجمع و احسن و افضل تالیفات جناب ممدوح است کہ مثلش دیدہ نشدہ وکسی از علمای زمان درین باب مثل آنجناب در جمع و تالیف آن زحمت نکشیدہ بلکہ احادیث انرا بچشم ندیدہ و چون علامہ محدث حر عاملی رحمہ اللہ در مدت بیست سال کتابی نوشت کہ در جامعیت و حسن ترتیب و خوبی تہذیب نظیری نداشت و مدار علماء و فقہا و محدثین بران بود ازان زمان تا این زمان کہ زائد از دو صد سال است کسی از ایشان مثل آن بہم آوردہ تا اینکہ نوبت بسر کار شریعتمدار علامہ محدث نوری نور اللہ مرقدہ رسید وانچہ علامہ محدث حر عاملی رحمہ اللہ در بیست سال کردہ بود جناب ممدوح کمتر ازان زمان مثل آن آوردہ پس اگر وسائل و مستدرک آن را مَن لا یحضرہ الامام گویند چنانچہ نام فہرس وسائل است را خواہد بود

که مدار سائر احکام شریعت بر همین دو کتاب است و طالب را بغیر رجوع آنها چاره
نیست که آنچه از جاهای دیگر بزحمت شاقه و تعب بسیار حاصل خواهد شد جمیع آن ازین هر دو
کتاب بلا زحمت و تعب ممکن است فی الواقع که آنجناب از تصنیف این کتاب شریف بر فقهاء
اسلام بلکه بر جمیع انام از محدثین کرام احسان فرموده اند جزاه الله عن الاسلام واهله
خیر الجزاء کتاب مذکور هشت جلد را در سه مجلد مثل مجلدات شش گانه وسائل در سه مجلد
چاپ کرده اند و ضخامت هر یک از آنها مثل هر یک از وسائل است مجلد اول و دوم را
که در یک جلد کرده در ماه رجب ۱۳۱۸ هجری چاپ زده اند و مشتمل است بر کتاب طهارت
تا آخر اعتکاف در سال گذشته و مجلد سوم و چهارم را که آنهم در یک جلد کرده در ربیع المولود
۱۳۱۹ هجری چاپ زده اند و مشتمل بر کتاب حج تا آخر نکاح و ابواب نفقات است درین سال
حسب هدایت جناب مصنف علامه اعلی الله مقامه از طهران نزد حقیر فرستاده اند و
مجلد پنجم و ششم را که نیز در یک جلد است چاپ میکنند در طهران و جناب مصنف
علام وعده ارسال آن را هم فرموده بودند و این جمله کتب که بر آنها واقف شدم در زبان
عربی است و همه آنها را در طهران طبع کرده اند۔

اما کتب فارسیه پس از جمله آنها رساله مختصره در رد ایرادات فصل الخطاب
فی تحریف کتاب رب الارباب است که قلمی نزد حقیر بطریق هدیه فرستاده اند و از جمله آنها
کتاب نجم ثاقب در احوال امام غائب است در مجلد ضخیم و کتابی است بسیار
لطیف و مشتمل بر معارف حضرت امام زمان روحی فداه و با وجود آن محض در مدت یک ماه
تصنیف فرموده چنانچه در آخر آن فرموده الحمد لله و له المنة والشکر که این بنده ضعیف
عاجز را توفیق عنایت فرمود که این خدمت را با توارد اسباب متفرقه حواس در مدت

قریب سه ماه به انجام رسانده و جناب حجة الاسلام میرزا محمد حسن شیرازی طاب ثراه باین الفاظ آن کتاب جلیل را ستوده که کتابی است در نهایت تمامیت و متانت و جامعیت و حسن ترتیب و جودت تهذیب که در نظر ندارم درین باب باین خوبی نوشته شده باشد در دفع شبهه و تصحیح عقیده مرشدین مراجعتش لازم است تا آخر و کتاب مذکور را در طهران در ماه صفر سنه ۱۳۰۶ هجری چاپ نموده و حقیر آنرا از نزد بعض تجار بمبئی طلب نموده بودم و از جمله آنها است کتاب کلمهٔ طیبه که آن را در آخر ماه رمضان سنه ۱۳۰۳ هجری در بمبئی طبع کرده اند و حقیر از آنجا طلب نموده بودم و مشتمل است بر مضامین کثیره و مذکور است در آن عنایت اهل هر مذهبی در ترویج دین و آنچه نافع است و در لزوم احترام علماء و مومنین و در ذکر سائر صفات موجوده در اهل علم و در تدبیر صلاح این طائفه و در مدح صدقه و در شروط و آداب آن و اقسام آن و احکام آن و در فضل اعانت سادات و در شرح حال فقراء و مساکین و در شمه از تکلیف مسئولین و آداب ایشان و در ازمنه و امکنه که مزیتی دارند در انفاق کردن و در انها درین مطالب شواهد از آیات و اخبار بسیار نقل کرده و تحقیق در تحقیق آورده خیلی خوب و بطریق بسیار مرغوب آورده و از جمله آنها بدر مشعشع در حال ذریه موسی مبرقع است که از ادر بمبئی در سنه ۱۳۱۱ هجری که سال تالیف است چاپ نموده اند و گویا این رساله شرح فتوای جناب مرحوم علامه میرزا محمد حسن شیرازی رحمه الله است که با جمال بر استفتاء سادات کشمیر ارقام فرموده اند و از جمله آنها جواب استفتای سید محمد حسن کمال پوری است و چون مشتمل بر احادیث عدیده است باید که در تالیفات محسوب شود و آن رد است بر شخصی از اهل هند که با وجود ادعای تشیع نبی و امام را مستجاب الدعوة نمی دانند و استعانت و استغاثه را با ئمه علیهم السلام شرک دانسته و هفواتی چند دیگر در رسائل خود نوشته

که حقیر در رساله جواب انها را نوشته ام و این جواب استفتا را با اجوبه دیگر علمای عراق و هند
بماه محرم سنه ۱۳۲۰ هجری در لکهنؤ طبع کرده اند و از جمله انها رساله لؤلؤ و مرجان
در شرط پله اول و دوم منبر روضه خوانان است که حضرت علامی حقیر تالیف فرموده و خوانان
را از ناظرین گناه اجتناب فرموده بالفاظ بلیغه الزام آن نموده ثابت فرمودند و در صحیفه عالیه که بجهت
رساله مذکوره ارسال داشتند رقم فرموده اند که در رساله لؤلؤ و مرجان چند جا از کتاب لهوف
نقل شده بعد از تفحص معلوم شد لهوف غلط است باید لهوف باشد تصحیح فرموده آن موضع را
را اصلاح بفرمائید انتهی و حقیر حسب الامر جمیع مواضع را درست کردم امید است که ان شاء الله تعالی
روضه خوانان هند و قاریان فضائل و مصائب اطهار رجوع باین رساله شریفه کنند و از بیان
اباطیل و اکاذیب بر سر منابر که وسیله معاش کرده اند و ثواب اخروی را بسبیل بز خارفت
دنیوی میکنند باز آیند. و چون رساله لؤلؤ و مرجان در پانزدهم ماه ربیع الاول یکشنبه
سنه ۱۳۲۰ هجری از نزد مصنف علام رسید و بنای طبع آن گذاشتیم ناگاه هوای ظلمانی از عراق وزید
و عالم را تیره و تاریک گردانید و خبر رسید که بتاریخ ۲۸ جمادی الآخره روز چهارشنبه سنه ۱۳۲۰ هجری
جناب مصنف علام اعنی ثقة الاسلام حجة الله فی الانام مولانا محدث میرزا حسین نوری
نور الله ضریحه در نجف اشرف برحمت حق پیوستند افسوس صد هزار افسوس که این حادثه جانکاه
قلوب جمیع اهل ایمان را شگافت بلکه باید گفت که دل امام زمان روحنا فداه را بدرد آورد
و اگر آنجناب ظاهر بودی هر آئینه علی رؤس الاشهاد فرمودی والله لقد اوجع قلبه
موت حسین کما قال جده الصادق علیه السلام لما
اتاه نعی ابان که آن مرحوم محبت بالغه آن جناب بود و آیتی بود از آیات الهی
فانا لله وانا الیه راجعون وحشره الله مع ساداته فی الجنان

رقی اعالی درجات الجنان جناب مستطاب جلالت انتساب حاوی الفضائل
الزاهره وحائز المناقب الفاخره المولی الجلیل والغطریف النبیل جناب میرزا محمد نوری
ایده الله فرزند ارجمند آن غریق رحمت ربانی تحریریکه بجواب تعزیت نامه حقیر فرستاده اند در تفصیل
کتبی که آنها را از تصانیف آن مرحوم چاپ زده اند کتب ذیل را اضافه فرموده اند
میزان السماء - رساله مولودیه که منظوم است سلامة المرصاد اعمال مسجد کوفه
شرح حال کبیره غیر معروفه و ارقام فرموده اند اما کتبی که چاپ نخورده ازین قرار است
تحیة الزائر مزاری است فارسی مشتمل بر زیارات مخصوصه ظلمات الهاویه فی
مثالب معاویه شاخه طوبی کتابی است لطیف متعلق بروز نهم ربیع المولود که [illegible] یوم
[illegible] میشود چه دان است رد شبهه فصل الخطاب که سابقا ذکر آن گذشت
ترجمه جلد ثانی دار السلام ناتمام مستدرک مزار بحار ناتمام تعلیقه بر رجال
ابوعلی مقدار کمی شجره اجازه مسلسلات مواقع النجوم و چون جناب مصنف علامه قدس الله سره
[illegible] الائمة الکرام وعده ارسال رساله سابقة الذکر کشف الاستار عن وجه الغائب عن الابصار فرموده
بودند و نوبت آن نه آمد که داعی اجل را لبیک فرمودند فرزند ارجمند آنجناب وعده والد را وفا
فرموده جزاه الله عنا خیر الجزاء رساله مذکوره را در طهران در جمادی الثانیه ۱۳۱۸ هجری
چاپ زده و تاریخ سواد بخط [illegible] ۱۳۰۲ هجری انتهی کلامه چون بوصول گردید آن
رساله ایست در لغت عرب در رد قصیده بعض مخالفین بغداد که استبعاد در طول عمر امام زمان
عجل الله فرجه و عدم ظهور آنجناب با وجود مملو شدن دنیا از ظلم و جور کرده در مقدمه این رساله
اصل قصیده را و در فصول روایات و اقوال اهل سنت را در ولادت امام زمان روحنا فداه
و در اینکه آنجناب دوازدهم از ائمه علیهم السلام است نقل فرموده و در خاتمه جواب شبهات قصیده

باذکر فرموده است ودر آخر رساله جواب منظوم از جناب ملا محمد حسین ایده الله بن علامه
شیخ جعفر صاحب کشف الغطا چاپ شده است واین چند سطر را بطریق شکریه ادای
حق جناب مصنف علام اطال الله دار السلام نوشتم هر چند ادای حق الجناب از فحول علمای اعلام
تا روز قیام ممکن نیست چه جائیکه از مثل این گمنام وما توفیقی الا بالله وقد کتب
هذه الاحرف بیده الداثره محمد مرتضی الحسینی الجعفری
الامامی الجونفوری عفی عنه فی یوم الخمیس
الخامس والعشرین من ذی الحجه
سنه ۱۳۰۲ هجری

تمت

حال مصنف رفع اللہ درجتہ منقول از کتاب المآثر و الآثار تصنیف
ناقد جلیل و بارع مثیل نطیس اجل و منطیق اکمل عین الاعیان و رکن
الارکان الدستور العریف المعظم و الیہفوف العظریف المفخم جناب
جلالتمآب مرزا محمد حسنخان اعتماد السلطنتہ و زیر انطباعات و
دار الترجمہ ہمایونی ممالک محروسہ ایران تدارکہ اللہ برحمتہ الواسعتہ

حاج میرزا حسین طبرسی

از اعظم علماء میباشد بجلالت قدر و علو شان از اقران ممتاز است ترویج اصول مذہب جعفری
و تشیید بنیان طریقہ اثنی عشری و نشر اخبار و آثار اہلبیت عصمت علیہم السلام را از معاصرین
کمتر تقدیر او موفق شدہ اند و در علمی حدیث و تفسیر و معرفت احوال رواۃ و طبقات رجال سلف
و تراجم علماء اسلام ہمانا امروز نخستین دانای ایرانیان است پدر جلیل الشانش میرزا محمد تقی
مازندرانی از فحول مجتہدین و مشاہیر رؤساء عہد خاقان مبرور فتحعلی شاہ رحمۃ اللہ بود و تعرفہ تام
و اظہار مقام او تحصیل حاصل است مقام تقوی و ورع و عبادت و تقدس این فرزند
ہنرمندش مسلّم مسلمین میباشد و ہم از تبحر تام و تتبع عام در مصنفات علماء اسلام باعلی مقام
رسیدہ و صیت فضل و ثاقت و درجہ استعداد و لیاقتش برای ہرگونہ تعظیم و اکرام و
توقیر و احترام تا ہمہ جا کشیدہ است تصنیفات سودمند دارد منہا نفس الرحمن فی ترجمۃ
سلمان و دار السلام فیما یتعلق بالمنام و النجم الثاقب فی احوال الامام
الغائب و الکلمۃ الطیبہ و رسالہ میزان السماء و الصحیفۃ الرابعۃ و جنۃ المأوی
کہ فی الحقیقہ باب من رای القائم عجل اللہ فرجہ را از جلد سیزدہم بحار الانوار بدان تالیف

تالیف شریف تذییل ساخته و کتابی حافل که در استدراک و تکمله وسائل تصنیف کرده آرجل مسائل
آثار این عهد همایون است فی الحقیقة بجمع و استخراج و تتبع و استقصاء آن احادیث و حل و اسرار
احیاء سنت رسول صلعم نموده و درجه توفیق و تائید و رتبه احاطه و تبحر خویش را برهانی قاطع آورده
و این عالم و فقیه فاضل و محدث کامل در حضرت حجة الاسلام ثقة الانام مجدد الاحکام نائب
الامام علیه السلام حاج میرزا محمد حسن بسیار موثق و معتمد و موکن است ادام الله ایام افاضاته

بسم الله الرحمن الرحیم

ترجمة المصنف اعلی الله مقامه ماخوذة من کتاب
الیم العجاج فی سانید السراج تالیف البحر الزاخر
والسحاب الهامر جامع العلوم العقلیة و
قاموس المعارف النقلیة وحسنة الزمان ونادرة
الاوان واحد الدهر وفرید العصر غرة وجه
اللیالی والایام ودرة نقصار الشهور والاعوام
الحافظ الحجة فی علوم الاحادیث والاخبار
والعلم العلم فی فنون الروایات والآثار

المحدث الكبير الشهير لصيته في الاقطار والحجة النحرير المنوه باسمه في الامصار جناب الشيخ محمد سراج الدين حسن بن عيش اليمني اليماني

ادام الله مجده بمجد السبع المثاني

هو الشيخ الامام الثقة الحجة الحاكم سيد الحفاظ والمحدثين طراز العلماء
المسندين امام ائمة الجرح والتعديل وسمي من فدى الله سبحانه
به سيدنا اسماعيل بن ابراهيم الخليل صدوق اوانه ووحيد زمانه
وشيخ الطائفة الامامية في دورانه اكمل اضرابه لسيد علي بن
طاوس وابن الترابي المحققين المنسوبين الى الحلة وطوس علم اندية
الفقهاء والمجتهدين وناشر الوية الشرع والدين والجاد الكادح في
الذب عن شريعة الائمة الاطائب المعصومين والقرية المباركة
الظاهرة من القرى التي امرنا بالسير فيها ليالي واياما امنين بنص
القران المبين نضاء استار المعقول وكشاف اسرار المنقول الخائض في غمار
العلوم والسابر لاغوار كل سر مكتوم منقطع القرناء ومنتهى الاكفاء
ويافوخ المحدثين السادة الكبراء وعرنين المسندين القادة العظماء
وتاج الشريعة الطيبة الغراء وناصر الملة المصطفية البيضاء صاحب
المجد والسودد والعلاء والراغب بنفسه عن الدنيا الدنية

الشوهاء خير الحاضرين الا من استثني منهم من نسل آدم وحواء الاضوء
غرة وجهه الميمون من قمر السماء المشمر عن ساق جده الاذيال في اكتناه الآثار
المنقول لتحار منها ذوي الجلال والمشهر سيف طبعه الوقاد الذي لا يعيث عن الصقال لاستنباط
الاحكام الالهية المتعلقة بالحرام والحلال لنقاد الآثار المروية عن الائمة الاطهار
واجل المجتنين لجياد الثمار عن غصون تلك الاشجار اليانعة الاثمار الدائمة
الاخضرار النافحة الازهار فارس حلبة المضمار الذي لا يشق له غبار ولا يدانيه
في افاضة الخير الهاطل لمدار العالم العيلم الهمام والبدر الزاهر البازغ التمام
رئيس العلماء السادة الكرام وشيخ المحدثين السامي المقام ولسان حملة العلوم
المأثورة عن امناء المفضل المنعام ذو الكرامات المبهرة للاحلام وصاحب
الآيات الزاهرة المدهشة لالباب الصناديد الاعلام امام ائمة الاسلام
المضروب بفضله المثل في الاقطار والآفاق سيدنا ومولانا وشيخنا مستند يار العراق
الحاج ميرزا حسين بن العلامة المحقق محمد تقي النوري الطبرسي رضي الله عنه
وارضاه وجعل في اعلى عليين منقلبه ومثواه ولد في الثاني عشر من
شهر شوال سنة اربع وخمسين بعد الالف ومائتين في بعض قرى النور احدى
كور طبرستان ومات ابوه وهو ابن ثماني سنين فبقي سنين لا يجد من يتفقد احواله الى
ان بلغ اوان الحلم فوفقه الله سبحانه لملازمة المولى الامام العالم الزاهد المولى
محمد علي المحلاتي وكان من الائمة المتبحرين البارعين في الفقه والاصول واعلم اهل زمانه
في تدريس الروضة والقوانين والشرح الكبير وامثالها ثم عكف على العالم الفقيه المحقق
الشيخ عبد الرحيم البروجردي فتلمذ عنده ما شاء الله في مشهد الرضا سلام الله عليه وهاجر معه

الى العراق في سنة ثلث وسبعين والف ومائتين وبقي في المشهد الغروي الى مدة تقارب
اربع سنين ثم ارتحل الى بلاد العجم ثم رجع ثانيا الى العراق في سنة ثمان وسبعين بعد الالف
ومائتين ولازم العالم النحرير افضل اهل عصره الشيخ عبد الحسين الطهراني طيب الله
رمسه وهو اول من اجازه في بلد الكاظمين عليهما السلام فبقي معه سنتين ثم وفقه الله
سبحانه لحج بيته المكرم في سنة ثمانين ورجع الى المشهد الغروي وحضر مجلس بحث الشيخ الاعظم
الشيخ المرتضى الانصاري رضوان الله عليه الى ان قبضه الله سبحانه اليه ثم سافر الى العجم في سنة اربع وثمانين
وزار الرضا صلوات الله عليه بخراسان ورجع الى العراق في سنة ست وثمانين وفيها توفي شيخه المذكور اولا
وفيها حج بيت الله تع مرة اخرى ورجع الى المشهد الغروي وبقي سنين الى ان ساعده التقدير على المهاجرة الى الناحية
المقدسة سنة نيف من رآها هاجر اليها السيد الامام حجة الاسلام باني ائمة الحق والبشر مجدد المذهب في القرن الثالث عشر
المنتهى اليه رياسة الشيعة في ذلك العصر الحاج الامير زا محمد حسن الشيرازي قدس الله تربته
الزاكية فمكث هناك عدة سنين ورزقه الله فيها الحج ثالثا فلما آب صنر وقفل راجعا من مكة
سافر الى العجم سنة سبع وتسعين وزار مشهد الرضا عليه السلام ورجع مسافرا الى بيت الله
الحرام رابعا ثم رجع وبقي في سامرا الى سنة اربع عشر بعد الالف وثلثمائة ثم هاجر الى المشهد
الغروي وعند ذلك عزم على التوطن فيه وبقي في حمى الله سبحانه يتدارك التوفيقات الالهية
بنشر العلوم الشرعية والاحاديث النبوية ولم تشعب المنبثة منهما في زوايا الارضين
الخاوية واقاصي العمران النائية فاول ما برز من مصنفاته بعد الثمرة الموفقة العجيبة في سلسلة
اجازات العلماء المسماة بمواقع النجوم كتاب نفس الرحمان في فضائل سيدنا سلمان وتلاه بعد
ذلك تصنيف عدة كتب اخر بالغة الحد في نصرة الدين واعلاء كلمة الائمة المعصومين نحو
كتاب دار السلام فيما يتعلق بالرؤيا والمنام في مجلدين كبيرين هما آيتان عظيمتان من آيات علمه

وتبحره في المعقول والمنقول رضي الله عنه ومنها كتاب فصل الخطاب في تحريف الكتاب احسن
فيه القرآن العظيم بآباء النبي الكريم على رغم انف كل شيطان رجيم ورضي به كل المحدثين
وكتاب معالم العبر في استدراك البحار السابع عشر من كتاب البحار وكتاب جنة المأوى فيمن
فاز بلقاء الحجة في الغيبة الكبرى ورسالة الفيض القدسي في حق العلامة المجلسي والصحيفة
الثانية العلوية والصحيفة الرابعة السجادية التي ما عثر العقول فيها السنة اطلاعهم واستقصائهم
على شوارد الادعية المأثورة عن موالينا الامام سيد الساجدين التي فاتت عن ادراك الهمم
سيقه من العلماء والمحدثين العظام مع ان التتبع البالغ والاستدراك الواسع من المتقدمين
والمتاخرين ومنها كتاب المعروف بالفارسية سماه بالكلمة الطيبة في الحكمة الخلقية ورسالة
ميزان السماء في تعيين مولد خاتم الانبياء وكتاب آخر سماه بظلمات الهاوية وكتاب في
النقض لبعض الشيعة على كتاب فصل الخطاب وكتاب آخر اسمه البدر المشعشع في ذرية موسى المبرقع
وكتاب مستدرك الوسائل ومستنبط المسائل في ثلث مجلدات ضخم مجلد الوسائل ولعمري ان هذا
الكتاب من اجل مصنفاته وآثاره واولى ما افضا به الحمرة وكالالئ وعلو كعبه السامي في
علوم الحديث مما لا يعلو الا من عرف بين سائر مصنفاته وله عدة رسائل اخر لم نقف عليها ولم
نوفق الاستفادة منها الى الان بيد ان الشيخ العالم العلامة الغني شهرته عن الوصف والثناء
ابا فاني الدين شيخ العلماء السادة من اولاد الاكرمين محمد رضا بن محمد حسين آل العلامة
الشيخ محمد تقي الاصفهاني صاحب الحاشية على المعالم ابقاه الله وادامه وايده الى يوم اللقاء
اخبرنا عنها وعن عدة حواشيه على رجال ابي علي لم نتحقق فيها كتب الينا من ارض الغري ولم يوفق الله
عليه كتاب مستدرك انوار البحار لم يتم وله كتاب آخر سماه بكشف الاستار عن وجه الغائب
عن الابصار رد فيه على بعض علماء العامة من اهل بغداد في قصيدة له خاطب فيها علماء الشيعة

والتي فيها ابتسم واهية على وجه الحجة سلام الله استاصل فيه شافة تقويم بزخلافه

وغوايته ولم كان اخر حليل الشارق في اثبات وجود الحجة المنتظر عجل الله ظهوره سماه بالنجم

الثاقب في احوال الامام الغائب لم يصنف مثله في هذا الموضوع الطاهر من عهد الائمة الى

الدهر ولا يرجى ان ياتي بمثله احد الى انقراض العصر والى الله عنايته لو استحلفني احد بين الركن

والمقام لحلفت على ان جناب هذا الشيخ رضي الله من جملة الواصلين الى حضرة الحجة والمتشرفين

بلقائه عليه السلام والمستفيد من فيضه عجل الله ظهوره في الغيبة الكبرى والى اقاطع على ان سعي

هذا الشيخ رضي الله عنه بنفسه ولو وضع البراهين الوحدانية على امامة الائمة حيث

كان يذكر الله سبحانه رؤية الطلعة المباركة ويزين المرء تقوى وخشية من الله تعالى

الى الغرة الميمونة ويبعث في الاخرة سيرته المحمودة وله رضي الله عنه كتاب اللؤلؤ والمرجان

لنصح فيه زمرة الذاكرين لرزء الحسين عليه السلام بنصائح شافية ووعظهم مواعظ

ونهاهم عن الجعل وحرز المتاكلين بذكر آل محمد عليهم السلام والمفترين عليهم الاكاذيب

ولقد اشار فيه البينة من طرائق ذكرهم واستكمالهم ونعيدهم التدليس عن خلاص

النية وتزكية النفس وتصفية الروية ووضعهم الروايات المختلفة والحكايات المجعولة

عليهم الاصل [illegible] الى الرؤساء الجهال الى غير ذلك مما اتى به من شنائع الافعال ورذائل

الاعمال وهذا المصنف لشريف عمله رضي الله عنه بعد كتاب ورد عليه من بلدة لكهنو من

بلاد الهند من جهة بعض اهل العلم الذين لهم عناية شديدة وسعي مشكور في رفع امر الائمة

واعلاء كلمتهم وطمس رسوم البدعة وخفض اعلام اصحابها [illegible] وقال فيها

ان الوانا من البدع الفظيعة قد تسربت الى اخواننا الشيعة في محافل اقامة التعزية

وتذكار ما جرى على سيدنا الحسين عليه السلام يوم الطف وان كان العامة هم الاصل في الاصل

في ذلك كما انهم هم الاصل في سائر الوان البدع حسبما بينّاه في صدر كتابنا المعروف بالكمال
المدفون في نقض منهاج السنة وكتاب الكشف عن الغاشية وكتاب عبرات العين وغيرها من الكتب
المولفة والحديثية وذلك ان هذه الطائفة معروفة بالوضع والاختلاق من عهدها القديم
مذ نشأ فيهم الوضاعون وشرع بينهم الافك فوضعوا كثيرا من الاخبار والآثار واختلقوا ما لا يحصى
كثرة في متفاوتات الازمان والاعصار حتى ان جماعة من علماء المخالفين اجتهد واجمع تلك الاخبار
المختلقة والآثار المنحولة في كل باب من ابواب العلم فافردوا لها كتبا مستقلة واسفارا مخصوصة كما هو
غير ذاهب على من له بصيرة تامة بكتب الموضوعات والواهيات نحو كتاب الموضوعات لابن الجوزي
واللآلي المصنوعة وذيلها للسيوطي وكتاب تنزيه الشريعة لابن عراق وكتاب الموضوعات لمحمد بن طاهر
الفتني الهندي وموضوعات الشوكاني وعلي القاري وغيرهما من كتب الضعفاء والمجروحين لابن
ابي حاتم وابن حبان وابن عدي ومن نسج على منوالهم نحو الذهبي والعسقلاني وغيرهم فاما
في خصوص هذا الموضوع اعني مقتل الحسين عليه السلام فاول الكتب الموضوعة في هذا الشان
هو كتاب روضة الشهداء من تاليف الواعظ الكاشفي العامي التي لا تزال العامة الى هذا اليوم ينسجون
على منواله ويذكرون المراثي والاخبار على عين منطقه ومقاله ويتبعهم في ذلك جهلة الشيعة
وضعفاؤهم وعامتهم وجهلاؤهم وتلقوا هذا الكتاب بالقبول مبلغا عرف من تفرع منه في
مجالس التعزية باسم روضة الشهداء خوان ثم استثقلوا ذلك فخففوا باصطلاحهم ووضعوا روضه خوان
على ما ذكره هذا الشيخ المبجل اعني صاحب الترجمة في كتابه هذا الذي نحن في صدده فاما تخليط هذه
الاكاذيب الشنيعة والاراجيف الفظيعة وتصبيغها بالوان الغناء والمزامير وغيرها من الملاعب
الشيطانية فهذا ايضا من جملة آثار العامة لكونهم معروفين بذلك متقربين الى الله سبحانه
بها في اعمالهم وعباداتهم كما هو ليس بذاهب على من له نظر في الكتب المفردة عندهم لذلك كلنا

الامتاع للادقوى وغيره من الكتب المبسوطة والاسفار المطولة ولم يزل علمائنا الاعلام
رحمهم الله واعلى منازلهم في دار السلام مجتهدين في نفي هذه البدع المنتشرة الى تلك الاعصار
الشريفة والعبادة المبرورة التي لا يدانيها عبادة اخرى لحصول النجاة عند قيام الساعة
واحراز تلك الوسيلة العظمى لفكاك الرقاب من النار يوم القيمة ولكنهم مع ذلك لم يوفقوا
قط بآثار يا لقوا بمثل ما اتى به هذا الشيخ الاجل في هذا الكتاب المستطاب من الافادة العامة التامة
الحاسمة لمواد تلك البدع المرهقة الهاشمة الهادمة لهذه الضلالة الموبقة التي اتم الله سبحانه
بها الحجة على عباده واوضح بطريقها المحجة لخلقه وشيعته وليه وانا بحمد الله اروي هذا الكتاب كلها عن
هذا الشيخ رضي الله عنه بحق الاجازة العامة التي كتبها الي من ارض الغري في ليلة الجمعة الثالث عشر من
شهر شعبان من شهور سنة ١٣١٥ حين كان حاضرا بالمشهد الغروي ولله الحمد على ذلك وقد صحب هذا
الشيخ رضي الله عنه مشايخ كثيرين واستفاد منهم من العلوم والمعارف ما الله سبحانه اعلم به ولاكن
الذين استجاز منهم فاجازوه خمسة مشايخ (١) الفقيه النبيه الشيخ عبد الحسين الطهراني
(ب) خاتمة المحققين الشيخ مرتضى الانصاري (ج) السيد الفقيه السيد مهدي القزويني
(د) الفقيه الزاهد الحاج المولى علي الكني (هـ) والسيد الجليل الامير زا محمد هاشم
الخوانساري هذا واما ما منحه الله سبحانه من مكارم الاخلاق وشدة الورع
والاجتهاد في احياء مراسم الشرع وتشييد مباني الدين وامانة رسوم البدع
واقامة دعائم الشرع والاشتغال بالعبادات والزهد في الدنيا والادبار عنها والاقبال على الآخرة
فهذه اشياء لا يسع لضبطها المقام وتكل عن اثباتها الانامل والاقلام وناهيك ما رآه العلامة
الورع عمدة المحققين وقدوة المدققين العالم العامل الرباني المولى محمد السلطان آبادي
صاحب التصانيف الرائقة في الفقه والاصول كالجوامع واللوامع وغيرهما في ليلة القدر او قبلها

فی بعض مبشراته کان هذا الشیخ رضی الله عنه صعد الی السماء فی اسرع زمان ثم
الی فلک القمر واخذ شیئا منه ورجع من الحین ورائی بعض السادة الاخیار کان
بید هذا الشیخ شبیه کدح صغیر فی نهایة الصفا واللطافة وفیه عین شیخه البصید
بقلبه آیة الله العظمی فی ارضه الذی لا یغیر هذا الشیخ عن الثناء علیه بلسان الصدق له
لشدة الاعتقاد فیه وهو المولی فتح علی السلطان ابادی رضوان الله علیه وقیلا
غریبة متعلقة بعلوم نافعة یتحیر فیها الناظرون واتفق له ذات یوم انه زار مع شیخه
السلطان ابادی سیدنا ابا عبد الله علیه السلام فی ایام عاشوراء من سنة ۱۲۹۶ فاتفق کان (اصلی؟)
بنا جماعة فی المغرب والعشاء علی سطح الکفشداریة التی هی علی الجانب الغربی من الایوان
المطهر وفی لیلة عاشوراء شاوره هذا الشیخ لسلطان ابادی فی تعیین زمان المراجعة
الی الحائر انه رأی ان یصلوا الظهر یوم الجمعة ویخرجوا بعدها الی النجف الاشرف فلما کان
لیلة الحادی عشر رأی شیخنا هذا رضوان الله علیه وقت السحر فی المنام کانه واقف فی
سطح تلک الکفشداریة ولیس فیه احد غیره ولیس فی الایوان والحرم ایضا احد فان الناس
کلهم فی الصحن الشریف علی عادتهم فی ایام الزیارات المخصوصة من الاشتغال بالبیع والشراء و
سائر امورهم المعاشیة بینا هو قاعد اذا برسول الله والحجة عجل الله فرجه خلفه قد صعدا من تلک
الکفشداریة من الجهة التی تواجه القبلة والحجة علیه السلام اطول منه صلوات الله علیه و آله
وعلیهما عمامة بیضاء فمشیا الی ان قربا من الباب الاوسط الذی ینفتح الی الرواق قبل ان
یجیبا من النظر فالتفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الی هذا الشیخ فرجع من طریقه قاصدا
الیه فعلم رضی الله انه یریده فاسرع الذهاب الیه فلما نزل من درجة واحدة من الدرج واذا به
صلوات الله علیه صعد الیه فسلم علیه هذا الشیخ رض فرد علیه وناوله یده الشریفة فقبلها

ثم قال صلى الله عليه وآله انا جئت هنالك المقام لك او لخاطرك فلما وقفت في هذه المدة
فبقي هذا الشيخ خجلا منفعلا من صعوبة الدرج للمقام وقوله هذا لم يخطر واكرمه بكرامات
لم تبق في خاطره غير انه ذكر صلى الله عليه وآله في جملة كلماته المولى السلطان آبادي والملا كني بالخير ثم
نزل ورجع الى المكان الذي فارقه واما الحجة عليه السلام فكان واقفا في تلك المدة في مكانه متجها
الضريح المقدس فقال هذا الشيخ في نفسه واحضر تاناما لم يجب ثم قصد هذا الشيخ نحوه فلما راه عليه السلام
سار اليه استقبله متخطيا فلما دنى منه سلم عليه واعطاه يده المباركة فقبلها ثم ساله رضي الله عنه
عن حال مريض المولى المعظم السلطان آبادي لانه كان وكان مريضا قبله منذ خمسين وبعد مبتلى بالمرض
المرض الصعب مشرفا في غالب الاوقات في الدواء فقال الحمد لله ثم تلطف عليه السلام لهذا الشيخ وقت توجهه
الى النجف قال ان المولى يصح ان شاء الله في الليلة السابقة على الرجوع بعد صلوة الظهر يوم الجمعة متبسما عليه السلام
وقال ثم ثانيا وثلث مرات بالفارسية مجتهد است ودرويش نيست ففهم هذا الشيخ رضي الله عنه
من هذا الكلام وحاله عليه السلام مع الاصلح في الحركة في الوقت المذكور الا انه لما كان مجتهدا
فلا بد ان يعمل برايه ثم سكت عليه السلام فتفكر هذا الشيخ رضي الله عنه في بعض المسائل التي عنها فما
وجد في نفسه مجهولا فكانه وقف على نقطة العلم ثم فارقه عليه السلام ورجع الشيخ الى …
والناس كلهم على شغلهم وعملهم … وأخر السجود شكرا لله سبحانه ثم … في الصحن لبعض اشياء ورأ
منه شاهد حقيقة في اليقظة من يومه وهذا من جلائل مبشراته رضي الله عنه المبشرة … عظيم …
حقيقة عند اصحابنا الصحبة عليهم السلام ولقاءه بذلك عمرا وشرفا … هذا الشيخ وقبضه الله اليه
الى رضوانه يوم الخميس لثمان وعشر خلت من جمادي الآخرة من سنة في السنة العشرين من المائة
الرابعة من الالف الثاني من الاف سني الهجرة المقدسة النبوية على صاحبها الالاف السلام والتحية
وكان سببه وفاته انه اعلى الله مقامه زار الحسين عليه السلام ماشيا على قدميه من النجف الى … المبارك

المبارك الى الحائر المقدس فى عدة ايام ثم اراد زيارة امير المؤمنين عليه السلام على مثل تلك الحالة فرجع على

راجلا من غير ركوب حتى وصل الى النجف وقد لحقه من التعب والنصب ما يجل عنه الوصف فمرض

لذلك ونشبت به الحمى فلم تزل حتى امكنته فسافر رحمه الله الى الشريعة الكوفة بشوق من الاطباء

فاقام بها مدة يسيرة وعالجه فيها بعضهم لكن لم ينفعه شئ وعراه الاسهال الكبدي فتوفي فيه وفاز

برتبة الشهادة ونال الغاية القصوى من السعادة ونقل الى ارض الغري فدفن بها وصاحبه فى مثواه

علمه وعمله وكان يوم دفنه يوما مشهودا لم يعهد مثله منذ اعصار ولم يتخلف بعده من يحكى

شاوه ويشق غباره وانثلم الاسلام لفقده بثلمة لا يرجى لها السد الى قيام الساعة واضنا الموالين

بذلك مصائب لا يصابون بمثله الى آخر الدهر فانا لله وانا اليه راجعون ورئي له بعد وفاته منامات

عظيمة حسنة تدل على جلالة شأنه عند الله سبحانه ولقد اخبرني بعض ائمة العلم وآية من آيات الله

وحجة من حجج الله سبحانه بعد آبائه الاطائب واولياء العصمة على شيعتهم ومواليهم وكان صنيعه

على اعاديهم ومبغضيهم وغاصبي حقوقهم انه راى فى الليلة التى قبض فى صبيحتها هذا

الشيخ ان كأن النجم لم يكسف فتحقق فى هذا الشيخ فى صبيحة هذه الليلة وجاء الخبر

اليه بموته فى الثانى عشر من شهر شعبان من سنة [illegible] فالى الله المشتكى

من وقوع تلك الداهية الكبرى وسلب

هذه النعمة العظمى المامون

فضل الله الواسع ان لا يحرمنا

عن ميامن نصائبهم وبركاتهم

نوالهم فى الغداة والآصال

انتهى كلامه

صحتنامه رساله لؤلؤ و مرجان

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲	۵	رسائی	رساتی	″	۱۴	اور درین	او دریں
″	۶	رضائی	رضای	۳۶	۱	آواز	اواز
۳	۱	المجتبی	المجتبی	″	۹	موسی جعفر	موسی بن جعفر
″	۹	شدوده	شده	″	۱۶	لمضقول	لمصقول
″	۱۰	تمیز	تمییز	۴	۹	گردن	گردش
۷	۹	مختصر	مختصر	۴۳	۲	او	و
۸	۴	غلاق	اغلاق	۵۵	۱۵	پیرو داشش	پیرو دانش
۱۰	۱۴	ابواداشتن	یواداشتن	۵۶	۱۱	بر	برآنکه
″	۱۳	بروردگا	پروردگار	″	۱۵	دورهای	دریای
″	۱۴	نبیند	ببیند	۶۸	۱۱	گفتن	گفتی
۱۳	۲	دردست	دست	۶۹	۱۷	افرائی	افترای
۱۶	۴	توقیرواکرم	توقیر اکرام	۷۶	۱۹	سنیه	ستیه
۱۹	۱	جیب	حبیب	۷۷	۱۸	فرزندرش	فرزندش
۳۰	۱۵	دستورا	دستوررا	۸۰	۱۹۰	قدامتیقن	قدر متیقن
۳۵	۴	السّنّ	سنّ	۸۵	۷	وازنده	واوزنده
″	۴	لبستة	سنة	۹۱	۷	انچره	انچه در
″	۵	ورما	وزرا	۹۳	۳	تبیح	قبیح
″	″	بنقض	بنقص	۹۵	۱۹	توجه	نوحه